ترجمہ

کنزاربا

اسمال

کتاب ۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام پروردگار بزرگ

امشبّا ماری	**ابلبّا دخیا**
خدایم ستایش باد	با قلبی پاک

◎ستایش پروردگار با قلبی پاک. به نام خداوند بزرگ ازلی، والا از عالم‌های نور؛ قائمی که مافوق همه اعمال است. شفا و پاکی، بخشش گناهان باد برای (نام دینی)؛ پوششت منّور و شکلت موقّر خواهد گشت به همراه خالقت "مارا اد ربوثا" خدای عظمت متعّال. کیستند این کوه‌هایی که تکان نمی‌خورند و بلندی‌هایی که تغییر نمی‌یابند؛ که نه لرزیدند و لرزش ننمودند و قامتشان در پوششان به لرزش درنیامد. اینان خلقت خداوند بزرگ هستند؛ کوه‌های منزّهی که تکان نمی‌خورند و بلندی‌های آبی که تغییر نمی‌یابند؛ نلرزیدند و لرزش ننمودند و قامتشان در پوششان به لرزش درنیامد. همچنین برادرانمان هستند که اجر و خیرات بسیار دارند؛ بنا را روشن نمودند و به ارض تیبل رفتند که خطاهایش بسیار و همه‌اش زیان است. اینان نلرزیدند و لرزش ننمودند و قامتشان در پوششان به لرزش درنیامد. مقابل طوفان‌ها و آذرخش‌ها و ابرها، نلرزیدند و در مقابل بدها و به خشم آورندگان تیبل مرتعش نشدند. اینان برادران ما "هیبل و شیتل و انش" هستند؛ ناصورائیان، کامل‌ها و برگزیدگان نیکوکاری که اجر و خیرات را فراموش ننمودند؛ بنا را روشن نمودند و به ارض تیبل رفتند که خطاهایش بسیار و همه‌اش زیان است. نلرزیدند و لرزش ننمودند و قامتشان در پوششان به لرزش درنیامد. مقابل طوفان‌ها و آذرخش‌ها و ابرها، نلرزیدند و در مقابل بدها و به خشم آورندگان تیبل مرتعش نشدند. خداوند متعّال اندیشید و واضح نمود؛ خداوند بزرگ در درخشش بی‌حدش فرمود: "لازم شد حکم مرگ در عالم بدها، در آن سکونتگاهی که خطاهایش بسیار هستند و همه‌اش ضرر است. چون که "آدم" هزار ساله شده است، اکنون باید او را فراخواند و از بدنش خارج نمود؛ پیش از آنکه پیر شود و پیش از آنکه فرسوده گردد و پیش از آنکه فرزندان کوچکش بر علیه او بپاخیزند و اعمال زشت بسیاری نسبت به او انجام دهند. سپس خداوند بزرگ ازلی فراخواند، دستور داد و مجهّز نمود و فرستاد "صاوریبل شرویا" و "قمامیر زیوا" را که می‌گشاید و هدایت می‌نماید روان‌ها و ارواح را از بدن. اینان در عالم مأمور مرگ خوانده می‌شوند و البته این عمل توسط دانندگانی که او را می‌شناسند

"کشطا" خوانده می‌شود. هر کس خطا نماید و مرگ را نفرین کند، در مقابلش شصت و شش خطا (گناه) قرار می‌گیرد، بخاطر اینکه مرگ فراخوانده شد و در دستورات قرار گرفت و فرستاده شد؛ رشوه نمی‌گیرد و قربانی (پیش‌کش) نمی‌پذیرد و کسی را با کسی تعویض نمی‌کند. آنگاه خدای بزرگ ازلی به "صاورئیل شرویا" و "قمامیر زیوا" فرمود: "نزول کنید، بروید به آن عالم بدها و سکونتگاهی که خطاهایش بسیار و همه‌اش زیان است و به "آدم" صدایی والا بخوانید؛ با دانشی پاک او را تعلیم دهید؛ به او بگویید: ای "آدم" مرد اوّل، لال نادان، کر لجوج، برخیز از درون تیبل خارج شو که خطاهایش بسیارند و همه‌اش زیان است؛ بخاطر اینکه تو هزار ساله می‌باشی؛ پیش از اینکه پیر شوی و پیش از اینکه فرسوده گردی و پیش از اینکه فرزندان کوچکت علیه تو بپاخیزند و اعمال زشت بسیاری نسبت به تو انجام دهند. پس نزول کرد و آمد "صاورئیل شرویا و قمامیر زیوا" به عالم بدها و به سکونتگاهی که خطاهایش بسیارند و همه‌اش زیان است و صدایی والا و رسا به "آدم" خواندند و به او دانش خوب یاد دادند و به او گفتند: ای "آدم" مرد اوّل، لال نادان، کر لجوج، برخیز از درون تیبل خارج شو که خطاهایش بسیارند و همه‌اش ضرر است؛ به خاطر اینکه تو هزار ساله شدی؛ پیش از اینکه پیر شوی و پیش از اینکه فرسوده گردی و پیش از اینکه فرزندان کوچکت علیه تو بپاخیزند و اعمال زشت بسیاری نسبت به تو انجام دهند. در این حال "آدم" خشمگین شد و برافروخت و با خشم ملبّس شد و مستور گردید و آب دهان شیرین و نه تلخ خود را بیرون داد و به زمین انداخت. خم شد و راست نگشت و قلبش با اندوه پر شد و در چشمانش اشک افتاد؛ فریاد زد، نالید و زاری نمود، گریست و خم شد و به خاک افتاد، دستش را مشت نمود و بر روی سینه‌اش کوفت و گفت: ای صدایی که مرا می‌خواند، ای دانش خوبی که به مقابلم یاد داده شد؛ من در این دنیا هزار ساله می‌باشم، می‌خواهم یک هزار سال دیگر را در این عالم بگذرانم. در این عالمی که من هستم، در آغاز شکوفه‌های خرما، پیش از خرماها خورده می‌شوند و سپس خرماها، در آغاز غله سبز پیش از خوشه‌ها خورده می‌شوند و سپس خوشه‌ها؛ دیگر در این عالمی که من هستم ابتدا سبزی‌های نرم پیش از سبزی‌های خشن خورده می‌شوند. پس "آدم" به آنها گفت: بگذارید به دهانه "فراش زیوا" صعود کنیم؛ به کنار یردنای بزرگ حیات و به ساختمان بزرگ نیاکانمان و در اقامتگاه‌ها بنگریم که آیا ابتدا سبزی‌های نرم خورده می‌شوند یا سبزی‌های خشن. پس

"صاوریيل شرویا و قمامیر زیوا" صعود نمودند، به مقابل خدای معظّم ازلی رسیدند و به ایشان فرمودند: ای خدای معظّم بخوبی می‌دانی و برایت آشکار است، در مقابلت چیزهای پنهان، آشکارند؛ نیازی به پرسیدن و آگاهی نداری؛ آنچه که به "آدم" مربوط می‌شود به او گفتیم. البته او دوستدار زرق و برق و لذّت آن عالم شد و نمی‌خواهد از درونش خارج شود. پس خدای بزرگ ازلی خواندند و دستور دادند به "صاوریيل شرویا و قمامیر زیوا" و به ایشان فرمود: نزول کنید و بروید به آن عالم بدها و به سکونتگاهی که خطاهایش بسیارند و همه‌اش ضرر است و بخوانید صدایی رسا به "آدم" و به او دانش خوب یاد دهید و به او بگویید: ای "آدم" شاید کسی هست که از تو داناتر و عالی‌تر است و سخنان نیکویی یادت می‌دهد و به تو می‌گوید: برخیز خارج شو از درون "ارض تیبل" که خطاهایش بسیارند و همه‌اش زیان است؛ پیش از آنکه پیر شوی و پیش از آنکه فرسوده گردی و پیش از آنکه فرزندان کوچکت بر علیه تو بپاخیزند و اهانت بسیاری نسبت به تو انجام دهند." به او بگویید: ای "آدم" برخیز و بمیر همچون که نبودی و جسمت خراب شود همچنان که ساخته نشده بود؛ به خاطر اینکه "نشمتایت" مکان اصلی و خانه پدر عظیم ازلی و مکانی که از قبل در آن بود را طلب می‌کند. آنگاه به آنها گفت: ای خوانندگانی که مرا می‌خوانید، ای دانش نیکویی که به مقابلم، به من یاد داده می‌شود، من هزار ساله می‌باشم و می‌خواهم یک هزار سال دیگر را بگذرانم، بنابراین بروید نزد فرزندم "شیتل" و او را فرا خوانید، اوست که برای آن عالم خواسته می‌شود، او از من جوان‌تر و لطیف‌تر است و اکنون در این عالم هشتاد ساله می‌باشد؛ او بر دامن هیچ زنی گام ننهاده است، ثمرهای بزرگی برایش نشدند؛ او هنوز شمشیری نکشیده است و در سکونتگاه‌ها هیچ خونی را نریخته است؛ او است که برای آن عالم خواسته می‌شود. سپس «صاوریيل شرویا و قمامیر زیوا» به مقابل خدای ازلی آمدند و فرمودند: ای خداوند نیاکانم، به خوبی می‌دانی و برایت هویدا است و چیزهای پنهان در مقابلت آشکارند و به آگاهی نیازی نداری، آنچه که به "آدم" مربوط می‌شود ما به او گفتیم: "آدم" ما را به سوی "شیتل" فرزندش فرستاد و گفت: من هزار ساله می‌باشم و می‌خواهم هزار سال دیگر را بگذرانم و گفت بروید نزد "شیتل" فرزندم که از من جوان‌تر و لطیف‌تر است و در این عالم هشتاد ساله می‌باشد؛ او بر دامن هیچ زنی گام ننهاده است و ثمرهای بزرگی برایش نشدند؛ او هنوز شمشیری نکشیده است و در سکونتگاه‌ها هیچ خونی نریخته است؛

اوست که برای آن عالم خواسته می‌شود. سپس خداوند بزرگ ازلی فرا خواند، دستور داد و مجهز نمود « صاوریبل شرویا و قمامیر زیوا » را و فرمود: نزول کنید و بروید به آن عالم بدها و سکونتگاهی که خطاهایش بسیار و همه‌اش ضرر است و "شیتل" فرزند "آدم" را بخوانید و به او دانش نیکو یاد دهید و به او بگویید: ای "شیتل" پسر "آدم"، برخیز بمیر همچنان که نبودی و خراب شو همچنان که ساخته نشده بودی، به خاطر اینکه "نشمتایت" به مکان اصلی خودش، مکانی که از قبل بوده است، خواسته می‌شود. پس نزول نمودند «صاوریبل شرویا و قمامیر زیوا» به عالم بدها و به سکونتگاهی که خطاهایش بسیارند و همه‌اش ضرر است؛ صدایی خواندند به "شیتل" فرزند "آدم"، به او دانش خوب یاد دادند در مقابل و به او گفتند: ای "شیتل" فرزند "آدم" برخیز بمیر همچنان که نبودی و خراب شو همچنان که ساخته نشده بودی، زیرا که "نشمتا"یت به مکان اصلی خودش خواسته می‌شود. سپس "شیتل" فرزند "آدم" گفت: ای خواننده‌ای که مرا می‌خواند؛ ای دانش خوبی که مقابلم آشکار شد من هشتاد ساله می‌باشم در این عالم؛ بر دامن هیچ زنی گام ننهاده و ثمرهای بزرگی برایم نشده است؛ شمشیری نکشیده‌ام و هیچ خونی در تیبل نریخته‌ام، بروید برای پدرم "آدم" که در این عالم هزار ساله می‌باشد؛ پیش از آنکه پیر شود و پیش از آنکه فرسوده گردد و پیش از آنکه فرزندان کوچکش علیه او بپاخیزند و اعمال نادرست بسیاری نسبت به او انجام دهند. آنگاه به او گفتند: ای "شیتل" فرزند "آدم"، قبل از اینکه این صدا را به تو بخوانیم به "آدم" خواندیم و گفتیم به "آدم" پدرت، "آدم" ما را به سوی تو فرستاد. "شیتل" فرزند "آدم" در فکر خودش گفت: می‌ترسم که بگویم نمی‌خواهم از بدنم خارج شوم، مبادا خدای بزرگ ننگی بزرگ بر من قرار دهد در سکونتگاه عظیم خودش. پس برخاست "شیتل" فرزند "آدم" و با دعایی بزرگ و نه کوچک، دعا نمود و سپس بدرآورد بدن گوشت و خون را و پوشید بدن درخشش و ردای نیک پاک و نورانی را که نهصد و نود هزار روبان مرتبه درخشان‌تر است نورش از نور آفتاب و نهصد و نود هزار روبان مرتبه روشن‌تر است روشنی‌اش از روشنی ماه و هزار هزار و روبان روبان اثرا از سمت راست و چپش او را هدایت می‌کنند. "زیقی زیقی" (بادها) "شیتل" پسر "آدم" را می‌گیرند و "اودامی اودامی" (طوفان‌ها) او را هدایت می‌کنند و او را بالا برده و در ابر بزرگ نور قائم نمودند. او دعا نمود یک دعای بسیار بزرگ و نه کوچک و گفت "شیتل" پسر "آدم": "از شما طلب می‌کنم ای خدای ازلی و از

شما حیات دوّم و از حیات سوّم و از شما "یوفین یوفافین" و از "سام مانا اسمیرا" و از تاکی که همه‌اش حیات است و از درخت بزرگی که همه‌اش شفاهاست، که کوری را از چشمان پدرم "آدم"، سیخ‌ها را از گوش‌هایش و سستی گوشت را از قلبش بردارند تا عالمی را که من به آن می‌روم، ببیند." سپس "شیتل" فرزند "آدم" صعود نمود و در مقابل خدای بزرگ ازلی گریه و ناله و استغاثه نمود. آنگاه برداشتند کوری را از چشمان و سیخ‌ها را از گوش‌ها و سستی قلب را و "آدم" عالمی را که "شیتل" فرزندش به آن رفت را دید. پس "آدم" به او گفت: "فرزندم بیا، من می‌روم به آن عالمی که خواسته شدم." شیتل" به او گفت:"برو ای پیری که دانا نیست، ای نادان بزرگی که آگاه نیست؛ آیا کسی هست که آب دهانش را بیرون ریخته و برگردد دوباره آن را بلعیده باشد؟ آیا کسی هست که از شکم مادرش خارج شده و دوباره به شکم مادرش واردش کنند؟ خیر، همچنان که من بدون موعدم (سال‌های عمرم) از این عالم خارج شدم. جنین از شکم مادرش بیرون می‌آید مانند ماده ژلاتین یک تخم. می‌آیند خردسالان پسر و دختر و بالا می‌آورند وقتی که دهانشان از شیر پر است؛ می‌آیند نامه‌های مُهر شده باکره‌ها و می‌آیند عروس‌ها در حالی که روغن از اکلیل‌هایشان می‌چکد. می‌آیند با سر و صدا خردسالان پسر و دختر همچون دهان حیوانات اهلی که در این عالم پر سر و صدا می‌باشند. صاحب‌خانه مرگ را طلب خواهد کرد و مرگ به او نزدیک نمی‌شود تا اینکه او را تحقیر و شرمسار کنند. چنانچه کسی بگوید که این کودک اینجا می‌ماند و این پیر می‌رود، در منزلگه بزرگان مورد بازخواست قرار خواهد گرفت. "زیقی زیقی" "شیتل" فرزند "آدم" را می‌گیرند و "اودامی اودامی" هدایتش می‌کنند؛ او را بالا بردند و در "مطرثا"های "شلمی برپایش کردند. گنزورا سیخ‌های درخشش در دستش گرفته و کلیدهای حقیقت را بر روی دو بازوانش حمل می‌کند. برایش درب خانه گنج را گشودند و پرده بزرگ استحکام را بالا بردند و واردش کردند و نشانش دادند آن تاکی را که درونش درخشش، جانبش نور و بذرش جمع بزرگ نشمتاهاست.آنها می‌خورند آنچه را که فاسد شدنی نیست و می‌نوشند آنچه را که خمر نیست. "آیر زیوا" مخلوق خدای ازلی، آنها نوش جان می‌کنند و آسایش خداوند بر آنها قرار می‌گیرد. آنها تاج‌های آسایش می‌بافند و بر سرهایشان قرار می‌دهند؛ می‌خندند، پایکوبی می‌کنند و شادی می‌نمایند، مسرور می‌شوند با جلال و شکوه؛ آنها افتخار می‌کنند به شکوه و جلالی که بر آنها قرار گرفته است. گفت "شیتل" فرزند "آدم"

: این راه و طریق و مسقتایی که من در آن صعود نمودم اشخاص راستین، مؤمن، خوبان و کامل‌ها وقتی از بدن‌شان خارج می‌شوند در آن صعود خواهند کرد. سپس خداوند بزرگ به "اثرا"ها و ملائک سرزمین نور و سکونتگاه درخشان کشطا داد؛ آنها دست کشطا به "شیتل" فرزند "آدم" دادند. حیات بر خداوند تکیه نمود؛ خداوند از آنِ خود را یافت و "نشمتا"ی من آنچه را که امید داشت، یافت. حیات برای دانندگان ما، حیات برای فهمیدگان ما، حیات برای اشخاص آموزش دهندگان ما؛ و بگویید خداوند در "اشخنتا"یش پابرجاست و خداوند پیروز است.

کتاب ۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به نام خدای بزرگ. وقتی از منزلگه پروردگار بزرگ طرح‌ریزی و نقشه ایجاد شد، خداوند رهایی دهنده را برای "آدم" فرستاد؛ برای باز نمودن و خارج کردن روان "آدم" از بدنش در این عالم، از قید و بند و افسون‌ها و دام‌ها و برای خارج کردن "آدم" از زمینی که "اپثاهیل" و هفت "شویاهی" ساختند؛ و روان "آدم" را در این زمین (بدن) وارد کردند و ساکن نمودند و نشاندند. رها دهنده برای باز کردن و خارج نمودن روان از جسم فانی و خراب شدنی آمد، به وسیله شیر رباینده و آتش ملتهب و ویرانگر از جسد تجزیه شدنی و از هم پاشیدگی و از دریایی که پیمایش نمی‌شود؛ همچنین از شکافی که مسدود نمی‌گردد و از اژدهایی که همه‌ی عالم را احاطه کرده است، اژدهایی که کسی به قدرتش نمی‌رسد. پس "نشمتا" (روان) در جسم "آدم" آگاه شد. روان آگاه می‌شود و حس می‌کند که ناقص شده است، خود را در فشار احساس می‌کند. حس می‌کند به اندازه یک بند انگشت کوتاه شده است، پس روان می‌نشیند و به "روها" (روح) و بدن فانی و فاسد شدنی می‌گوید: "برای چه می‌نشینیم و برای چه می‌خوابیم، در حالی که توشه‌ای برای راهمان نیندوخته‌ایم؛ در حالی که رها کننده سریع برایمان می‌آید و ما را از این عالم خارج می‌کند." یک بار "نشمتا" به روح و جسم فانی گفت؛ روح و جسم فانی جوابی به او ندادند. در حالی که روان بپا می‌خیزد و با روح و جسم فانی صحبت می‌کند، رها کننده به راه افتاد و آمد. به راه افتاد و آمد رها کننده و کنار بالش "آدم" ایستاد و او را از خواب

غفلتش بیدار نمود و به او گفت: برخیز برخیز ای "آدم"، بدن فانی و متعفّنت را خارج کن، لباس گِلی را که در آن می‌باشی درآور؛ خارج کن بدن فاسد شدنی را که در آن هستی؛ بیرون بیاور لباس جسمی را و آن را به سر "شوا و اترسَر" (هفت و دوازده) بکوب؛ بر سر اشخاصی که آن را ساختند؛ زود جسم را در این عالم رها کن، به خاطر اینکه زمانت برای خارج شدن رسیده است، پیمانه‌ات از این عالم کامل شده است، وقتی که "آدم" این را شنید بر خود ناله نمود و گریه کرد. ناله نمود و بر خودش گریه کرد و اشک از چشمانش جاری شد. "آدم" دهانش را گشود و به قاصدی که به سویش آمده بود گفت: "ای پدر، وقتی که من با تو می‌آیم، این تیبل که این چنین وسیع است، چه کسی نگهبان آن خواهد بود؟ "حوا" همسرم، چه کسی برایش مصاحب خواهد بود؟ این کاشته‌هایی که کاشتم، چه کسی در دوران‌ها برایشان تکیه‌گاه خواهد بود؟ خانه‌ای که در آن ساکنم، بعد از من چه کسی در آن ساکن خواهد شد و چه کسی در آن خواهد ماند؟ وقتی نخل ثمر دهد و کُنار شکوفه نماید، چه کسی برایشان نگهبان خواهد بود، وقتی رود فرات و دجله جریان می‌یابد؟ چه کسی بیل به دست می‌گیرد و آب را چه کسی برای کاشته‌ها هدایت می‌کند؟ وقتی که زن زائویی می‌زاید، چه کسی برایش کمک کننده خواهد بود؟ چه کسی خیش را به گاوان نر می‌بندد و بذر را بر زمین می‌پاشد؟ چه کسی زنگوله را در دستش می‌گیرد و گوسفندان را به آغل‌شان هدایت خواهد کرد؟ همچنین بزغاله‌ها را به محل گله‌شان؟ چه کسی یتیمان را جمع می‌کند و دامن بیوه‌زنان را چه کسی پر می‌نماید؟ چه کسی برهنه را می‌پوشاند و بر گردنش لباس قرار می‌دهد؟ چه کسی گرفتار را رهایی می‌دهد و آشوب شهر را فرو می‌نشاند؟ به سخن درآمد و به او گفت قاصد خداوند که به سوی "آدم" آمده بود: ای "آدم" برخیز صعود کن به مکان پاکی که از قبل در آن بودی، به مکانی که آفتابش غروب نمی‌کند و چراغ‌های نورش تاریک نمی‌شوند. ای "آدم" بگیر، بپوش لباس درخشش و مستور شو در نور ارزشمند، بگذار "اکلیل" را، "اکلیل" پاکی‌ها و پیروزی‌ها را که عالم‌ها با آن منوّر می‌شوند؛ ببند همیانه‌ات را، همیان آب را که دردها و رنج‌ها در آن نیست، بنشین بر کرسی درخشش که خداوند برایت قرار داد از سرتاسر؛ ای "آدم" فراموش کن خانه‌ی پرورش دهنده‌ات را که هر روز و هر روز اذیت و آزار را در آن تحمّل می‌کردی؛ ای "آدم" بر مکانی که در آن بودی، غمگین مباش، زیرا که این مکان تباه می‌شود و همه‌ی سکونتگاه‌ها بیابان

می‌شوند؛ رها می‌شوند و ترک می‌گردند کارها و از هم دور می‌شوند؛ بدی در آن مکان، بزرگ می‌شود و خشم در شهرها بسیار می‌گردد؛ پسران پدرانشان را گوش نمی‌دهند و با آنها بیگانه می‌شوند، دختران از مادرانشان حرف‌شنوی نمی‌نمایند؛ برادران همدیگر را آزار می‌دهند و به قتل می‌رسانند و خواهران از گوشت همدیگر می‌خورند؛ مردها همسرانشان را و زنان شوهرانشان را رها می‌کنند، به خاطر اینکه بدی پیش نیاید و خشم در دوران‌ها رها گردد، تا اینکه یتیمان نشوند و بیوه مردان و بیوه زنان و اسیران نشوند؛ تو ای "آدم" برخیز و خارج شو از این عالم و از این بدن بدبو. "آدم" دهانش را گشود و به قاصدی که به جانبش آمده بود گفت: ای پدر، وقتی که می‌دانید که این چنین می‌شود، برای چه مرا درست نگفتید و آوردید در این بدن بدبو وارد کردید، اکنون وقتی که از بدنم خارج می‌شوم، چه کسی برای بدنم نگهبان خواهد بود؟ وقتی که بخواب می‌رود، چه کسی بیدارش می‌کند و چه کسی از خواب تکانش می‌دهد؟ چه کسی او را خوراک می‌دهد و چه کسی او را نوشیدنی می‌دهد؟ چه کسی در دوران‌ها برایش مصاحب خواهد بود؟ وقتی علیه او رعدها و برق‌ها قیام می‌کنند، چه کسی برایش بنا و عمارت می‌سازد؟ چه کسی برایش سقف می‌سازد؟ آیا تشنّج‌ها به طرف او نمی‌آیند متشنّجش کنند؟ نور آفتاب می‌آید و بر او می‌تابد، بادها با خود، شن و خاک می‌آورند و بر او می‌افکنند. آیا پرندگان بر جسمم جمع نمی‌شوند و از گوشتم نمی‌خورند؟ پرندگان از جسمم می‌خورند و با موهایم برای خودشان لانه می‌سازند؛ از گوشت بدنم به لانه‌هایشان می‌برند، پوشش جسمی مرا درمی‌آورند و آن را پاره می‌نمایند و بر زباله‌دان‌ها می‌افکنند. چه کسی برایم منظری خوب می‌شود؟ ای پدر، اگر می‌خواهی که با تو بیایم، باید بدنم به همراهم بیاید؛ بدنم با من بیاید و در راه مصاحبم شود. پدر و مادر ندارم که به همراهم بیایند، زر و سیم برده نمی‌شوند و همراهم نمی‌گردند تا با خودم به عنوان توشه ببرم. به سخن درآمد قاصدی که به سوی "آدم" آمد: چقدر تو را غمگین و متأثر می‌کند ای "آدم"، در رابطه با بدن بد بویی که در آن بودی؛ آیا بدن در منزلگه خداوند وجود دارد؟ ای "آدم" بدان که بدن به منزلگه خداوند صعود نمی‌کند. "آدم" به سخن درآمد و به قاصدی که به سوی او آمد، گفت: "ای رسول پروردگار، اگر برایت خوشایند و خوب است، "حوا"، همسرم همراه من بیاید و برایم مصاحبی در راهم باشد؛ پسران و دخترانم با من بیایند و برایم مصاحبی باشند." وقتی "حوا" این سخنان را از "آدم" شنید، فریاد زد و از چشمانش اشک جاری

شد و گفت: "من میل دارم به همراهت بیایم و برایت مصاحبی باشم در راهـت ای "آدم". قاصد خداوند به سخن درآمد و گفت: بدن در منزلگه خداوند وجـود نـدارد و بـه منزلگـه خداوند صعود نمی‌کند. ای "آدم" بر پدر و مادر و بـرادران و خـواهران و بـر طـلا و نقـره اعتمادی در منزلگه خداوند نداشته باش؛ لیکن هر شخص بر اعمال و پـاداش و خیـرات و نشان و تعمیدش و همچنین بر کارهایی که شخص انجام داده، بازخواست می‌شود. وقتـی اشخاص از بدن‌هایشان خارج می‌شوند در مطرثاها بازخواسـت مـی‌شـوند. ای "آدم"، چـرا برادران دروغینی که به انتها می‌رسند و خواهران دروغینی کـه شایسـته نیسـتند، برایـت باشند؛ برادرانت اثراهای کشطا (حقیقت) و خواهرانت "اشخنتا"های مؤمنند، هر روز و هـر روز در منزلگه خداوند بپا می‌خیزند و دعای بسـیار و بـزرگ برایـت انجـام مـی‌دهنـد. ای "آدم"، طلا که باطل می‌شود، چرا برایت باشد و نقره که تیره می‌گردد، چرا برایت در ایـن عالم باشد؟ راهی که در آن می‌رویم وسیع و بی‌حد است، در آن فرسنگ‌ها و میل‌شـمارها اندازه نشده‌انـد. در آن محکـوم کننـدگان و مـأموران مطرثاهـا رهـا شـده‌انـد، همچنـین "باژبانان" (مأموران بازداشت‌گاه‌ها) در محل حدود می‌نشینند. سلاح ساخته و آمـاده قـرار داده شده است، قطعات آهن صیقلی شده و آماده نهاده شده است، دیگ‌ها مـی‌جوشـند و "نشمتا"های بدها را نگه می‌دارند. در مسیر دریا هست، دریایی که معبـری نـدارد، لـیکن هر شخص اجر و خیراتش او را نزدیک می‌کند و عبور می‌دهد. اعمالش بـه عنـوان نجـات دهنده‌اش جلویش هستند؛ راهی که در آن پا می‌نهیم پر از خار و تیغ است، هفـت دیـوار آن را احاطه می‌کنند، کوه‌هایی در این مسیر هستند کـه شـکافته نشـده‌انـد. ترازویـی در انتهای راه برقرار شده است و از یک هزار، یک "نشمتا" را برمی‌گزینند که شخصی نیک و درخشان است. وقتی "آدم" این را شنید بر خود شیون نمـود و گریـه کـرد و اشـک‌هـای شیرینش سرازیر شدند. سپس "آدم" از جسمش خارج شـد، برگشـت جسـمش را نظـاره کرد، وقتی آن را دید، لرزید، اندوهگین شد که رهایش می‌کنـد؛ نمـی‌توانسـت از آن جـدا شود. سپس "نشمتا"ی "آدم" در آیر به راه افتاد و رفت، مثل پرنده‌ای کـه هنـوز لانـه‌ای نساخته و روی تخم نخوابیده و برایش فرزندانی نشده اسـت. "آدم" بـه راه افتـاد و رفت، مثل پرنده‌ای که بال‌هایش را هم اکنون درست کرده‌اند؛ پرواز نمود و رفـت در عـالم‌هـا و دوره‌ها و شبیه به حیوانی بود که از گله‌اش بریده شده است؛ شبیه به بادهای چهار جهـت و طوفان‌ها، او را به جلو راندند. او شبیه به شیری بود که از قفس گریخته، و شبیه به گراز

وحشی که از آغلش فرار کرده است؛ "آدم" رفت و گفت: وای وای که برادرانم فریبم دادند و مرا از میانشان بیرون کردند و در بدن متعفن وارد نموده و افکندند؛ حالت شیر ویرانگر، مخرّب، خشمگین و غضبناک را داشت؛ می‌گفت: آنها مرا وارد کردند و در درون اژدهایی که همه‌ی عالم را احاطه کرده است، افکندند. آنها مرا آوردند و به همراه "شویاهی" بد افکندند که هر روز محنت ایجاد می‌کنند و هر روز علیه من سلاح می‌سازند؛ آنها برایم بتکده‌های گِل و بت دروغ ساختند و هر روز و هر روز مقابلشان کشتار می‌کنند و بر طبل‌ها می‌زنند و فلوت‌ها می‌نوازند که مرا میانشان گمراه نمایند. من به قدرت خدای بزرگ میانشان جای گرفتم و وارد شدم. من دوستشان نبودم و هیچ سازشی با آنها نکردم. من دانستم که خارج می‌شوم و به تنهایی نزاعم را فرو خواهند نشانید؛ وقتی که اثراها، برادرانم، مرا آشفته کردند و از مکانم بیرون کردند و در بدن بد بو وارد نمودند (آه- پیف)، در آن وارد نمی‌شدم و یک لحظه ساکن نمی‌شدم، مگر اینکه با پاهایم آن را لگدمال می‌کردم و بر سر "شوّا" و "اترسّر" پرت می‌نمودم، اشخاصی که آن را ساختند، صیقلی کردند و برپایش نمودند؛ با این وجود چقدر زیبا بود بدنم و چقدر زشت بودند اشخاصی که آن را ساختند؛ چقدر دانا و خوب بودند نقاشانی که آن را به تصویر کشیدند و پیشه‌وران و صنعت‌گرانی که آن را ساختند. بسیار زیبا برایش سر را ساختند و موها را برایش صیقلی کردند و صیقلی کردند موها را و برایش عقل و شعور ساختند و در سرش قرار دادند و در قلبش حکمت ریختند. برایش دو چشم ساختند که روز و شب می‌درخشند و برایش درب بزرگی ساختند که هر روز خداوند را ستایش کند. آنها برایش دو دست ساختند که هر روز کار می‌کنند و نرم و خسته نمی‌شوند. آنها برایش دو پا ساختند که از غرب به شرق می‌روند و خسته نمی‌شوند. اکنون قامتی که زیبا بود در قبرستان می‌رود و خاک و کرم می‌شود؛ چشمانش که همچون صور فلکی دور می‌زنند، اکنون تاریکند؛ مسدود شده‌اند هر دو دریچه‌ای که هر روز سخن خداوند را می‌شنیدند؛ مسدود شده است و درب بزرگی که هر روز خدا را ستایش می‌کرد، دست‌هایی که شب و روز کار می‌کردند و نرم نمی‌شدند؛ اکنون پرندگان از بدنم نمی‌ترسند، همچنان که پاهایم فرسنگ‌ها راه می‌رفتند، اکنون از مقابل پرندگان نمی‌دوند و حرکتی ندارند. اندوهگینم می‌کند که جسمم را ترک می‌کنم و نمی‌توانم آن را همراهم ببرم. به خود گفتم، می‌توانستیم برویم، در حالی که بدنم را با خود ببرم؛ البته دیوارهایش به کناری افتادند و

سقوط نمود، در این حالت بدنم را زدم و انداختم و رفت خاک و کرم شد و تجزیه گردید. در هر شهر کنار درب قبرستان، برادران همدیگر را نمی‌خَرَند؛ اگر برادران همدیگر را می‌خریدند، هیچ بدنی به گورستان نمی‌رسید و "نشمتا" بدن را خارج نمی‌کرد. اگر پدر، پسرش را می‌خرید، چشمان سرخ شده از گریه در تیبل نبود؛ اگر مرد زوجه‌اش را می‌خرید، بیوه مردها در تیبل نبودند؛ اگر زن همسرش را می‌خرید، بیوه زن در بازارها خوانده نمی‌شد. سپس به سخن درآمد و گفت قاصد خداوند که به جانب "آدم" آمد: ای "آدم" چقدر اندوهگین و آزرده می‌شوی برای بدن متعفّنی که در آن بودی، چشمانت را بالا ببر و ابر نور را ببین که به مقابل تو می‌آید و چهار شخصیّت، فرزندان نور هدایتش می‌کنند؛ هزاران فرسنگ می‌روند ابرهایی که به سویت آمده‌اند؛ لباس‌های درخشش و رداهای پاک نورانی در آن پیچیده و نهاده شده‌اند؛ در آن نهاده شده‌اند اکلیل‌های شاداب که وسیع و بی‌حدند. به او می‌گویند چهار اثرا فرزندان نور که به سویش آمدند. آنها به او گفتند: "چرا گریه می‌کنی ای "آدم" و از چشمانت اشک سرازیر می‌شود؟" به آنان جواب داد: "من خادمی هستم بدون صاحب که ملکا بر او خشم گرفته است." آنگاه به او گفتند: "ای "آدم" تو مخلوق خداوند بزرگ هستی؛ بنده‌ی خدای عظیم. بیا با سلامت ای برگزیده‌ی پاک، ای بی‌گناهی که پروردگار او را مبرّا کرده است. بیا، صعود کن و بنشین در ابر بزرگ نور؛ سکونتگاه درخشان تو را یاد نمود؛ نیاکانت تو را یاد کردند، به خاطر اینکه تو نزد آنها بودی و تو را از عالم "اپشاهیل" بالا می‌برند، عالمی که چیز قابل توجهی در آن نیست." "آدم" دهانش را گشود و به "اثرا"هایی که به جانب او آمدند، گفت: ای "اثرا"ها، برادرانم، اگر برایتان خوش‌آیند است مرا برای لحظه‌ای برگردانید؛ یک لحظه مرا برگردانید و "حوا" همسرم را بفرستید که همراهم بیاید. به سخن درآمدند "اثرا"ها و به "آدم"، رأس همه‌ی نسل‌ها گفتند: آرام باش ای "آدم" و آرامش خوبان بر تو قرار گیرد؛ تو را نیکان احاطه می‌کنند و صعود می‌کنی به مکانت می‌روی و "حوّا" همسرت بعد از تو صعود می‌کند، پشت سرت همه‌ی نسلت خواهند آمد و سپس همه‌ی نسل‌ها به انتها می‌رسند و همه‌ی مخلوقات فنا می‌شوند؛ همه‌ی چاه‌ها و دریاها خشک می‌گردند، نهرها و رودخانه‌ها نیز خشک می‌شوند، کوه‌ها و بلندی‌ها متلاشی می‌شوند و می‌افتند. سقوط می‌کنند و خراب می‌شوند؛ همه جا فنا می‌شوند، همچنان که نبودند سرزمین‌ها همگی فنا می‌شوند، مردم ممالک به جان هم می‌افتند و همدیگر را می‌کُشند و خونشان بر زمین

ریخته می‌شود و زمین قضاوت خود را بر کسانی که خون ریختند، می‌گوید، بر کسی که شکل و چهره‌ی همنوعش را خراب کرده است؛ بر باج‌گیران و زناکاران، دروغ‌گویان و خبرچینان، تغییردهندگان حدها و فرسخ‌شمارها، ساحران و ساحره‌ها و روحانیان دروغین، وحی‌دهندگان غیر حقیقی، دشنام‌دهندگان، فالگیرها و طالع‌بینان دروغین، شیّادان همگی در شعله‌های آتش می‌روند؛ هنگامی که زمین ویرانه می‌شود و آسمان بدون ستاره می‌گردد، ستاره‌ها و آفتاب و ماه محو می‌شوند و به مکانشان می‌روند. روشنایی و چهار جهت باد دنیا به مکانشان می‌روند؛ همه‌ی بدان به اعماق ظلمت سقوط می‌کنند. ای "آدم" خوشا به حال تو که برگزیده شدی و از این عالم صعود می‌کنی. ای "آدم" اندوهگین نباش درباره این عالم که از آن خارج شدی. بعد از تو کودکان که هنوز به درک نرسیده‌اند و دانشی ندارند خارج می‌شوند، مردان جوان و زنان جوان، پسران و دختران خردسالی که هنوز عروسی و نامزدی نکرده‌اند، خارج می‌شوند؛ دامادها و عروس‌ها خارج می‌شوند و خاک بستر آنها می‌شود، تیرک‌های حجله‌ی آنها بیرون می‌آیند و خارج می‌شوند، مردان و زنان خانه‌نشین، تهی از عالم خارج می‌شوند، چون چیزی به دست نمی‌آورند و سپس خانه‌هایشان را ترک می‌کنند و می‌روند، اینها به انتها می‌رسند. پیران و صاحبان خانه‌ها افرادی که از آنها که بدند در صحرای "شئول"، مرگ را طلب می‌کنند و مرگ به سراغشان نمی‌آید، بدون خواسته‌شان از عالم خارج می‌شوند. پادشاه تاجش را و اشراف‌زادگان غرورشان را رها می‌کنند، زنان زیبایی‌شان فنا می‌شود؛ شادابی زنان اشراف‌زاده فنا می‌شود، آنها پا برهنه به قبرستان می‌روند. تو ای "آدم" صعود کن برو و قضاوتت را در مقابل مالک اعلای نور بیان کن، خداوند عظیم ازلی، قضیه عالمی که در آن بودی؛ بیان کن به خدای بزرگ، این عالم را برای چه ساختید؟ دستور دادید نسل را به دور از میانتان ساکن شود، در "تیبل" نزاع افکنده شد، اکنون برای چه مرا طلب می‌کنید؟ همه‌ی نسلم را طلب می‌کنید، و همه‌ی عالم را در مکان متروک قرار دادید، در حالی که در آن نگهبان نبود «شوآ و اترّسر» در عالم خودشان بر آنها حکم می‌کنند، و نسل‌های خودم قیام می‌کنند و آن را می‌بینند. آیا خوشایند است برایتان ای خدای بزرگ و آیا نیک است؟ آن عالم تباه نخواهد شد و نسل‌های خودم منوّر می‌شوند. درخواست می‌کنم قطع نکن، ای خدای بزرگ ازلی نامتان از آن جا (دنیا) کنار زده نمی‌شود، و این "اشختنتا"ها مکان‌های مقدّس که "هیبل زیوا" تأسیس نموده، خراب نمی‌گردند؛ یردناها

از آن جا برداشته نشوند، "شویاهی" و "روها" و تدهین کننده در آن حاکم نمی‌شوند. فرمود "هیّی ربّی قدمایی" (خداوند ازلی) به "آدم" رأس همه‌ی نسل: ای "آدم" آرام باش در روشنی و ادراکت و آرامش خوبان تو را در بر می‌گیرد، "هیبل" و "اثرا"ها برادرانت اینجا هستند و یردنا همه‌اش اینجاست، و تو ای "آدم" اینجا ساکن می‌شوی و "حوّا" همسرت نیز این جا می‌آید و همه‌ی نسلت پشت سرت صعود می‌کنند، اینجا است "اشختنا"یی که برای تو و همسرت "حوّا" تأسیس شده است. تو در مقابل خدای بزرگ ازلی تا روز قیامت و داوری و لحظه و ساعت رهائیت، تا روز بزرگ انتها، سپس تو ای "آدم" برمی‌خیزی و همه‌ی نسل‌هایت به سرزمین اصلی خودتان می‌روند. فکرت را آرام کن و قلبت را بر تکیه‌گاهش بنشان و محکم کن و خداوند پیروز است.

کتاب ۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ این تشریح و کتاب وقتی که پیمانه "آدم" پر شد و محاسبه سال‌هایش در اعصار کامل شدند، "مندادهیّی" می‌خواند و شرح می‌دهد و می‌فرماید: محکومیّت خواهد بود بر هر کس وقتی که از بدنش خارج می‌شود. خارج می‌شود از دنیایی که در آن آورده شده بود، و او خواهان مصاحبت دنیا باشد. زر و سیم را دوست بدارد، آنچه را که نمی‌بینند، بگوید. آنچه را نمی‌شنود، می‌گوید (صحبت می‌کند) و میان برادران نفاق می‌اندازد؛ جدا می‌کند پسران را از والدین، قرض می‌دهد و بهره می‌گیرد، بخورد (پرصا زوطا)، حدود را جا به جا کند، و فرسخ شمارها را تغییر مکان دهد و اعمال مکروه انجام دهد. او را نفرین خواهد کرد "مندادهیّی" و در این راهی که "آدم" رئیس دوره می‌رود، این شخص نخواهد رفت و صعود نخواهد کرد و مکان نور را نخواهد دید. وقتی که "نشمتا"های پاک به منزلگه خداوند صعود می‌کنند. این شخص برگردانده می‌شود از مکان بزرگ نور و از سکونتگاه درخشان. زنده باد برای دانندگان ما، زنده باد برای تعلیم دیدگان ما، زنده باد برای تعلیم دهندگان ما و پروردگار پا بر جا هستند در سکونت‌گاهشان و خداوند پیروز است.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به نام خداوند معظّم، این است راز و کتاب و تعلیمات و استدلال و توضیح که شرح داد "منداد‌هیّی" و فرمود به برگزیدگان نیکوکار وقتی که پیمانه "آدم" پر شد و از جسمش خارج گشت و "حوّا" همسرش ماتم و عزا و اندوه می‌گیرد، و گذران می‌کند روزهای طولانی و ارزشمند را. "روها" آمد و مقابل "حوّا" نشست و به او گفت ای "حوّا" برای چه تو را رنج‌ها و سوگواری‌های بیوه زنان می‌گیرند و برای "آدم" سوگواری نمی‌کنی؟ "روها" برای "حوّا" زنان سوگواری کننده آورد که دست‌ها را بر هم می‌کوفتند به طوری که غرّش در زمین به وجود آمد، و گفت به "حوّا" : ای رفیقه‌ام از تو چه کسی خارج شده است که آرام نشسته و خشمگین نیستی؟ سپس "روها" خودش و همه "لیلیثا"هایش که با او بودند "حوّا" را رها کردند و ماتم گرفتند و به "حوّا" گفتند: اجازه ده برای "آدم" ماتم بسیار بگیریم،آزاده‌ای که ماتم نگیرد دوستانش او را تحقیر می‌کنند. "حوّا" حرف "روها" را می‌شنود و هر چه که به او می‌گوید، می‌پذیرد. من "هیبل زیوا" می‌دانم که "حوّا" گناهان بسیاری دارد. "حوّا" با اندیشه و غصّه به پا می‌خیزد و قلبش به دو دلی می‌افتد و نزد "آدم" نمی‌رود و نزدیک نمی‌شود. خداوند مرا فرا خواند و اجازه داد، دستور داد و فرستاد. به من فرمود: تو ای ایجاد و منظّم کننده نسل‌ها، [که] نسل‌های "آدم" را گسترش می‌دهی؛ تو "آدم" را به حجله وارد کردی و برایش خانه‌ی مصاحبت ساختی، برو و به "حوّا" توضیح بده و او را آرام کن و قلبش را بر تکیه‌گاهش استوار نما. به او گفت (هیبل به حوّا) "نشمتا"یی که از درون تو خارج شد، منوّر است و او خوشحال است و آرامش فراوان می‌یابد و "نشمتا"ها را همراهش، به عرش بالا می‌برد. شخص خارج شونده (از جسم) که از تو خارج شده است [در دوره] حکم قبل از مجازات شمشیر (دوره اوّل) است، همه‌ی مردمی که به صدای خداوند گواهی می‌دهند و با سخن نیکو و والا صحبت می‌کنند، [در دوره] حکم پیش از مجازات شمشیر خارج می‌شوند (دوره اوّل)، و به راه خداوند می‌روند، و به طریقی که فرزندان سلام خارج شدند، دیگر اینکه اینها به خداوند و مکان‌های مقدّس و با شکوه آفریدگار متکّی شدند و رهایی یافتند. همچنین تو زود بعد از "آدم" می‌آیی، همچنان چشمانت را از اشک پاک کن و سرت را از زانوهایت بردار و خشم

و اندوه را از فکرت دور کن و دور کن شیون و زاری را از قلبت و به طریق فرزندان سلام خارج می‌شوی. این فرموده‌ها را خداوند به "هیبل زیوا" فرمودند و ایشان راه افتاد و مقابل "حوّا" آمد، ردایش را پوشید و صاف کرد و با کلام خوش با حوّا سخن گفت، و "حوّا" اندیشه‌اش تغییر نمود و مقابلش گریه کرد، و به "هیبل زیوا" گفت: آیا دیدی "نشمتا"یی که از من خارج شد؟ "هیبل زیوا" به او گفت: "نشمتا"یی که از تو خارج شد در شکوه و جلال و وقار قرار گرفت، و صورتش منوّر است با آرامشی که پیدا نمود و در شادی بزرگ نور قرار گرفت؛ و به او گفت که تو مرتکب اعمال زشت و حماقت‌های "شویاهی" می‌شوی، ماتم و عزا می‌گیری، گریه می‌کنی، افسرده و محزون می‌شوی و اندوه به اندیشه وارد می‌کنی. "روها" و "شویاهی" می‌گویند که ماتم می‌گیریم؛ در درون "حوّا" غرش ایجاد شد و در چشمانش اشک و آنها برای "آدم" سوگواری آوردند، "هیبل زیوا" با سخن خوش و کلام والا برایش سخن گفت و اندیشه‌اش تغییر یافت به جانب اشخاص جهان دیگر. قلبش را به جانب "بیت هیّی" متمایل نمود و برداشت ماتم و عزا را از صورتش و اشک را از چشمش زدود. "هیبل زیوا" به "حوّا" فرمود: نظر کن به اعمال زشت آنها که تو مرتکب می‌شوی، امّا خطاهایت از تو رها می‌شوند، به خاطر اینکه "شویاهی" تو را گمراه کردند، اکنون چشمانت منوّر می‌شوند، برخیز و با خوشحالی و سرور، با شکوه و وقار تمجید کن "نشمتا"یی را که از جسم تو خارج شد، برایش با شادی دعا و نیایش بفرست. "حوّا" برخاست ماتم و عزا را رها کرد، غصّه و سوگ بزرگ و سخت را نیز رها نمود و به ستایش ایستاد. وی گفت: خداوندا! گناهانم را ببخش به خاطر اینکه "روها" و "شویاهی" مرا گمراه کرده بودند و من در ماتم نشستم و طولانی کردم سوگ بزرگ و شدید را و به "هیبل زیوا" گفت: چرا مرا همراه خودت نمی‌بری؟ چرا همراهم ننشستی، فکر تلخم را آرام نکردی و ماتم و عزا و غصّه را از قلبم دور نکردی و سخن والا و بیگانه را به من نگفتی و با سخن خوش و صدای خوش با من سخن نگفتی؟ به او با صدای خوش گفتم: شخص برگزیده‌ای که از تو خارج شد، من برایش رها کننده بودم. من او را بر "مطرثا"ها عبور دادم و بر لرزها و خشم این دنیا، بر "اپثاهیل" که جسم او را ساخته بود، عبور دادم؛ من به او خانه "اواثر" را نشان دادم و "اواثر" با او دست داد، من او را به "تنیانا" رساندم و "تنیانا" از درخشش خود بر او افزود؛ از "هفیقی میّا" (جوی‌های آب روان) او را عبور دادم و به او نشان دادم درخشان‌ها و مراقبت شده‌ها را در

"اشخنتا"های خودشان، او را در اطاق‌های کاخ‌های نو که استفاده نشده‌اند، ساکن نمودم. برایش یک "اشخنتا"ی درخشش ایجاد کردم و راه افتادم و به سویت آمدم، و به او گفت: چرا کسی با من نبود و با من نقشه‌های پنهانی و متمرّدانه نکشید؟ به او گفت: در خانه خصم ننشست و برای دشمن مناسب نبود، اگر "آدم" از دشمن تنفّر داشت آیا من دشمنش بودم؟ "هیبل زیوا" به او گفت: تو دشمنش نبودی و همچنین "آدم" تنفّر نداشت، "شوّا و اترسّر" و "روها" دشمن و آزار دهندگانش بودند، همه‌ی "شویاهی" بر او با خشم می‌اندیشند، "روها" و "شویاهی" برخاستند و خارج شدند و گفتند که "حوّا" با شخص بیگانه گمراه شده است، به سخن خوش و نیک شهادت می‌دهد و نام "آدم" را در دهانش نمی‌آورد؛ بر دهانش ناله‌ها، ماتم و عزا نمی‌گیرد. دید شخصیّت والا و دوستدارش شد و نامماﻥ را بر دهانش نمی‌آورد؛ برای چه ما همراه او نشستیم و برایش ماتم و عزای بزرگ و با ارزش را حفظ نمودیم؟ "حوّا" بر خاست و ستایش نمود و ماتم و عزا و غصّه را رها کرد. او برخاست و ستایش نمود و با صدای شخص والا درخشید و سخن گفت با کلام خوش و منوّر شد مقابل شخص والای نورانی و به او گفت: مرا نورانی کن، مرا منوّر کن ای برقرار کننده‌ام، ای شخصی که بیشتر از همه‌ی "اثرا"ها مرا تعلیم داد، شخصی که سرم را از دامانم بالا برد و چشمم را از اشک پاک نمود، و از من ماتم و عزا، غصّه و حماقت و جدایی را که "شویاهی" بر من افکند دور نمود، و در گوشم افکند صدای شخص بیگانه والا را و با سخن خوش سخن گفت، و من از نزد "حوّا" رفتم و به سوی نیاکانم راهی شدم؛ با ایشان صحبت کردم درباره آنچه که "شویاهی" انجام داد، و "حوّا" را از ماتم رهایی دادم، چشمش را از اشک پاک نمودم، او را برای ستایش به پا خیزاندم و او فراموش کرد ماتم و عزا و غصّه را و همچنین غرّشی که "شویاهی" انجام دادند. "حوّا" برخاست و چشمش را به سوی منزلگه حیات بالا برد و به راهی که "مندادهیّی" در آن آمد. و هر روز می‌گوید چه وقت اراده می‌کند و می‌آید؟ چه کسی اراده می‌کند و مرا از جسمم خارج می‌نماید، و به راه ((ابنی اشلاما)) و به طریق اشخاص نیکوکار می‌برد؟ می‌خواهم قبل از مجازات شمشیر خارج شوم و آن شخص والا را که چشمانم به او می‌نگرد ببینم، و ببینم مکانی را که "مندادهیّی" در آن قرار دارد، و قصرهای نو و اطاق‌هایی را که در آنها ساکن هستند، و قصرهای نویی که هنوز استفاده نشده‌اند. "شویاهی" اقدام کردند و شروع به آزار "حوّا" نمودند؛ آزار بسیار بر او رها کردند، و

"حوا" به ستایش خداوند پرداخت از "منداده‌یّی" استدعا نمود و به او گفت: تو ای "منداده‌یّی" به سرعت برایم رها کننده باش و نجاتم ده از این عالم بدها، و خراب کنندگان که هر روز بر من به بدی می‌اندیشند و نقشه‌های پنهانی علیه من طرح می‌کنند، و بر پوششی که در آن قائم هستم توطئه می‌کنند، و چون به سخنانشان گوش نمی‌دهم با خشم بر ما مشورت می‌کنند، و توطئه‌های بد درباره ما انجام می‌دهند، و می‌گویند با شمشیر می‌ربائیم و به قتل می‌رسانیم فرزندان "آدم" را، و "منداده‌یّی" به راه افتاد و آمد و "حوا" را گرفت، پیش از حکم مجازات شمشیر، و ماتم و عزا را از او دور نمود. "حوا" وقتی که "منداده‌یّی" را دید، دمر افتاد و در مقابلش به خاک افتاد و به او گفت: خوش آمدی ای سرورم، برایم حکم تعیین کن و مرا خارج نما، آری خداوند مرا تجهیز نمود و به جانب تو فرستاد ای "نشمتا"، که به گنج نیاکانت عمل نمایم. "حوا" در بیماری و به درد سخت مدت یک روز و نیم گرفتار شد. "روها" آمد و جلویش نشست و به او گفت: چرا زندگی را رها می‌کنی ای آزاده، و خانه‌های بدون صاحب را ترک می‌کنی و از جسم خارج می‌شوی؟ به او گفت: وقتی تو را بخواهیم، به کجا برویم و به کجا اعتماد داشته باشیم؟ سپس "هیبل زیوا" آمد و "حوا" را تعلیم داد و از بدنش خارج نمود. "هیبل زیوا" به "شویاهی" گفت: برخیزید و اعمال دست‌هایتان را ببرید و از "حوا" دوری کنید. و "روها" به "هیبل زیوا" گفت: هر چه که با ارزش و شایسته است از ما گرفتی و آنچه که چیزی نیست (با ارزش نیست) برای ما رها می‌کنی. سپس "منداده‌یّی" به "روها" گفت: تو و اعمال دستت با هم ساکن شده‌اند و "مانایی" که در بدن بود به مکان درخشان خواهد رفت، "منداده‌یّی" مجهّز نمود نسل‌های "آدم" را و به آنها فرمود: همه‌ی شما همدیگر را مجهّز کنید که نگهبانان خوب شما را رها کنند، من می‌روم و "حوا" را در اتاق‌های نو که استفاده نشده‌اند، ساکن می‌کنم و دوباره نزد شما می‌آیم و شما را رهایی داده و حفاظتتان می‌کنم، شما را نجات می‌دهم و حفاظت می‌کنم در مکان "بیت هیّی"، من می‌روم و نزد پدرتان برایتان "اشخنتا"هایی تأسیس می‌کنم، یک نادان که نادانی کرد آمد و به او گفت: گذشت و اغماظت به جانب من باد، مرا راهنمایی کن و بالا ببر نزد پدرم پا بر جا کن، در "اشخنتا"ی نو برقرارم کن. به او گفتم هر کس که منحرف شود، اینجا نزد شما قرار می‌گیرد. فرزندان "آدم" بیمناک می‌شوند، گریه می‌کنند و در چشمانشان اشک ایجاد می‌شود. به او می‌گویند: تو صعود می‌کنی و

می‌روی، برای ما چه چیزی رها می‌کنی؟ به آنها گفت: من می‌روم برای مادرتان جایی بر پا می‌کنم و به اینجا می‌آیم. رفتم و "حوا" را آنجا در "اشخنتا"یش پا بر جا کردم. به خداوند بزرگ درباره نسل‌های "آدم" گفتم، خدای بزرگ فرمود تو به عنوان نجات دهنده به جانب آنها فرستاده شدی. من آمدم و فرستاده شدم به اینجا در دوره‌ها و عالم‌ها، "شیتل" کوچک را نجات دادم و از هر چیز حفاظتش نمودم، برایش اکلیل درخشش نهادم و از عالم نجاتش دادم و در "اشخنتا"یش او را پا بر جا نمودم، به او دادم درخشش با ارزش و فرزندان "آدم" را نجات دادم، و آنها را به سکونتگاه درخشان بالا بردم. نسل زنده برقرار شد، "شوا" (بدان) این نسل را آزار دادند، این است شرح و تفسیری که "مندادهیّی" توضیح داد و آن را به برگزیدگان نیکوکار ساخته شده از گوشت و خون تعلیم نمود و بعضی ماتم و عزای "شویاهی" را می‌گیرند، و "مندادهیّی" فرمود: هر کس که با این توضیحات و تفسیرات خود را محکم نگه دارد، در مکانی که "آدم" با خوشحالی قرار گرفت، ساکن خواهد شد، و صورتش منوّر خواهد شد مثل "حوا" همسر "آدم" که صورتش منوّر شد در سکونتگاه‌های عظیم پنهان. این تفسیر را "مندادهیی" به "آدم" و همه نسل‌های "آدم" داد و فرمود: هر کس که روان او خارج شود با خوشحالی نگه داشته می‌شود، لیکن ماتم و عزای بزرگ و شدید بر او نمی‌گیرند، بلکه او با خوشحالی راستین طلب خواهد نمود و خواهد یافت همچون "آدم" که خواست و یافت و گفت و شنیده شد در منزلگه پروردگار و یزدان ستایش باد، خداوند پیروز و منزه است و پیروز است "مندادهیّی" و دوست داران نامش.

کتاب۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به نام خداوند معظّم و به نام "مندادهیّی" عرفان خداوند بیدار در عالم‌ها این است درخشش و نور خداوند. خروج روح و روان از بدن و از پوشش گوشت و خون، و از دیگ‌های جوشان و کوره‌های شعله‌ور و گودال‌ها و صخره‌ها و حفره‌ها، "نشمتا" (روان) می‌رود و مواجه می‌شود و می‌رسد به یک مطرثا که در آن ابزار شکنجه نگهداری می‌شوند. ابزار عذاب و زجر و قضاوت غیر منصفانه؛ داوری می‌شود "نشمتا"ها (روان‌های)

گناهکار؛ با شلاق آتشین آنها را تازیانه می‌زنند، در این مطرثا ساحران و ساحره‌ها را مانند حشرات موذی در دهانه‌ی کوره‌ها می‌افکنند، این "نشمتا" که در مکانش می‌ایستد، می‌لرزد و مرتعش می‌شود و همه قامتش در پوشش‌اش به لرزه در می‌آید، و خداوند عظیم والا را می‌خواند، و می‌گوید: کجا است آفریدگاری که به او عشق ورزیدم؟ کجا است "کشطا"‌یی که در قلبم جای داشت؟ کجا است خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ به او فرمودند ای روان تو به مکان و دنیای نور صعود خواهی کرد، خداوند بزرگ و والا را برای چه می‌خواهی؟ نام و نشانت را که از امواج آبهای روان و از گنج‌های درخشش و از جام اختلاط عظیم و عالی و از یردنای بزرگ شفاها و از چشمه‌های بزرگ نور گرفتی بده. در مکانش همچنان که ایستاده بود دهانش را می‌گشاید و می‌دهد نام و نشان و برکتش (عبادتش) و تعمیدش را و آنچه را که گرفته است این "نشمتا" (روان) از امواج آبهای روان و از گنج‌های درخشش و از جام امتزاج بزرگ و عالی و از یردنای بزرگ شفاها و از چشمه‌های بزرگ نور و از خداوند معظّم و والا. افتادند نفرین شدگان بر صورت‌هایشان و به او می‌گویند: برو ای روان، سریع برو، بدو و برس و خود را وادار کن، صعود کن و داوری شو و تبرئه گرد، بگو و شنیده شو در حضور خدای بزرگ والا، چه کسی درباره شما یاد می‌کند، شما قدرتمندان نیک هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردمان، برای شما اعمال و کارهای خودتان را یاد خواهند کرد، من صعود می‌کنم و اثراها برادرانم جلویم صعود خواهند کرد، من اثراها برادرانم را سؤال می‌کنم و به آنها می‌گویم، این مطرثای چه کسی است و چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ اثراها برادرانم به من می‌گویند، این مطرثای «انباز» قدرت آسمان است، سندان تکیه‌گاه بزرگ زمین، ابتدای درب عالم‌ها برایش کرسی افکنده شده است و بر همه‌ی دریاها دامنش کشیده می‌شود، سرش زده شده در سکونتگاه‌ها و پاهایش در «آبادون‌های» زیرین ظلمت قرار دارند، و همچنین گفتند: مقیّد شده است در این مطرثا «کُمری» و قربانی کنندگان و وحی دهندگان دروغین که پاشیدند، دانه و «براتا»، و همچنین متمایزها و رؤسا که از همدیگر کناره‌گیری می‌کنند. مردانی که زن‌ها را رها می‌کنند و زنانی که مردان را رها می‌کنند، مرزها و حدود را تغییر می‌دهند و حد شمارها را دگرگون می‌کنند. آنها را در این "مطرثا" مقیّد می‌کنند، عذابشان می‌دهند با شمشیر و لهیب آتش تا روز قضاوت و داوری و تا لحظه و ساعت رهایی. عبور کردم آن "مطرثا" را و می‌گویم دیگر ترس و وحشت و

لرزش و ارتعاش در مقابلم نیست. این "نشمتا" رفت و مواجه شد با "مطرثا"ی دیگری که در آن نگهداشته شده‌اند ابزار شکنجه و عذاب، زجر و کشش، و قضاوت سخت نسبت به "نشمتا"های مردم بد انجام می‌دهند و با شلاق آتشین آنها را تازیانه می‌زنند، ساحران و ساحره‌ها را مانند حشرات موذی به دهانه دیگ‌ها می‌افکنند. این "نشمتا" همچنان که بر جایش ایستاده، لرزید و مرتعش شد و همه‌ی قامتش در لباسش به لرزه در آمد، خدای بزرگ و متّعال را می‌خواند و می‌گوید: کجا است خدایی که به او عشق ورزیدم؟ کجا است "کشطا"یی که در قلبم جای داشت؟ کجا است خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ به او گفتند ای "نشمتا" تو به مکان بزرگ نور صعود می‌کنی، خدای بزرگ و والا را چرا فرامی‌خوانی؟ بده نام و نشانت، عبادت و تعمیدت را که از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از «مریبا»ی بزرگ و والا، و از چشمه‌های عظیم نور و از خداوند بزرگ و والا. همچنان که این "نشما" می‌ایستد، دهانش را می‌گشاید، می‌خواند و نشان می‌دهد، و می‌دهد نام و نشان و برکت و تعمیدش و آنچه که این "نشما" گرفته است از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از «مریبا»ی بزرگ والا، و از چشمه‌های بزرگ نور و از خدای بزرگ و والا، نفرین شدگان بر صورت‌هایشان افتادند و گفتند به او ای "نشما" سریع برو و برس و آماده کن و صعود نما و مورد سؤال قرار بگیر و تبرئه شو. در مقابل خدای بزرگ و والا درباره ما یاد کن. به آنها گفت: مقابل پروردگار بزرگ و والا چه کسی درباره شما یاد می‌کند. شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردم؛ بر شما اعمال و کارهای خودتان یاد می‌شوند؛ من صعود خواهم کرد و اثراها برادرانم جلویم صعود می‌کنند. برادرانم را سؤال می‌کنم و به آنها می‌گویم، این مطرثای چه کسی است و چه کسی در آن مقید می‌شود؟ به من گفتند: این مطرثای «انبو»ی کاتب حکیم است که کتاب‌هایش در مقابلش نهاده شده‌اند و کتاب یاد بودش در دست‌هایش قرار دارد. در رأس کتاب[هایش]. وای وای برایش نهاده شده است و در آخر کتابش وای وای می‌خواند. [این را] به من گفتند و هستند در این "مطرثا" آموختگان و کاتبان برجسته و متمایز که می‌بینند با چشمانشان و میشنوند با گوش‌هایشان و می‌خوانند با دهانشان و می‌دانند در قلب‌هایشان اما کارهای خوب انجام نمی‌دهند. آنها را مقیّد می‌کنند در این "مطرثا" و آنها را شکنجه می‌نمایند با شمشیر و آتش و لهیب آتش تا روز قضاوت و لحظه و ساعت رهایی. عبور نمودم آن "مطرثا" را و می‌گویم دیگر وحشت و ترس و هراس مقابلم نیست؛

و رفت این "نشما" و مواجه شد با یک "مطرثا"ی دیگر که با هم در آن نگهداشته شده‌اند ابزار شکنجه، عذاب و کشش و قضاوت سخت چه کسی را داوری می‌کنند؟ "نشمتا"های مردم بد را و با سلاح‌های آتشین آنها را تازیانه می‌زنند. ساحران و ساحره‌ها را مثل حشرات موذی بر دهانه‌های کوره‌ها می‌افکنند. همچنان که در جایش می‌ایستد این "نشما" لرزید و مرتعش شد و تکان خورد همه‌ی قامتش در لباسش، و خداوند بزرگ و والا را می‌خواند، و گفت کجاست خدایی که به او عشق ورزیدم؟ کجاست کشطایی که در قلبم جای گرفت؟ کجاست خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ به او گفتند: ای "نشما" تو به مکان بزرگ نور صعود می‌کنی، خدای بزرگ والا را برای چه صدا می‌کنی؟ بده نام و نشان و تعمیدت را که گرفتی از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از «مریبا»ی بزرگ و عالی. همچنان که بر جایش می‌ایستد این "نشما" دهانش را می‌گشاید و می‌خواند و نشان می‌دهد و تقدیم می‌کند نام و نشان و برکت و تعمیدش و آنچه که در اوست و آنچه که گرفت از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از «مریبا»ی بزرگ و عالی، و از چشمه‌های عظیم نور و از مقابل خداوند بزرگ متعّال. بر صورت‌هایشان افتادند نفرین شدگان و به او گفتند: ای "نشما" سریع برو و برس و خود را وادار کن و صعود نما و مورد داوری قرار بگیر و تبرئه شو، مقابل خداوند بزرگ و والا درباره ما یاد کن. به آنها می‌گویم مقابل پروردگار بزرگ متعّال چه کسی درباره شما یاد می‌کند، شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردمان، شما اعمال و کارهای خودتان بر شما یاد خواهند کرد، من صعود می‌کنم و اثراها برادرانم فرزندان نور صعود خواهند کرد جلویم. به "اثرا"ها برادرانم می‌گویم: این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ به من می‌گویند این "مطرثا"ی هفت شکل است که "اپثاهیل" فرا خوانده است، با گُل‌ها پوشیده شده‌اند و در گُل‌ها مستور شده‌اند، اکلیل هرزگی و زنا بر سرهایشان نهاده شده است، هرزگی و ننگ، در دامنشان افکنده شده است، سینه‌هایشان برهنه‌اند برای هرزگی و ننگ و پهلوهایشان عریان برای اعمال شرم‌آور، نزاع برایشان افکنده شده و ستیز آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و رازهایشان مستورند. سؤال می‌کنم و می‌گویم این "مطرثا"یی که فراخوانده شده توسط "اپثاهیل" چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ "اثرا"ها برادرانم به من می‌گویند: مقیّد می‌شوند در این "مطرثا"، اینهایی که می‌روند به خانه «تموز» و می‌نشینند بیست و هشت روز و گوسفندان را ذبح می‌کنند و

جام‌ها می‌آمیزند و کلوچه نهاده و با ماتم در خانه «دبیت» و (لیوث) می‌نشینند، فالگیران زن و مرد، ساحران و ساحره‌ها و زناکاران و بدکاره‌ها و دزدان مرد و زن، اینهایی که دم درب رفیقه‌هایشان می‌ایستند و استراق سمع می‌کنند سخنان را و آنهایی که درب‌هایی که دست‌هایشان نبسته‌اند، می‌گشایند و می‌شکنند مُهرهایی را که دست‌هایشان مُهر نکردند، می‌گشایند بندهایی را که دست‌هایشان نبستند و می‌گیرند چیزی را که دست‌هایشان قرار ندادند، همچنین اینهایی که شیرشان را می‌فروشند و می‌کُشند فرزندانشان را و زنده نگه می‌دارند فرزندان رفقیه‌هایشان را به خاطر اینکه لقمه‌ها و کاسه‌ها را گدایی می‌کنند، می‌کُشند فرزندانشان را و زنده نگه می‌دارند فرزندان رفیقه‌هایشان را، آنها را مقیّد می‌کنند در این "مطرثا"، آنها را با شمشیر و آتش شکنجه می‌نمایند و با لهیب شعله عذاب می‌دهند، تا روز قضاوت و تا لحظه و ساعت رهایی. عبور نمودم آن "مطرثا" را و به خود گفتم دیگر وحشت و ترس و لرز جلویم نیست، "نشما" (روان) عبور نمود و مواجه شد با "مطرثا"ی دیگری که در آن نگهداشته شده‌اند ابزار شکنجه و عذاب و زجر و کشش و قضاوت سخت که محکوم می‌کنند مردم بد را و با شلاق‌های آتشین تازیانه می‌زنند؛ ساحران و ساحره‌ها را همچون حشرات موذی بر دهانه‌های کوره‌ها می‌افکنند. بر جایش وقتی که می‌ایستد این روان لرزید و مرتعش شد و تکان خورد همه قامتش در پوشش‌اش و خداوند بزرگ و متّعال را می‌خواند، می‌گوید کجاست آفریدگاری که به او عشق ورزیدم؟ کجاست "کشطا"یی که در قلبم جای گرفت؟ کجاست خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ به او گفتند" ای "نشما" (روان) تو به مکان بزرگ نور صعود می‌کنی، خدای بزرگ متّعال را برای چه صدا می‌کنی؟ بده نام و نشان و برکتت، تعمید و چیزی که در تو است که گرفتی از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از "مربیا"ی بزرگ و از یردنای بزرگ سلامتی‌ها (شفاها) و از چشمه‌های عظیم نور که از نزد خداوند بزرگ متّعال دریافت نمودی. برجایش همچنان که می‌ایستد این روان دهانش را می‌گشاید و می‌خواند و می‌نمایاند و می‌دهد نام و نشان و برکت و تعمیدش و آنچه که در اوست که از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و چشمه‌های عظیم نور و از محضر خداوند بزرگ متّعال گرفت. افتادند نفرین شدگان بر صورت‌هایشان و گفتند به او ای "نشمتا" برو و برس و خود را وادار کن و صعود نما و قضاوت شو و تبرئه شو، مقابل خداوند بزرگ والا یاد کن بر ما. به آنها می‌گویم مقابل پروردگار بزرگ متّعال چه کسی از

شما یاد می‌کند؟ شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردمان، اعمال و کارهای خودتان بر شما یاد می‌شوند، من صعود می‌کنم و اثراها برادرانم فرزندان نور جلویم صعود می‌کنند، از اثراها برادرانم سؤال می‌کنم و می‌گویم این "مطرثا" چه کسی است و چه کسی در آن مقیّد شده است؟ به من می‌گویند در این "مطرثا" بزرگانی که می‌گیرند با پیمانه‌های بزرگ و می‌دهند با پیمانه‌های کوچک، می‌گیرند ربا و ربای ربا، آنها را در این "مطرثا" مقیّد می‌کنند و با شمشیر و آتش آنها را شنکجه می‌نمایند تا روز قضاوت و تا لحظه و ساعت داوری. عبور نمودم آن "مطرثا" را و می‌گویم دیگر وحشت و ترس و هراس و ارتعاش مقابلم نیست، رفت نشما و مواجه شد با "مطرثا"ی دیگری که در آن نگهداشته شده‌اند ابزار شکنجه و عذاب، زجر و رنج و قضاوت سخت که نسبت به "نشمتا"های (روان‌های) مردم بد انجام می‌دهند، و آنها را با شلاق آتشین تازیانه می‌زنند. ساحران و ساحره‌ها را مانند حشرات موذی به دهانه دیگ‌ها می‌افکنند. "نشما" وقتی که بر جایش می‌ایستد، لرزید و مرتعش شد و به لرزه درآمد همه قامتش در لباسش، و خدای بزرگ متّعال را صدا می‌زند و می‌گوید: کجا هستند خدایی که به او عشق ورزیدم؟ کجاست آن "کشطا"یی که در قلبم جای داشت؟ کجاست آن خیراتی که در دامنم حمل نمودم (توشه‌ای که برای خودم جمع کردم)؟ به من می‌گویند: ای "نشما" تو به مکان بزرگ نور صعود خواهی کرد، خدای بزرگ والا را برای چه صدا می‌کنی؟ بده نام و نشان و برکت (عبادتت) و تعمیدت را و آنچه که در تو است (کارهایی که انجام دادی) که گرفتی از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از چشمه‌های عظیم نور و از مربیای بزرگ و والا و از یردنای بزرگ شفاها و از محضر خدای بزرگ متّعال. "نشما" در مکانش همچنان که می‌ایستد دهانش را می‌گشاید و می‌خواند، نشان می‌دهد و ارائه می‌نماید نام و نشان و برکت (عبادت) و تعمید و آنچه که در او هست (کارهایی که انجام داده است) که گرفت از امواج آبها و گنج‌های درخشش و چشمه‌های عظیم نور و از محضر ایزد بزرگ و متّعال. نفرین شدگان بر صورت‌هایشان افتادند و به او می‌گویند: ای "نشما" سریع حرکت کن و برس و خود را وادار کن و قضاوت شو و تبرئه بشو، در مقابل خدای بزرگ و والا درباره ما یاد کن. به آنها می‌گوید: مقابل خدای بزرگ و والا چه کسی درباره شما یاد می‌کند؟ شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما صاحبان هستید و ما مردمان، کارها و اعمال خودتان بر شما یاد خواهند کرد. من صعود خواهم کرد و "اثرا"ها

برادرانم فرزندان نور جلویم صعود خواهند کرد. "اثرا"ها برادرانم را سؤال می‌کنم و به آنها می‌گویم: این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسی را در آن مقیّد و نگه می‌دارند؟ سؤال نمودم و به من گفتند این "مطرثا"ی ساحران "مشّا"ها فرزند "روها" است که نام گذاری نمود خودش را خدای ناصورائیان. مقیّد می‌شوند در این مطرثا قدیس‌ها و قدیسه‌ها و باکرها و باکره‌ها و راهب‌ها و راهبه‌ها، و مردانی که زنان را نمی‌خواهند و زنانی که مردان را نمی‌خواهند و به خاطر اینکه فرزندانی نداشته باشند، می‌کشند و نابود می‌کنند فرزندانشان را در شکم‌هایشان، و می‌بُرند نطفه‌ی زنده را که از منزلگه خداوند برایشان آمد. در این مطرثا آنها را مقیّد می‌کنند و شکنجه می‌نمایند با شمشیر و لهیب آتش تا روز داوری و لحظه و ساعت رهایی. آن "مطرثا" را عبور نمودم و می‌گویم دیگر وحشت و ترس، هراس و لرزش مقابلم نیست. رفتم و با "مطرثا"ی دیگری مواجه شدم که در آن نگهداشته می‌شوند ابزار شکنجه و عذاب، زجر و مقیّد کردن و کشش و قضاوت سخت انجام می‌دهند به "نشمتا"های مردم بد و آنها را با شلاق آتشین تازیانه می‌زنند. ساحران و ساحره‌ها را شلاق می‌زنند و همچون حشرات موذی بر دهانه کوره‌ها آنها را می‌افکنند. این "نشما" همچنان که بر جایش ایستاده بود لرزید و مرتعش شد و همه‌ی قامتش در لباسش به لرزه در آمد. و خدای بزرگ و والا را می‌خواند و می‌گوید: کجاست خدایی که به او عشق ورزیدم؟ کجا است آن "کشطا"یی که در قلبم جای گرفت؟ کجاست آن خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ به او گفتند ای "نشما" تو به مکان بزرگ نور صعود خواهی کرد خدای بزرگ والا را چرا می‌خوانی؟ بده نام و نشانت را، برکت، عبادتّت و تعمیدت را و آنچه که گرفتی از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از چشمه‌های عظیم نور و از یردنای بزرگ شفاها و از خدای بزرگ و والا. بر جایش وقتی که می‌ایستد این "نشما" می‌گشاید [دهانش را] و می‌خواند و نشان می‌دهد و می‌دهد نام و نشان و برکت، عبادت و تعمیدش را و آنچه که در او است که گرفت از امواج آبها و از گنج‌های درخشش و از یردنای بزرگ شفاها و از چشمه‌های عظیم نور و از خداوند عظیم و والا. افتادند نفرین شدگان بر صورت‌هایشان و به او می‌گویند: ای "نشما" بدو و برس و خود را وادار کن و صعود نما و مورد داوری قرار بگیر و تبرئه شو، و بگو و شنیده شو، مقابل خدای بزرگ و والا یاد کن بر ما. به آنها می‌گویم مقابل خدای بزرگ و والا چه کسی یاد می‌کند بر شما؟ شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردمان، شما،

کارها و اعمال خودتان یاد خواهند کرد بر شما. من صعود می‌کنم و "اثرا"ها برادرانم را سؤال می‌کنم و می‌گویم این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ می‌گویند اثراها برادرانم این "مطرثا"ی «ایوات روها اد قچّا» است و می‌گویند: مقیّد می‌شوند در این "مطرثا" روزه‌گیران مرد و روزه‌گیران زن، که روزه می‌گیرند روزه نیرنگ و نماز می‌خوانند نماز دروغ؛ اینها که گرسنه می‌شوند و نان نمی‌خورند؛ تشنه می‌شوند و آب نمی‌نوشند و در ماتم و عزا می‌نشینند و سرهایشان را راست می‌کشند و سلام نمی‌دهند؛ آنها را مقیّد می‌کنند در این "مطرثا" و آنها را شکنجه می‌کنند با شمشیر و آتش و حرارت تا روز قضاوت و تا لحظه و ساعت رهایی. عبور کردم آن "مطرثا" را و می‌گویم دیگر وحشت و ترس و هراس و لرزش مقابلم نیست و رفت این "نشما" و مواجه شد با "مطرثا"ی دیگری که با هم نگه داشته شده‌اند ابزار شکنجه و عذاب و زجر و کشش و قضاوت سخت (غیر منصفانه) قضاوت می‌کنند "نشمتا"های مردم بد را، با شلاق آتشین تازیانه می‌زنند. ساحران و ساحره‌ها را مانند حشرات موذی بر دهانه کوره‌ها آنها را می‌افکنند. بر جایش وقتی که می‌ایستد این "نشما" لرزید و مرتعش شد و به لرزه در آمد همه قامتش در لباسش و خدای بزرگ و والا را می‌خواند و می‌گوید: کجا است ایزدی که به او عشق ورزیدم؟ کجاست آن کشطایی که در قلبم جای گرفت؟ کجاست آن خیراتی که در دامنم حمل نمودم؟ و به او می‌گویند: تو ای "نشما" به مکان بزرگ نور صعود می‌کنی، پروردگار بزرگ و والا را چرا می‌خوانی؟ بده نام و نشان و برکت و تعمیدت را و آنچه که در تو است و گرفتی از امواج آب و از گنج‌های درخشش و از "مریبا"ی بزرگ و والا و از یردنای بزرگ شفاها و از چشمه‌های بزرگ نور و از مقابل خدای بزرگ و والا. بر جایش وقتی که می‌ایستد این "نشما" می‌گشاید (دهانش را) و می‌خواند و نشان می‌دهد و اعطا می‌کند نام و نشان و برکت و تعمیدش را و آنچه را که در او است که گرفت این "نشما" از امواج آب و گنج‌های درخشش و از چشمه‌های بزرگ نور و از مقابل خدای بزرگ و والا. افتادند نفرین شدگان بر صورت‌هایشان و به او می‌گویند: تو ای "نشما" بدو و برس و خود را وادار کن و صعود نما. مورد داوری قرار بگیر و تبرئه شو و بگو و شنیده شو، مقابل یزدان بزرگ و والا یاد کن ما را. به آنها می‌گویم مقابل خدای بزرگ و والا چه کسی یاد می‌کند بر شما؟ شما قدرتمندان هستید و ما فروتنان، شما سروران هستید و ما مردمان، شما اعمال و کارهای خودتان یاد خواهند کرد بر شما. من صعود خواهم کرد و

"اثرا"ها برادرانم فرزندان نور صعود می‌کنند جلویم. "اثرا"ها برادرانم را سؤال می‌کنم و به آنها می‌گویم این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسانی در آن مقیّد می‌شوند؟ به من می‌گویند: در آن مقیّد می‌شوند اشخاص بدی که فرا خواند "اپثاهیل". مقیّد می‌شوند در این "مطرثا" فرمانروایان بزرگ و حاکمانی که می‌نشینند بر کرسی‌های تمرّد، و کارها را با شلاق انجام می‌دهند و خون در "تیبل" می‌ریزند. گناهکاران را بیگناه می‌کنند و بیگناهان را گناهکار. رشوه می‌گیرند و هدایا دریافت می‌کنند، تحریف می‌کنند قضاوت را و داوری را منحرف می‌نمایند. خارج می‌شوند به بازارهای "تیبل" و آنچه را که نمی‌بینند می‌گویند و آنچه را که نشنیده‌اند، صحبت می‌کنند، قسم می‌خورند، قسم‌های دروغ و شهادت می‌دهند گواهی نادرست. آنها را مقیّد می‌کنند در این "مطرثا" آنها را عذاب می‌دهند با شمشیر و آتش و حرارت تا روز قضاوت و تا لحظه و ساعت رهایی. و عبور نمودم آن "مطرثا" را و می‌گویم دیگر وحشت و ترس و هراس و ارتعاش در مقابلم نیست. رفتم و رسیدم به "مطرثا"ی «اواثر اتیقا» والا، پنهان و حفاظت شده، "اثرا"ها برادرانم را سؤال می‌کنم و به آنها می‌گویم: این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ "اثراها" برادرانم به من می‌گویند: این "مطرثا"ی «اواثر اتیقا راما کسیا وِنطیرا» است که ترازو مقابلش قرار گرفته است، می‌سنجد اعمال و اجرها را، می‌سنجد و پیوند می‌دهد روح را با "نشمتا". آن کس را که وزن می‌کند و کامل باشد، بالا می‌برند و در منزلگه خداوند، به خداوند مطمئن می‌کنند. آن کس را که وزن می‌کند و کامل نباشد، آنجا بر او داوری می‌شود. سؤال می‌کنم و می‌گویم این "مطرثای اواثر" چه کسی در آن مقیّد می‌شود؟ به من می‌گویند: در آن مقیّد می‌شوند این ناصورائیانی که ناصورائی نبودند، به خاطر اینکه اوّل روزها را ندانستند و در یکشنبه نرفتند به مشکنا و سرهایشان را خم نکردند و یاد نگرفتند و خدمت نکردند و خیرات به فقرا ندادند و درب را برای فقیر نگشودند و نام نادرست بر خودشان افکندند و نامگذاری کردند خودشان را ناصورائیان. بر جایش وقتی که ایستاده است این "نشما" نگریست و دید «آیر گفنا» فرزند «پریاویس گفنا» را که پایش بر لب آب و ریشه‌اش جمع بزرگ "نشمتا"ها، شاخه‌هایش اثراها و برگ‌هایش شعاع‌های نور است. این "نشما" یک برگ از آن برداشت و بر چشمانش نهاد، برداشته شد کوری از چشمانش، نگریست و دید آیر بیرونی و اقامتگاه درخشان را و بالا بردند این "نشما" را به کنار منزلگه پروردگار و او را وارد کردند و به خداوند او را مطمئن

کردند. خداوند پشتیبانی نمود حیات را، خداوند یافت از آنِ خود را، یـزدان از آنِ خـود را یافت و یافت" نشمتایم" آنچه را که انتظار داشت.حیات برای داننـدگانمان، حیـات بـرای فهمیـدگانمان، حیـات بـرای اشـخاص یـاد دهنـدگانمان، و پابرجـا اسـت آفریـدگار در اشخنتایش. خداوند بر همه اعمال پیروز است.

کتاب ۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم. پیوستگی و آسایش خداوند و بخشنده گناهان باد برای این "نشمتا"ی خودم امهتم بر شارت و برای پدرم یهیا بر سیمت و برای مادرم شارت پث شارت سیمت و برای همسرم شارت سیمت پث یاسمن و برای فرزندانم امهتم یهانا و یاسمن و سام و مهنُش و هوا مامانی و آدم یهانا و امهتم و مُدلل و نرگس و شارت فرزندان شارت سیمت و برای برادرم آدم یهانا بر شارت و برای "نشمتا"های پدران و بزرگانمان و برادران و خواهرانمان که خارج شدند از جسمشان و برای آنهایی که قائمند در جسمشان، بخشش گناهان بر آنها باد.

کتاب ۷

◎ ای "مانا"ی آرام، ای "مانا"ی مرتّب و منظّم، ای "مانا"ی آرام می‌آیند به همراه تو کمک کنندگان، تا اینکه ترازو اعمال و اجرها را وزن کند.

کتاب ۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار معظّم. عظیم باد نور والا. من یک "مانا" از یزدان بزرگم، من یک "مانـا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم، در تیبل چه کسی مرا ساکن کـرد؟ و در بدن جسمی چه کسی مرا افکنده است؟ چه کسی مرا افکنده است در بـدن جسـمی کـه دست‌ها و پاها ندارد؟ ندارد دست‌ها و پاها و نمی‌داند که چگونه برود؟ می‌لولـد و بـه ایـن

سو و آن سو تکان می‌خورد و نیرو ندارد؛ چرا مرا از مکانم فرا خواندند و آوردند در بدن افکندند؟ پاهایم پاهای درخشش‌اند، اکنون برای حرکت بدن هستند، دهانم دهان پاک است، اکنون یک دهان برای بدن شد؛ چشمانم که گشوده شدند از مکان نور، اکنون به بدن تعلّق دارد؛ قلبم که به خداوند اشتیاق دارد، آمد و متعلّق به بدن شد، فکرم که در آن خداوند قرار دارد، اینجا در پوشش (بدنی) آن را افکنده‌اند؛ پاهایم را، برگزیدگان کارنده، کاشتند، (اکنون) در راه (بردن) بدن قرار دارند؛ راهبر بدن هستند، مرا رها نمی‌کنند "شوآ" (بدها) در راهم؛ چگونه گوش دهم و چگونه تحمّل کنم، و چگونه آرام کنم فکرم را؟ چگونه بشنوم از رازهای "شوآ" و "اترسّر" و چگونه منوّر شوم و چگونه باشد (که) سخن پدر آرامم باقی بگذارد میان موجودات ظلمانی؟ وقتی که "مانا" این را گفت، صدایش به مکان نور بالا رفت؛ "مندادهیّی" شنید صدایش را و فرستاد رهاننده را؛ برو [ای] رهاننده پاک، نشان بده خود را به "مانا" که منوّر شود، اگر خود را نشان ندهی به "مانا"، فانی‌ها تحقیرش می‌کنند. رهاننده قائم شد در درخشش پنهان و آمد به جانب او، ایستاد در درخشش و خود را به "مانا" نشان داد، مخلوق (خدای) عظیم، فریاد زد و به سمعش رساند با صدایش و قرار داد قلبش را بر تکیه‌گاهش. روشن و منوّر شو ای "مانا"، من برایت آمدم و تو را رها نمی‌کنم، وقتی که صدایت به مکان نور بالا رفت، مرا برای تو فرستادند؛ برخیز خارج شو ای "مانا" از بدنی که در آن افکنده شده‌ای؛ از بدنی که در آن بزرگ شدی که دست و پا ندارد. برخیز صعود کن به مکان اوّلیه‌ات و به سکونتگاه نیک اثراهایت، ساکن شو در خانه فامیلی‌ات و نفرین کن دنیای نیرنگ را که در آن بودی؛ درخششت در تو محفوظ می‌ماند و در نور پنهانت برقرار می‌شوی. می‌آید درخششت از مقابلت و استوار می‌شود نورت از پشت سرت؛ جایگاهت برقرار می‌شود، همچنان که برقرار بود، و"شوآ" بدون نیکی خواهند بود و خداوند پیروز است، تا اینکه ترازو اعمال و اجراها را وزن کند.

کتاب ۹

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از خداوند عظیمم، من یک "مانا" از خداوند بزرگم، در رازها و چشمک‌زدن‌ها چه کسی مرا افکند؟ چه کسی مرا افکند در

رازها و چشمک‌زدن‌ها؟ و در عیب و نقص چه کسی مرا افکنده است؟ چه کسی مرا افکند در عیب و نقصان و چه کسی شکل سرنوشت‌ها را به من نشان داد؟ چه کسی مرا در ارض ویرانی افکند که زود همه‌ی کوه‌هایی که در آن هست خراب می‌شوند؟ باطل می‌شوند همه قدرتمندان بلند پایه که در آن هستند، قدرتشان در زیر (پایشان) بریده می‌شود. هنگامی که بر می‌خیزد "مانا" و اندیشه می‌کند، می‌رسد کمک کننده، کمک کننده بزرگش می‌رسد که او را توشه و آذوقه سفر داد. به او گفت: خانه‌ای که در آن ساکن هستی چرا بر آن سؤال می‌کنی؟ آیا ای "مانا" تو نمی‌دانستی که این چنین می‌شود؟ همچنانکه گفتی ما پنهانی فروتنی می‌کنیم که زود از آن خارج شوی، زود خارج شوی از آن و به نزد خودمان صعود کنی، و در "اشخینا"های خودمان بنشینی. وقتی که این چنین گفت کمک کننده به "مانا" محکم شد و آرام گرفت، اطمینان یافت و دهانش را بست و آرام گرفت "مانا" و در مورد فانی‌ها سؤال ننمود، در مورد فانی‌ها سوال نمی‌نماید که خانه افتادنی را ساخته‌اند. او لحظه‌ای بردباری کرد و در آن ساکن شد و زود پرواز کرد و به مکانش رسید. رسید به مکانش، مکانی که "مانا" از آن ایجاد شده بود، مکانی که ایجاد شده بود از آن "مانا" و شکلش در آن منوّر شده بود." مانا" در قلبش خوشحال می‌شود ودر بدنش آگاه می‌شود. چقدر عالی است آنچه که به من گفتی ای پدر و چقدر عالی است آنچه که ایزد بزرگ به من دستور داد. بروید بروید ای "شویاهی" سهم خانه‌هایتان شوید. بروید بشوید سهم خانه‌هایتان و خانه‌هایتان سهم‌تان خواهند شد. من با آیین پدرم صعود می‌کنم و خانه برای شما رها می‌شود و ستایش باد خداوند.

کتاب۱۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از یزدان عظیمم، من یک مانا از خدای بزرگم، چه کسی مرا در رنج عالم‌ها افکند؟ در رنج عوالم چه کسی مرا افکند؟ در تاریکی بد چه کسی مرا ساکن کرد؟ چه کسی مرا ساکن کرد در ظلمت بد و چه کسی به من نشان داد آتش شعله‌ور را؟ چه کسی مرا افکند در آب‌های کدر که از آن ایجاد می‌شوند خراب کنندگان؟ از آنها خراب کنندگان ایجاد می‌شوند تا اینکه کدر شود

شکلم مانند شکلشان. شاید کدر شود شکلم و سخنم از نیکـانم از بـین رود. هنگـامی کـه می‌ایستد و در پی فهمیدن است "مانا"، کمک کننده‌اش می‌رسد، به او مـی گویـد: تـو نـه سهم رنج هستی که می‌اندیشی و نه سهم ظلمتی که تو را به انتها برساند، نه سهم آتـش، که ببینی آتش شعله‌ور است، نه سهم آشفتگی هستی، که شـکلت کـدر شـود؛ تـو سـهم درخشندگی هستی که در آن دُردها نیست؛ تو سـهم سـرزمین نـوری کـه در آن تـاریکی نیست که تو را به انتها برساند. غنی شو ای "مانا" و شکل خودت، تو را منوّر خواهد کـرد؛ فکرت تو را پشتیبانی خواهد کرد و قلبت برایت خواهد بود یک کمک کننده و یک معمار؛ تحمّل کن در عالم و در آن ساکن شو تا اینکه تو را بخوانیم، وقتی که ما تو را طلب کنیم، به اینجا خواهیم رسید و نزد تو خواهیم آمد و تو را بیـرون خـواهیم آورد؛ تـو را بـه خانـه گنجت خواهیم برد. وقتی که پدر پشتیبانی نمود "مانا" را، سخن گفت و خواند سرودهای عالی را؛ سخن گفت و سرودهای عالی خواند و فکرش بر فانی‌ها روشـن شـد. چـرا سـخن نمی‌گویم (سخنرانی نمی‌کنم) در حالی که قدرت پدرم مـرا پشـتیبانی نمـود از سرتاسـر. برای مدّت زیادی تحمّل کردم و در آن عالم ساکن شدم، برای مدّت زیـادی سـاکن شـدم در اعمال دست‌هایم، برای مدّت زیادی در آن ساکن شدم تـا اینکـه حسـابم کامـل شـد؛ وقتی که شمارشم کامل شد و فکرم یاد نمود، خانه فامیلم را یاد کردم، «تنّای» اول را کـه همه اثراها از او ایجاد شدند، آمد به سویم کمک کننده بزرگم، شخصی که مـرا تکیـه داد (پشتیبانی کرد) از سرتاسر؛ شخصی که قدرتش با من مانـد (سـاکن شـد) و در عـالم آرام کرد (قلبم را)، مرا گرفت با (دست) راستش و بالا برد به خانـه گـنجم و مـرا پنهـان کـرد. وقتی که دیدم خانه گنجم را فراموش کردم سکونتگاه‌های باطل را. صحبت کردم با سخن و منوّر شدم و بافته شدند موهای پیشانیم بر سرم. با برکتش، مبارک باد خـدای بـزرگ و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از ایزد بزرگم، من یـک "مانـا" از خـدای عظـیمم، مـن یـک "مانـا" از پروردگار بزرگم، از خانه گنجم چه کسی مرا خارج کرد؟ چه کسی مرا خارج کرد از خانـه

گنجم و در خانه جسم گلی چه کسی مرا افکند که بدها بر من خشمگین می‌شوند؟ بر من خشمگین می‌شوند بدها و هر روز بر من به بدی اندیشه می‌کنند و می‌گویند که او را از نور قطع می‌کنیم و نزد خودمان رهایش می‌کنیم. او را قطع می‌کنیم و رهایش می‌نماییم نزدمان و از سرچشمه خودش او را باز خواهیم داشت و در سهم خودمان خواهد بود. "مانا" فکر می‌کند و می‌گوید: شاید مرا از مکان و سرچشمه پدرم قطع کنند. "مانا" در حالی که می‌ایستد و اندیشه می‌کند، می‌رسد کمک کننده‌اش، می‌رسد کمک کننده بزرگش. او می‌آید، می‌گوید: ای "مانا" در فکر فرو نرو و بر فانی‌ها ناراحت و غمگین مشو، فانی‌های شرم‌آور یارای به قطع کردن تو را ندارند و رها کردن تو به نزد خودشان. یارایی ندارند به رها کردنت نزدشان و باز داشتنت از مکان و سرچشمه پدرت، قدرت پدرت با تو است و سخن اثراها بر تو قرار می‌گیرد. وقتی که این را شنید "مانا" در فکر فرو نرفت و اندیشه‌های فانی‌ها را باطل نمود. فکر کرد و با صدای بلند خواند و به ظهور درخشان گواهی داد. فکر کرد با ستایش والا و عالی. برای او کمک کننده بزرگ آمد و او را از عالم خارج کرد. برخیز ای "مانا" بیا با من و راه بیفت به مکانت و بپوش لباس مستورت را که خرابی و غضب در آن نیست. در آن نیست خرابی و غضب، آن را می‌پوشند اثراها و جلوه می‌کنند. گنجی را که خداوند به او داد، پذیرفت. قاصدی که بر او آمد، پیروز شد. "مانا" را راست برقرار کرد و رسولان او را در مکانش بر پا کردند و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از ایزد بزرگم. فرزند درخشش بزرگ و زاده‌ی شکوه درخشان. چرا مرا از درخششم عریان کردند و آوردند در لباس جسمی مرا افکندند؟ مرا افکندند در لباس جسمی که مرا غمگین و اندوهگین می‌کند. در لباس جسمی مرا آوردند و در آن افکندند. چه وقت آن را بدر آورم و چه مدت آن را باید بپوشم؟ دوباره نزاعم را فرو بنشانم و پروردگار را در "اشخنتا"یشان نبینم. در حالی که می‌ایستد "مانا" و در پی فهمیدن است، می‌رسد

کمک کننده‌اش. تو ای "مانا" با من اقامت کن و ما در دلت جای خواهیم گرفت، در قلبت جای خواهیم گرفت و تو را به "اشخنتا"ی والایت بالا خواهیم برد. سریع سپری می‌کنیم و کوتاه خواهیم کرد ماه‌ها را همچون مقادیری ناچیز. پیمانه‌مان به چیزی اندک خواهد بود و همه عالم را دور خواهم انداخت تویی که اینجا به ما تعلّق داشتی، تو را از آن می‌گیریم و بالا می‌بریم و زود همه را رها خواهم کرد، همه می‌میرند و از بین می‌روند، تو شکل خودم هستی که تو را بالا می‌برم و در لباسم محافظت می‌کنم، در لباسی که خدای بزرگ به من داد و در بوی خوبی که به من واگذار کرد. این لباس که در آن بودی، آن را خواهم زد بر سر آن کس که آن را ساخت، به خاطر اینکه به پایان می‌رسند و باطل می‌شوند اشخاصی که آن را ساختند؛ فنا می‌شوند اشخاص دستور دهنده که آن را برای "مانا" ساختند. او یک کمک کننده بود، او را نوازش کرد و به او مهربانی نمود و از تبرّکش بر او قرار داد، و در "اشخنتا"ی نیاکانش او را قائم نمود و خداوند بر همه اعمال پیروز است.

کتاب ۱۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از یزدان عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم که در نیکی پدرم قائم هستم و منوّرم در درخششی که مرا بر آن آگاه کردند. هنوز نتوانستم خود رابه نیکی پدرم خوشحال نمایم و درک نکردم درخششی را که بر آن مرا آگاه کردند. چه وقت مرا به تیبل جابجا کردند؟ چه وقت مرا از مکانم و از جایم بیرون کردند؟ مرا بیرون کردند و خارج نمودند از جایم و مرا از خانه پدرم تکان دادند. زده می‌شود و کشته خواهد شد سازنده بدن‌ها که با اندیشه‌هایش دنیا را بر قرار نمود. زده می‌شوند و نفرین می‌شوند "شویاهی" که در رأس ایجاد شدگان خودش بودند. (می‌خواهم) خارج شوم از زیر دستشان و بروم، نیکی پدرم را دریافت کنم، دریافت کنم درخشش را که مرا بر آن آگاه کردند، خوشحال شوم به همه گنجش و در همه حکمتش کامل شوم. در حالی که می‌ایستد و در پی فهمیدن است مانا، شخص کمک کننده‌اش می‌رسد. کمک کننده بزرگش می‌رسد. اگر می‌خواهی که دریافت کنی نیکی پدرت را و

دریافت کنی درخشش را که بر آن مرا آگاه کردند، اگر می‌خواهی که بگیری و خوشحال شوی در همه گنجت و کامل شوی در همه حکمت، اگر می‌خواهی که مرتّب شوی، تحمّل کن و در عالم ساکن شو تا اینکه پیمانه‌ات پر شود و تمام شود حسابی که به تو دادند. من برایت می‌آیم با درخشش وسیع و با نوری که حدّی ندارد. برای مدّت زیادی تحمّل کردم و در آن ساکن شدم تا اینکه پیمانه‌ام پر شد و حسابم تمام شد. به راه افتاد و برایم آمد کمک کننده‌ام، مرا از میان آنها خارج کرد، بالا برد، مرا در خانه کمال بر قرار کرد. درک کردم نیکی پدرم را و درک کردم درخشش را که مرا بر آن آگاه کردید. گنجی که ایجاد کردم، به آن خوشحال شدم و کامل شدم با حکمتش و پروردگار پیروز است.

کتاب ۱۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، یک "مانا" از یزدان عظیمم، من یک جوهره‌ای از خدای بزرگم، در میان رنج ملاخی‌ها (فرشته‌های آتشین) چه کسی مرا افکند؟ چه کسی مرا افکند در میان غصّه و ناراحتی ملاخی‌ها که اینها زشتند و بویشان متعفّن است و شکلشان ناپسند؟ بسیار زشت است شکلشان، در میان آنها چه کسی مرا افکند؟ چگونه میانشان بزرگ شوم که برایم سکونتگاهشان نامناسب است. چگونه بپوشم لباسشان را و ساکن شوم در اقامتگاهشان؟ در حالی که "مانا" می‌ایستد و در پی فهمیدن است، کمک کننده‌اش آمد. کمک کننده‌اش برای او آمد و به سمعش رساند صدای درخشان را و به او گفت سخن درخشان را. منفور است بوی "ملاخی"ها؛ از بویشان نگران نباش که بر تو حفظ نمی‌شود (باقی نمی‌ماند). شکلشان بر تو غالب نمی‌شود؛ چرا درباره آنها سؤال می‌کنی؟ تو صدای خودمان را شنیده‌ای و شنیده شده است به وسیله تو سخن باطل نشدنی‌مان. به تو گفتیم (با) سخن درخشان‌مان، تو تحمّل کن و ساکن شو درون خانه رنج و غصّه. مکروهند "ملاخی"ها، ظلمت خودشان آنها را مکروه کرده است. تو ما را ببین و خود را پاک نگهدار. چشمانت را بر مکانت قرار ده، ما به همراه تو هستیم، و شکلت نزد ما نورانی است. وقتی که این چنین گفت به "مانا"، "مانا" طلب نمود دعای درخشان، و با سخنان استوار دعا نمود. من کمک کننده‌ام را شنیدم و تحمّل می‌کنم و در دنیا ساکن

می‌شوم تا اینکه مورد پسند کمک کننده‌ام قرار گیرد، چون که به کمک کننده‌ام خوش آیند است. کمک کننده‌ام راه می‌افتد و می‌آید به سوی من، راه می‌افتد و می‌آید و از رنج "ملاخی"ها مرا خارج می‌کند. مرا خارج می‌کند از رنج و غصه "ملاخی" که شکلشان زشت و ناپسند است. سریع کمک کننده‌ام آمد، مرا آگاه کرد و یاد داد؛ مرا خارج کرد از جسمم و مرا هدایت نمود به همراه خودش؛ به همراهش، به طرف گنجی که رفت، مرا وارد کرد، در جایی که استوار بود. مرا استوار کرد و پیوند داد؛ در شمار خودش مرا به حساب آورد. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از آفریدگار بزرگم، که راه افتادم برای آمدن به دنیا؛ به راه افتادم برای آمدن به عالم. همه ساکنینش نمی‌دانند و مرا درک نمی‌کنند عالمیان. مدّت زیادی مرا ندانستند و نشناختند نسل‌ها تا اینکه مرا در بدن افکندند و "آدم" بر پاهایش برخاست. "آدم" برخاست بر پاهایش، تا اینکه خواب بر او غلبه کرد، وقتی که برخاست "آدم" بر پاهایش نفرین کرد شخص سازنده جسمش را؛ نفرین کرد سازنده بدن‌ها را که کارها به دستش صحیح انجام نشدند، سپس درست شدند کارها وقتی که "آدم" را ساخت؛ وقتی که ساخت "آدم" را تا شکل خودش شبیه شد، تا اینکه از حرارت زنده مملو شد، همچنین پدرش او را مملو نمود، ایجاد کرد ولی صحیح انجام نداد تا اینکه بدنی دروغین ایجاد شد. ایجاد کرد بدن دروغین و منزلگه باطل را، مرا تکان داد از جایم و از میان برادرانم خارج نمود، خارج نمود از میان برادران خوبم و از میان تجهیز شده‌ها و مجهّزها. می‌گویم چه وقت خارج خواهم شد و آن را به انهدام و خرابی واگذار خواهم کرد؟ خارج خواهم شد از کارهایش و به پایان خواهم رساند ویرانه متمرّد را. من به مکانم صعود خواهم کرد، "شویاهی" سقوط خواهند نمود و بلند نخواهند شد. در حالی که می‌ایستد "مانا" و در پی فهمیدن است، رسید و آمد بسویش کمک کننده و مساعدش و برایش آورد سخن بزرگان و نیکان که او

را همراهی کردند؛ برخیز ای "مانا" رها کن این عالم را، و انحراف که تو را رنج داد؛ صاحبان خودش آن را خواهند پذیرفت. خوابی که از آن بیدار شده‌ای بر خواهد گشت و غلبه خواهد کرد بر "شویاهی". برخیز درخشش عظیم را بپوش و نور ارزشمند را در بر کن. ببند "همیانه" بصیرت و چشم‌های باز را که همه‌اش بینایی است از سرتاسر. "مانا" از میان آنها صعود کرد. "شویاهی" ماتم گرفتند، هر روز می‌گریند و هر روز «گبیا» (غذای جمع آوری شده) به خاطر من می‌خورند. می‌خوابند بر حصیرها و بدها همانند اسیران می‌نشینند. "مانا" صعود کرد به منزلگه خداوند، در عزا و ماتم اندیشه نکرد و انحراف با او همراه نیست؛ با او کجی نیست و از آنها نپذیرفت."مانا" در خفا مرا قائم نمود و با پشتیبانی مرا به خدای بزرگ تکیه دادند و ستایش شده است خدای بزرگ.

کتاب ۱۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از یزدان بزرگم، که با اندیشه‌اش آگاه می‌شود که چرا شکلم تغییر یافت؟ به کجا می‌خواهند مرا وارد کنند؟ به کدام مکان می‌خواهند "اشخنتا"یم را قرار دهند؟ می‌خواهند مرا خارج کنند از میان درس‌های تابناک‌شان که می‌خوانند و صحبت‌های درخشان‌شان؛ می‌خواهند مرا روانه و خارج کنند از میان دعاها که در خانه کمال انجام می‌دهند؛ می‌خواهند مرا باز کنند از پرتو پاک نور و در لباس بد بو ساکن کنند. من وقتی که آن پوشش را می‌بینم، [این سؤالات برایم مطرح می‌شوند] چه کسی خواهد آمد و مرا هدایت خواهد کرد؟ چه کسی برایم دعوت کننده خواهد بود؟ و چه کسی برایم کمک کننده والا خواهد بود؟ چه کسی خواهد نشست همراهم و نوازشم خواهد کرد تا فراموش نکنم آنچه را که به من دستور داده شد؟ در حالی که "مانا" در جایش می‌ایستد کمک کننده‌اش آمد و او را گرفت و محکم کرد؛ کمک کننده‌اش او را گرفت و برایش یک ندا دهنده شد. به او گفت درخشش زنده‌ات وسیع و بزرگ است، چرا (فقط) آن را رنگ نور می‌نامی؟ کسب درخشش و بریده شدن از پوشش عیب و کاستی را انجام ده، خوبان آنچه را که زشت است هنوز ندیدند، و [اینکه] برای چه عیب و نقص دارد؟ "مانا" با دهان پاکش به کمک

پشتیبانی کردی و نور برایم افزون شد. اکنون مرا تکیه دادی و افزون شد نور و قدرت و استحکام بسیار به وجود آمد. با قدرت کمک کننده بزرگم و با قدرت شخصی که مرا استحکام بخشید، مرا محکم کرد و گرفت با دست راستش و از خودش (پاکی و درخشش و نور خودش) بر من افزون نمود. با پرتوهایش منوّر شدم و ساکن شدم در بدن بدبو و در فکر فرو نرفتم. کوتاه شدند ساعات و کوتاه شدند دقایق و تقسیم شد حرکت عالم؛ تقسیم شدند هفت ستاره و عیب و نقص بر آنها بزرگ شد و غلبه کرد. آمد کمک کننده بزرگم و بدن مرگ را از من بدر آورد و مرا با درخشش پرتوهایش ملبّس نمود. مرا یاد داد بر مسقتا که خوبان در هر مکانی برگزار می‌کنند. او و کمک کننده بزرگش در "اشختنا" منوّر می‌شوند. در "اشختنا" و در ستایش قرار می‌گیرند. پیروزی برایشان ایجاد می‌شود و سهمی از نیکی نصیب می‌شود. در "اشختنا" در صدد فهمیدن برمی‌آیند، هر قدر که (بیشتر) در صدد فهمیدن برمی‌آیند، بیشتر آگاه می‌شوند و خداوند ستایش شده است.

کتاب ۱۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از یزدان بزرگم، که در صدد فهمیدن برمی‌آید با روشنی پدرش. از تو پدرم آگاهی می‌یابم، تو برایم یک کمک کننده شدی؛ به من بگو مرا به کجا می‌فرستی؟ به سخن درآمد پدر ازلی و گفت خدای عظیم به "مانا" تو را به مکانت می‌فرستم که اثراها فرزندان سلام آن را ایجاد کرده‌اند. اگر به آن مکان مرا بفرستی به من بگو چه کسی از اثراها آن را ایجاد کرده است؟ تا بدی را که در آن است تحمّل نمایم، به امر پدر ازلی مرا در آن افکنده است. "مانا" به عالم نزول کرد و آمد درون بدی‌ها افتاد و افسوس آن را دریافت نمود. ناله می‌کند و افسوس می‌خورد "مانا" که از مکانش بریده شد. "مانا" می‌گوید: مرا محافظت ننمود پدر آرامم و مرا بر هر چیز آگاه نکرد و مرا یاد نداد بر عالم. اکنون که پایین آمدم به این (عالم) که همه پر از بدی شدند، چقدر بشنوم از آن و چقدر تحمّل نمایم از رنجش، مرا اندوهگین و غمناک می‌کند که پدرم از سخنش به سمعم نرساند و به من عطا ننمود

مشورت مؤمنان را. اگر خوش‌آیند است برای پدر آرامم بـرایم مـی‌فرسـتد شـخص کمـک کننده‌ای را، مساعدی برایم می‌فرستد، مساعد اوّل که هر چه می‌گوید در "اشـخنتا"یـش شنیده می‌شود. تو می‌دانی ای "مانا" چه کسی عالم را ایجاد کرده است، و به تو پنـد داده شد آنچه که صحیح است؟ وقتی که این چنین شنید "مانا"، بر دنیا اندیشه نمود. مـن بـا سخن پدر نیکم سکونت می‌کنم در بدن باطل، تا مدتی می‌مانم و در آن سکونت مـی‌کـنم تا اینکه پدرم را خوش آید. وقتی که پدرم را خوش آید او خواهـد آمـد و مـرا از میانشـان خارج می‌کند زیرا که بوی گندشان مرا انـدوهگین و غصّـه‌دار مـی‌کنـد. مـرا انـدوهگین و غصه‌دار می‌کند، گفتن و شنیدن دروغ که در آن است. سخن می‌گویید و مـی‌شـنوید بـه دروغ، اعمال باطل انجام می‌دهید. من با کلام پروردگار سخن گفـتم، پسـندیده و خـوش آیند بود برای پدرم؛ پسندیده بود و برای او خوش آیند بود و کمک کننده‌اش را برای من فرستاد، که می‌گوید و شنیده می‌شود در "اشخنتایش". من گشودم چشمانم را و با نور پر شدند. گشودم دهانم را و او را ستایش نمودم. او در من عیب و نقص نیافت. اگر مـی‌دانـی که من نقصان نمودم در سخنتان، مرا رها کنید در بدنم بر جایم. به سـخن درآمـد کمـک کننده اوّلم و گفت به "مانا" مخلوق خـدای بـزرگ، سـکوت کـن و آرام بـاش ای "مانـا" مخلوق خدای عظیم، سکوت کن و آرام باش ای "مانا" تو نقصان نیـافتی و افـزون شـدی. اگر افزون شدم و نقصان نیافتم این چه بدبختی است که برای من ساختید؟ وقتـی کـه از او این چنین شنید، سپس او را از بـدنش خـارج کـرد، و سـخن گفـت و او را آرام کـرد و رهائیش داد و او را راست کـرد و بـالا بـرد و بـه او شـخص بـزرگ را نشـان داد و او را در درخشش ارزشمند پا بر جا کرد. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصـی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۱۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از ایزد بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظـیمم، مـن یـک "مانـا" از خدای بزرگم، در لباس جسدی چه کسی مرا ساکن کرد؟ مادامی که در آن سـاکن بـودم، در آن عیب و نقص نبود. معیوب نشدم و نقصان نیافتم و نقص را به خـودم نگـرفتم و بـه

جلویم برای آینده خطاهایی نساختم. در من اختلاطی نبود و سخنم را از سخن پدرم منحرف نکردم. با قدرت پدر منوّرم، منوّرم با شخصی که در لباس جسدی مرا ساکن کرد، مرا ساکن کرد در لباس جسدی، تحمّل کردم و در آن ساکن شدم و نقصانی برای پدرم نساختم. فراموش کرد "مانا" آنچه را که به او دستور دادند و نقصان یافت "مانا" در مکانش. با قدرت و با سخن "مانا" او طلب می‌کند و می‌یابد از پدرش. او مرا جدا کرد و از عالم خارج نمود. مرا خارج نمود و رهایم نکرد و در من عیب و نقص نبود. دانست پدر آرامم که در من عیب و نقص نبود. من گفتم اگر برایت خوش آیند است، من خواهم آمد و شکلت را می‌بینم. پدرم رسولی برایم فرستاد و مرا از عالم رهانید؛ مرا رهانید از گناهکاران و از همگی دروغگویان؛ از همه‌ی آنهایی که پُرند با شمشیر و زور و دروغ صحبت می‌کنند؛ مرا بالا برد به منزلگه خداوند و مرا میان نورها استوار کرد؛ مرا تمجید می‌کنند و بالا می‌برند یکی یکی. تو تبرّک شده و تمجید شده‌ای ای "مانا" که موقّر داشتی و حفاظت نمودی شکوه پدرت را. خودت را رهانیدی و آمدی به نزدمان و راست شدی؛ آمدی و صحبت نمودی با سخنمان همچنانکه بود و ستایش باد خداوند بزرگ در نور.

کتاب ۱۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از یزدان عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم، آنها براه افتادند و مرا به تیبل آوردند، خانه خلاف گویان؛ ساختند خانه‌ای که خلاف گویان و دروغ‌گویان در آن ساکن شدند؛ نبود [شخص] دانایی که مرا بشناسد و نبود شخص آگاهی که درباره من آگاهی داشته باشد؛ نبود شخص نیکوکاری که سخنش شبیه باشد همچون اثراها. من چگونه سکونت کنم در خانه‌ای که خلاف گویان آن را ساختند؟ سکونت دارند در آن دروغ‌گویان که همگی از حرص مملوند. اگر برایت خوش آیند است ای ملک بزرگان، برایم حدودی قرار ده و مقابل آن یک مرز بزرگ بساز؛ برایم بساز یک شخص ندا دهنده، اگر به خواب روم، مرا بیدار خواهد کرد؛ اگر لغزش نمایم او مرا بیدار می‌کند و بلند می‌نماید؛ اگر "شوآ" (بدان) مرا بزنند، مرا شفا می‌دهد و بالا

می‌برد. در حالی که می‌ایستد و در پی فهمیدن است "مانا" (روان)، رسید و آمد برایش کمک کننده، رسید کمک کننده بزرگش، به راه افتاد و برایش برافراشت فرسخ شماری (حدود) و جلوی فرسخ شمار حدّی گذاشت. او برایش یک کمک کننده بود؛ او برایش یک ندا دهنده بود. اگر می‌خوابید، او را با دعایش بیدار می‌نمود؛ اگر می‌لغزید ستایشش، او را بیدار می‌کرد؛ اگر او را می‌زدند "شوا"، قدرت پنهانش برایش یک شفا دهنده می‌شد. او را بالا برد و راست نمود، او هموار کرد برایش یک راه، به او نشان داد و برایش راست کرد راه و طریقی که به مکانش صعود کند. بیا بیا ای "مانا" بیا به راهت صعود کن؛ بیا به راه پروردگار برخیز، بیا برخیز در راه خداوند که من برایت یک کمک کننده شده‌ام. از عالم تاریکی تو را خارج کردم، بالا بردم و کرسیت را قرار دادم، به خاطر اینکه تحمّل کردی اذیت در دنیا را. همچنانکه آزار را تحمّل کردی، هر چه که گناه کردی ما برایت رها خواهیم کرد. ببخشای ای خدای آسایش دهنده والا که می‌نشیند و درست می‌نماید اثراها را و خدای معظّم ستایش باد.

کتاب ۲۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از ایزد بزرگم، چه کسی مرا به اینجا آورد؟ میان ظالم‌های متمرّد. چگونه قلبم بردباری نماید و تحمّل نمایم اذیت دنیا را؟ چگونه ساکن شوم با شیرها و با اژدهایان خورنده؟ چگونه ساکن شوم با فرزندان بد که هر روز بدی بر من رها می‌کنند؟ هر روز رها می‌کنند بدی و هر روز ترس رها می‌کنند و می‌گویند خواهیم ترسانید، این چنین همراه ما سقوط می‌کند، و ما بر او قرار (می‌گیریم)؛ ما او را می‌لرزانیم، این چنین او می‌تواند در اعمال دست‌هایمان جای گیرد. "مانا" با دهان پاکش به "شویاهی" گفت: با قدرت پدر والایم وحشت شما به من نمی‌رسد. با قدرت سخنان پدرم از ترس شما در من قرار نخواهد گرفت. با قدرت خالق بزرگم بر شما قرار خواهم گرفت. من نیک‌تر از شما هستم وسخنم والاتر است از (سخن) شما؛ و والاتر هستند سخنانی که آمده‌اند از گنج پدرم. همه عزا می‌گیرند و خاک بر سرهایشان می‌افکنند. خاک افکندند بر سرهایشان و لباس‌های

شهوت‌شان را پاره کردند. داغ شدند در گرمای بدشان، بر خودشان خشمگین شدند. ما چگونه گفتیم که محو سازیم "مانا" را در میانمان. وقتی که این چنین گفتند "شویاهی" صدایی از منزلگه خدای بزرگ آمد، فرا خواند "مانا" را و او را بیدار نمود، و بالاتر قرار گرفت بر آنها. بالا قرار گرفت و ایستاد بر آنها و آنها را سرزنش نمود؛ محو شوید و زایل گردید از مقابلم ای بدها، بریده‌ها و فانی‌ها. نه نور حساب می‌شود به ظلمت و نه داده می‌شود استحکام به گناهکاران؛ اگر استحکام به گناهکاران داده شود، آخرت، ترسی نداشت؛ اینجا رها نمی‌شدند و تحقیر نمی‌کردند و از او نمی‌گرفتند که آن را به سهم سهم تقسیم کنند. "مانا" در حراستش، چشمانش را بالا برد و به مکانش دوخت. آمد کمک کننده‌ام؛ به سویم آمد و به من رسید. برایم یک پوشش ساخت. او سرزنش کرد "ملاخی" را، تا به سوی من نیاید، سخنان فانی. به خوبی می‌دانست خدای بزرگ؛ به خوبی می‌دانست خدای عظیم؛ به خوبی می‌دانست پروردگار بزرگ که بسیار خوب "مانا" تحمّل کرد، بسیار تحمّل کرد "مانا"، آمد و یاورش رسید. او را رهایی داد کمک کننده اش؛ او را در آغوش گرفت و بالا برد، محکم نگاهداشت و بسیار تحمّل کرد همچنان که او اینجا تحمّل کرده بود. بیا بیا ای "مانا" به منزلگه خدای بزرگ تو را وارد می‌کنیم. برخیز و صحبت کن به پروردگار عظیم، برخیز با خدای بزرگ صحبت کن آنچه را که "شوآ" به تو انجام دادند، که خواستند تو را نزدشان ببرند که بر تو قرار گیرند. همانا رفت "مانا" با اثرایش مقابل خدای عظیم. رفت ایستاد مقابل خدای عظیم و با او صحبت کرد در مورد آنچه که "شوآ" به او انجام دادند. نمی‌دانید (حالت توصیفی) ای خدای بزرگ! نمی‌دانید ای خدای عظیم! نمی‌دانید خدای بزرگ که سرزنش به "شوا" دادم؛ با قدرتتان آنها را سرزنش کردم و "شوآ" به زیر سقوط کردند. "شوآ" سقوط کرد به زیرم و من بر آنها قرار گرفتم، و آمد رسید به من کمک کننده‌ام، به من رسید نجات دهنده‌ام. رسید و آمد نجات دهنده‌ام و خود را به من نشان داد؛ یاورم و کمک کننده‌ام و نجات دهنده‌ام مرا در آغوش گرفت و آمدم به نزدتان که با شما صحبت کنم در مورد آنچه که "شوآ" به من انجام دادند. مرا تبرّک نمود خدای بزرگ و حفاظت کرد خدای عظیم. چقدر تاب آورده و تحمّل نموده‌ای تا اینکه دستورات به انجام برسند؛ تا اینکه خروجت شد، و نجات یافتی از دست‌های باژبانان. خدای بزرگ او را دید و دوستدارش شد. اثراهای نور او را ارج گذاشتند و خداوند ستایش باد.

کتاب ۲۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از یزدان بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یـک "مانـا" از خدای بزرگم، مرا بیرون راندند از خانه برادرانم و به ایـن عـالم فرسـتادند، بـرای آمـدن و سکونت کردن در ویرانه خراب. "شویاهی" آمدند و نگاه کردند و دیدند که اینها معکـوس و وارونه‌اند. دهانشان باز است، نظیرند به دریای "سـوف". لـب‌هایشـان نظیرنـد بـه آتـش خورنده. بد است بویشان و ناپسند؛ چقدر بـد و وارونـه‌انـد. مـن وقتـی کـه آنهـا را دیـدم ترسیدم و وحشت به من دست داد؛ وحشت به مـن رسـید. ترسـیدم و بـه مـن وحشـت رسید. کمک کننده‌ام به همراهم نیست؛ مبادا قطع شوم. لیکن دانست خـدای بـزرگ کـه ترس به "مانا" رسید. صدای کمک کننده بزرگ "مانا" را در عالم می‌خواند، بـه او گفـت: چه چیزی دیدی و ترسیدی ای "آدم" و چرا تـرس و وحشـت بـه تـو رسـید؟ "ملاخـی" زشت را وقتی که دیدی، من می‌آورم چیزی را برایت، برای مقهور کردن دیوهـای زشـتی که تو را ترساندند. به تو می‌گویم با چه چیزی مقهور می‌شـوند آنهـایی کـه دهانشـان بـه دریای "سوف" شبیه است؛ ظلمت خودشان می‌رسد (بر) لب‌هایشان که شبیه‌اند بـه آتـش خورنده، اسارت بزرگ بر آنها خواهد آمد. صدای "مانا" آرام است که کمـک کننـده‌اش را می‌خواند. به او می‌گوید: ای پدرم اگر وجود داشـت درسـتی، چـرا "اپثاهیـل" از مکـانش ناشی شده است؟ چرا بذر بد را کاشت و زبان‌های ناپسند را ساخت؟ صدای کمـک کننـده بزرگ آمد در عالم که گفت به "مانا"، آرام باش و سکوت کن ای "آدم" و آرامـش خوبـان تو را در برگیرد. ببین مبادا وقتی که اندوهگین می‌شوی و بر تو فشار می‌آید؛ ببـین مبـادا "اپثاهیل" را نفرین نمایی؛ نفرین مکن "اپثاهیل اثرا" را، اثرایی که از میانمان جـدا شـده است، و ساخته است زبان‌های ناپسند را؛ او پسر اواثر اسـت کـه نیاکـانش او را در ظلمـت نمی‌بُرند (قطع نمی‌کنند). وقتی که این عالم باطل می‌شود و آسمان "ملاخی"ها پیچانـده می‌شود، و آفتاب و ماه باطل می‌شوند، و روشنی از آنها گرفته می‌شود؛ گرفته مـی‌شـود از آنها درخشش و روشنی و به آن (که آن را) محافظت می‌کنند نگهبانـان و نیسـت پرتـویی برای همه ستارگان؛ وقتی که این اعمال باطل مـی‌شـوند، "اپثاهیـل" پوشـش‌اش مرتّـب می‌شود. "اپثاهیل" مرتّب می‌شود لباسش و اینجا در "یردنا" او را تعمید می‌کنند، و همه

آزاری را کـه تحمّـل کـرد فرامـوش خواهـد کـرد. سـپس "اپثاهیـل" و تـو ای "مانـا" در یک "اشخنتا" می‌درخشی؛ سپس ملکا تو را ای "مانا" می‌خواند و می‌فرماید و "مانا" به او تکیه نمود. وقتی که تحمّل کرد آزار و بدی را، نفرین ننمود "اپثاهیل" را، بلکه گناهـان و خطاهایش را رها نمود و گفت: مرا بنگر {ای}، کمک کننده، مرا بنگـر ای یـاری دهنـده، بسویم بیا و مرا نجات ده، به من نشان ده راهم را که برادرانم همه در آن می‌رونـد. کمـک کننده وقتی که شنید صدایش را از میوه‌های درخشش او را پاسـخ گفـت. او را گرفـت بـا کف دست راستش و بر مطرثاها او را گذراند، و روی تـرازو او را عبـور داد و نـزد فرزنـدان سلام (او را آورد). او را نزدیک کرد و از "هفیقی میّا" (جوی‌های آب) عبور داد و بـا او بـه منزلگه پروردگار صعود کرد. پروردگار وقتی که او را دیدنـد، بـه او محبّـت نمودنـد و او را پوشاندند و بر جایگاهش نشاندند و پروردگار ستایش باد.

کتاب ۲۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از خـدای عظـیمم، مـن یـک "مانـا" از یزدان بزرگم؛ برخیز به خانه "شوآ" برو، به خانه متمرّدین باطل ظلمت. باطل‌هـای متمـرّد ظلمت که تاریکند و نوری میانشان نیست. اگر به خانه "شوآ" (بدان) مرا بفرستید، به مـن بگویید در مورد اعمالی که انجام می‌دهند. آنها انجام می‌دهند اعمـال بـاطلی را کـه پرتـو خداوند در آنها نیست. آیا زیبا هستند و پرتو خداوند در آنان هست؟ آیا زیبا هستند؟ شما را میانشان می‌فرستیم، به این خاطر تو را می‌فرستیم که اعمال خودت خـوب شـوند. بـرو بیفت در بدن و بدون شعور خواهند شد. "مانا" تغییر نداد چیزی را که خداوند عظـیم بـه او گفتند. خارج شد از میانشـان، و بـه راه افتـاد بـه خانـه "شویاهی" آمـد، دیـد اعمـال ناپسندشان را؛ ناپسند است اعمالشان و پرتو خداوند در آنان نیست. آمد و افتاد در بـدن و درخشان‌تر از همه شد. همگی گشودند دهانشان را و مبهوت شدند. بر راهشان نشستند، و نمی‌دانند نفرین شدگان چه چیزی به او بگوینـد؟ «مانـا» دهـانش را گشـود و بـه نفـرین شدگان ناخالص و نادان گفـت: ای نفـرین شـدگان ناخـالص نـادان، آیـا داریـد «مانـایی» همچون خودم؟ آیا دارید «مانا»؟ آیا دارید شکلی همچون شکلم؟ آیا شما خـوب هسـتید؟

آیا درست و پسندیده است شکلتان؟ آیا در شما هست پرتو خداوند و در شما هست«مانایی» همچون خودم؟ «شوا» خم کردند سرهایشان را و با همدیگر نجوا نمودند؛ بگذارید بگیریم «مانا» را و او را مقیّد کنیم، او را در تورمان بیفکنیم؛ او را حبس کنیم و در تورمان ببندیم و در تاریکی و ظلمتمان او را می‌خوابانیم. «مانا» دهانش را گشود و به "شویاهی" گفت: کاری انجام می‌دهم برایتان ای "شویاهی" که دست‌هایتان بر من نیفتد؛ نمی‌افتم در تورتان و در دامتان گرفتار نمی‌شوم؛ مرا ظلمتتان نمی‌بلعد و در تاریکی‌تان به خواب نمی‌روم. همه‌تان هر قدر (هر تعداد و با هر قدرتی) که می‌باشید، در تور خودتان مقیّد می‌شوید؛ من ذهنم را به خداوند قرار دادم (راست کردم) و فکرم تکیه نمود بر قدرت و بر روشنی که خدای بزرگ از مکانش وارد کردند. در حالی که شکلتان زشت است و شکلم والا است، من پیروز بودم که مرا دستور داده است (مکلف کرده) خدای بزرگ و پیروزند آنهایی که صعود می‌کنند از سرتاسر. شما حقیرها و شرمسارها ریشه و پیروزی (پاکی) از کجا دارید که با آن پیروز شوید؟ من به مکانم صعود می‌کنم، شما آنهایی می‌باشید که پایین می‌روند و صعود نمی‌کنند. «مانا» سفید پوشید و صعود کرد و بر بلندی نشست. بر بلندی می‌نشیند «مانا» و می‌خواند شخص کمک کننده‌اش را : بیا کمک کننده‌ام، مرا بالا ببر. آنها نتوانستند که مرا عقب نگهدارند در سکونتگاه‌شان؛ من از تورشان گریختم و از ظلمتشان که می‌خواستند مرا در آن بخوابانند. تو به من گفتی و من ماندم، ای یاور به من برس و بسویم بیا و مرا بالا ببر. کمک کننده با خداوند مشورت نمود، برای آوردن درخشش پا برجا؛ درخشش به من عطا کن. من می‌روم و «مانا» را می‌پوشانم؛ «مانا» را بالا می‌برم، به نزدت او را می‌آورم، و تو را خوشحال می‌نمایم درباره او؛ به خاطر اینکه از تورشان گریخته است و در ظلمتشان نخوابید؛ جهید و شاد شد «مانا». او بالا جهید و سفید پوشید و بالا رفت و بر بلندی نشست. بر بلندی می‌نشیند «مانا»؛ او صحبت می‌کند و مرا می‌خواند و به من می‌گوید: من پابرجا ماندم و تحمّل کردم، اکنون ای یاور بسویم بیا و مرا بالا ببر. برخیز برو و بیاور "مانا" را که به همراهمان برقرار شود. او در ستایش‌مان پا برجا می‌شود. برقرار می‌شود میانمان؛ ما خوشحال می‌شویم و او ما را دوست خواهد داشت و ما را برکت خواهد داد با ستایش‌مان. برای تو خداوند مملو شد با حیات و یافت «مانا» آنچه را که خواست و پروردگار ستایش باد.

کتاب ۲۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از آفریدگار عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم که می‌نشینند در گنج درخشان و صحبت می‌کنند با سخن "اثراها". او صحبت می‌کند با ستایش ایزد عظیم، و آنها به او می‌گویند با سخنانی که هر یک والاتر از دیگری است. در حالی که بر می‌خیزد و در پی فهمیدن است "مانا"، او را خواست و بالا برد خدای عظیم به او گفت بیا که به تو بگویم ای "مانا" و به راه بیفت به نزدم، من به تو یاد می‌دهم. من به راه افتادم به مقابلشان، آنچه که می‌خواهی بگو. به او گفت دنیا خلق شده است با وهم (ممزوج شده با وهم و خیال)، برخیز نزول کن و به درونش برو. اگر تو به سویش نزول نکنی، چه کسی کمک کننده خواهد بود و چه کسی در آن خواهد افکند درخشش؟ چه کسی درخشش در آن خواهد افکند و رها نخواهد کرد نسل را که بریده نشود؟ شد آتش خورنده و آتش را گسترش داد (مشتعل کرد). من به پا می‌خیزم و به عالم پایین می‌روم. چه اعمالی را به من دستور می‌دهی؟ تو برخیز به عالم نزول کن و برو در بدن رشد کن (بزرگ شو)، در آن لباسی که به تو دستور دادند (دستور داری برای ورود به آن)، برو رشد کن میان رازها، و رازها در تو منوّر خواهند شد و برای نسلت استحکام خواهند بود. نسلت صعود خواهد کرد به مکانش و پیمانه‌ای برای عالم خواهد بود، و دو روشنی آن را حفاظت خواهند کرد. آن را حفاظت خواهد کرد دو روشنی و به وجود خواهد آمد درخشش از سرتاسر، با درخششت حفاظت خواهد شد خانه و به وسیله تو عالم برقرار خواهد شد. تو را حفاظت خواهند کرد نگهبانان پاک و رفیع خواهد شد ریشه‌ات و به رأس صعود خواهد کرد. صعود خواهد کرد پیروزی که ما تقسیم نمودیم در مکانت. "مانا" تغییر نداد آنچه را که خدای بزرگ به او دستور داد، به درون بدن وارد شد، در آن لباسی که به او فرمان داد. او ساکن شد در بدن، و رازها در او درخشیدند. سجده نمود مقابل خدای بزرگ و کرنش نمود مقابل پروردگار عظیم. او سجده کرد مقابل خدای بزرگ و فرمود که نیکی‌ات و نیکی‌ام را قبول خواهد کرد. خواهد گرفت نیکی‌ات و نیکی‌ام را، به خاطر اینکه دروغی میان من و تو نبود، و خداوند ستایش باد.

کتاب ۲۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از یزدان بزرگم که بی‌وفایی و نیرنگ در من نیست و در من سخنان خشونت‌آمیز نیست. اشاره نکردم و چشمک نزدم و میان گناهکاران، گناهکار نبودم. من در چه چیز نزد خداوند خطا کردم، نزد خدای بزرگ که در آنجا نشسته است. در چه چیز علیه پنهان‌ها خطا کردم که مرا در اسارت و تبعید افکندند؟ در اسارتی که نسل‌ها مرا اسیر کردند، و در غارتی که عالمیان غارت کردند. مرا فرستادند که ساکن شوم در لباس‌هایتان، در غارتی که نسل‌ها انجام دادند. ما نگفتیم که تو ای "مانا" در اسارت نسل (دوره) گرفتار شوی؛ گرفتار شوی در اسارت نسل‌ها و نه تو را عالمیان غارت نمایند، بلکه برایمان خوش‌آیند است که تو محکم بمانی و تحمّل نمایی و اسیر نشوی. بشنو صدایی را که به تو می‌خوانیم؛ بر آن اعتماد داشته باش. در اعتماد بر ما صعود خواهی کرد با ما به مکانت. تو پشت سر خودمان برقرار خواهی شد و ما تو را برکت خواهیم داد. بر طبق آنچه که تو ای خدای بزرگ به من گفتی هر روز برایم صدایی خواهد آمد، هر روز مرا صدایی خواهد خواند که مرا بیدار می‌کند تا بدین وسیله نلغزم. اگر مرا فرابخوانی، مرا عالمیان بد گرفتار نمی‌کنند، و در غارت نسل‌ها گرفتار نمی‌شوم. بر خدای بزرگ خوش آمد آنچه را که به او گفتم. هر روز صدا و قدرت و سخن ایجاد کرد و برایم فرستاد. ایجاد کرد و برایم صدا، قدرت و سخن فرستاد. آنچه که برایم فرستاد خدای بزرگ قلبم را بیدار نمود و نمی‌لغزم. آدم مادامی که شنید صدای خداوند را تغییر نداد آنچه که به او دستور داد خدای عظیم. (من) برای مدت زیادی بردباری کردم و برای مدت زیادی تحمّل نمودم تا اینکه خدای بزرگ خواست. وقتی که مرا بخواهد خدای بزرگ، مرا محافظت می‌کند در گنجش و به من خواهد گفت: بیا ای "مانا" که یاد گرفتی و تحمّل نمودی در عالم. ما تکیه خواهیم داد تو را (تو را حمایت خواهیم کرد) خطاها و گناهانت را خواهیم بخشود. خواهیم بخشود خطاها و گناهانت را به خاطر اینکه به ما گوش دادی و تحمّل نمودی در عالم و خداوند پیروز است.

کتاب ۲۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از ایزد بزرگم؛ از منزلگه خداوندی چه کسی مرا آورد؟ و چه کسی مرا فرستاد و در تیبل ساکن نمود؟ چه کسی مرا ساکن نمود در تیبل و در خانه دشمنانم چه کسی مرا نشاند که گنزوراهایم دربارهام نمی‌دانند. (در مورد من اطلاعی ندارند) دربارهام نمی‌دانند گنزوراهایم که مرا در خانه دشمنانم نشاندند. به راه می‌افتد و می‌آید "اثرا" تا اینکه به بدن جسمی رسید. رسید به بدن جسمی، به«آدم کسیا» (آدم پنهان) گفت: ای «آدم کسیا» از منزلگه خداوندی چه کسی تو را آورد و چه کسی تو را به "تیبل" (دنیای خاکی) فرستاد و ساکن نمود؟ چه کسی تو را فرستاد و ساکن نمود در تیبل و در خانه دشمنانت چه کسی تو را نشاند که گنزوراهایت دربارهات نمی‌دانند؟ (در مورد تو اطلاعی ندارند) درباره تو نمی‌دانند گنزوراهایت که در خانه دشمنانت تو را نشاندند. اگر (همانطور که) دربارهات خدای بزرگ بداند، اگر (همانطور که) بداند دربارهات خدای عظیم از میانشان تو را دستور نمی‌داد (مکلّف نمی‌کرد) و در تیبل تو را ساکن نمی‌نمود. تو را در تیبل ساکن نمی‌کرد و در خانه دشمنانت تو را نمی‌نشاند. به سخن درآمد «آدم کسیا» و به شخصی که او را سؤال نمود گفت: پدرم به خوبی درباره من می‌داند؛ خدای بزرگ به خوبی درباره من می‌داند، خدای عظیم به خوبی می‌داند دربارهام، عالمی که مقدّر است نمی‌توانیم آن را باطل کنیم. وقتی که این را از او شنید خوشحال شد از سرتاسر. او را به اینجا آورد و برایش نجات دهنده بود. لباسش را به در آورد و او را با لباس‌های خودش ملبّس نمود و راهنمایی کرد و بالا برد در خانه خدای عظیم برقرار کرد. او را با دست راستش گرفت و به گنزورای خودش تسلیم نمود. گنزوراهایش به او خوشحال شدند؛ اینها برایش نگهبان شدند و او را در خانه گنجشان وارد کردند و پنهان نمودند و خداوند پیروز است.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از آفریدگار عظیمم، من یک "مانا" از یزدان بزرگم؛ از گنج خداوند در من هست. با سخن پدرم منوّرم و با ستایش شخص خالقم، وقتی که بر من بود از گنجش. از گنجش خواست برایم؛ وقتی که برایم از گنجش خواست مرا به این عالم فرستاد. همین که من از خانه‌ی گنجش آمدم، نگاه کردم و عالم را دیدم، زشت است و شکلش ناپسند. من سرزنش و رد کردم و تحقیر نمودم اشخاصی را که آن را ساختند. من به آنها گفتم: چگونه رها کنم رازهای آرام را و وارد شوم در رازهای متمرّد؟ چگونه رها کنم ستایش خدای نیاکانم را و بیفتم در اندیشه‌های باطل؟ چگونه رها کنم راستی بزرگان را و ساکن شوم در بدن افتادنی؟ در حالی که می‌ایستد و در صدد دریافتن است "مانا"، رسید شخص کمک کننده‌اش؛ رسید به او کمک کننده‌ی عالی‌اش که او را در یک درخشش بزرگ وارد کرد. به او گفت: تو بپوش لباست را که در درخشش خودت پابرجا شوی؛ فراموش نکن آنچه را که به تو دستور داد خدای بزرگ و گناهکار به نزد او خوانده مشو، وارد و ساکن شو در این بدن که از آن یک نسل مقدّر شده بوجود خواهد آمد؛ نسل از آن بوجود آید و پابرجا شوند. "آدم" دهانش را گشود و به کمک کننده‌اش گفت: چه قدرت بسیاری به من می‌دهید که این لباس را بپوشم، با چه تکیه‌گاهی مرا در "تیبل" تکیه می‌دهیدکه ساکن شوم در خانه‌ی افتادنی؟ به او می‌گویند: قدرتت قدرت خدای بزرگ است و درخشندگی‌ات از مکانش ایجاد شده است. اشخاصی که بوجود آوردند لباست را، تو را خدمت می‌کنند تا اینکه خارج شوی. من آمدم و در آن ساکن شدم و منحرف نشدم از آنچه که به من دستور داد کمک کننده‌ام. شستم دست‌هایم را و خداوند را سجده نمودم و رفتم به عالم آمدم؛ نگه داشتند و مرا تبرّک نمودند بدها، بریده‌ها و فانی‌ها؛ من آنها را سرزنش کردم، آنها را یکی یکی رد نموده و تحقیر کردم. به آنها می‌گویم: کسی که تبرّک شده است با تبرّک بزرگان، نیازمند به تبرّک فانی‌ها نیست. وقتی این را از من شنیدند خودشان را به گناهکاری گرفتند و به اندیشه افتادند. همه به اندیشه‌های بد افتادند و بر من، "آدم" به بدی اندیشه می‌کنند و می‌گویند: بگذارید برایش (بدی) انجام دهیم، بگذارید او را بازداریم و او را مانند خودمان

بسازیم، به خاطر اینکه از ما جدا است. "آدم" سرودها می‌خواند و در صدد فهمیدن است در فکرش. او می‌گوید: چه چیزی به من انجام می‌دهید ای سرافکنده‌ها، وقتی که چشمانم به مکانم می‌نگرند. چشمانم می‌نگرند به مکانم و می‌درخشم در ستایش خالقم. مادامی که در میان شما هستم، در اندیشه‌هایتان چه چیزی بر من می‌گویید؟ زود به من می‌رسد اثرای بزرگ؛ می‌رسد شخص کمک کننده‌ام. او به من می‌گوید: برخیز برخیز ای "آدم"، برخیز به همراهم که تو را (بدان) با رازهای فانی قطع نکنند. تو را گرفتار نکنند رازهای آتش خورنده که شعله‌ور و ملتهب است. برخیز بپوش لباس حرارت زنده را که به شکوه و جلال شبیه است. برخیز به خانه‌ی گنجت صعود کن، با اشتباهاتشان و گناهانشان نلغز. برخاست "آدم" و به منزلگه خداوند صعود کرد و رازهای این عالم را رها کرد. "آدم" به خدای بزرگ گفت: من از میانتان خارج بودم، از شما بیرون بودم، سپس رهایی یافتم و صعود نمودم. مبارک باد شخصی که مرا رهایی داد و بالا برد. ستایش باد شما را ای خدای بزرگ که برایم کمک کننده را فرستادی. تو نیک صعود کرده‌ای و آن کس که می‌آید پشت سرت، نیک صعود خواهد کرد. نقصان یافت دوره و آزار به وفور رها می‌شود بر مؤمنین. تو نیک صعود کرده‌ای ای "آدم" وآن کس که می‌تواند پشت سرت صعود خواهد کرد. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است "منداهیّی" و کمک کنندگانش.

کتاب ۲۷

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از ایزد بزرگم؛ میان پرستاران مستور بودم که والا و تبرّک شده و استوارند. کسی که تبرّک شود با تبرّکشان، فنا نمی‌شود؛ و کسی که سخنانشان را بشنود، نمی‌لغزد. کسی که ستایششان را درک نماید بر نردبان‌های دوران، لغزش نمی‌کند.توانست و گفت "مانا" به "شُوا" : سکونت نمی‌کنم میانتان و به لغزشتان نمی‌لغزم. در اسارتتان گرفتار نمی‌شوم و حکمتی از حکمتتان نمی‌گیرم و توهّم و اغفال شما بر من نگه داشته نمی‌شود. از آموزش زشتتان یاد نمی‌گیرم و از همه اعمالتان انجام نمی‌دهم، به خاطر اینکه از شما نیستم. من

که در عالم افکندید؛ از طناب‌هایتان، قیدهایتان و همه زنجیرهایتان؛ من به مکانم مـی‌روم و سخن پرستارانم را می‌شنوم؛ سخن پرستاران پنهانم را که والا و تبرّک شده و اسـتوارند. من در لباس‌هایشان می‌درخشم و از حکمتشان می‌آموزم و یاد مـی‌گیـرم از آنچـه کـه در قلبشان دارند و انجام می‌دهم هر چه را که آنها انجام می‌دهند و خداوند پیروز است.

کتاب ۲۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یـک "مانـا" از خدای بزرگم؛ می‌درخشم در ستایش خالقم، چه موقع مرا اسیر کردنـد و فرسـتادند و بـه این عالم آوردند. مرا به عالم گناهکاران فرستادند که همگی بریده و فانی هسـتند؛ عـالمی که شکلش زشت است و منوّر نیست. نادانـانی کـه حرکتـی ندارنـد، عملـی نمـی‌کننـد و درخشندگی ندارند. همه مخلوقاتش آرام نیستند و سـکوت ندارنـد و پیوسـتگی میانشـان نیست. سخنشان ظلمانی و شکلشان تاریک است. خانه‌هایشان سقوط کرده‌اند و همگی در بیابان می‌نشینند. آنها سیاه شده‌اند و سیاهی گرفتند و همگی زشـتند. از بـین مـی‌رونـد؛ همگی به نجوا می‌ایستند، گناهکارانی که از بدی مملوند. من چرا جانب شما پـایین روم و از شما شمرده شوم و در بدیتان بریده شوم و سقوط کنم و به زیرتان بیفتم؟ من چرا باید مه‌تان را ببینم که هر کس آن را می‌بیند، می‌لغزد؟ من چرا باید اعمالتان را ببینم که نـام پاکی در آنها نیست؟ من به خانه‌ی خداونـد مـی‌روم؛ چـرا بایـد سـکونتگاه‌تـان را دوسـت بدارم؟ می‌ایستند "شویاهی" با قیدهایی که مقیّد شده‌اند و می‌گویند: وقتی کـه "آدم" از ما گریخت، "مطراثا"یمان شکست. وقتی که "آدم" صعود کـرد، درخشـش‌مـان زود از مـا گرفته شد و "کیمصا"یمان شد همچنانکـه نبـود. "آدم" برخاسـت و بـه خانـه‌ی خداونـد صـعود کـرد؛ آنهـا او را در یردنـا شسـتند و حفاظـت کردنـد و دسـت راستشـان را بـر او گذاشتند؛ او را با تعمیدشان، تعمید کردند و با کلام پاکشان پابرجا کردنـد. معبـود اسـت خداوند و پیروز است، و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از پروردگار بزرگم؛ در خانه گنج پنهان بودم، میان گنزوراهای با ارزش. هنوز گنج [مقصود، صحف آدم(کتاب مقدس گنزا ربّا)]را ندیده بودم که برقرار کننده‌ام آن را گشود و به آن متعجّب شد. هنوز گنج را ندیده بودم و در روشنی‌ام فریادی از تعجّب نزده بودم، مرا بردند و به این دنیا فرستادند. چقدر زیبا است آنچه که من دیدم، و چقدر زشت است آنچه که شما به من نشان دادید. من روشنی را به وفور دیده بودم، مرا آوردند و ظلمت را به من نشان دادند. چه موقع بگریزم، بروم و ببینم آنچه را که در آن سو دیدم؟ گفت "مانا" و صدایش به خانه خداوند صعود کرد؛ و صعود کرد فروتنی‌اش به خانه خدای عظیم. به او گفت: تو بسیار تحمّل کن، زود گنجت را خواهی دید که آن را گشود پدرت و به آن متعجّب شد. تو از تیبل دعا کن و ما از اینجا به تو دعا خواهیم کرد؛ تو از "تیبل" دعا کن و ما دعایی بسیار و بزرگ برای تو دعا خواهیم کرد. تو ای "مانا" که خداوند را دیدی، مبادا مرگ را دوست بداری و به سخن منحرف شهادت دهی، شهوت را دوست نداشته باش و درخشش و روشنی را رها مکن. بزرگان را فراموش نکن و از یاد نبر آنچه را که می‌خواستی ببینی و ندیدی. "مانا" وقتی این را شنید لب‌هایش را گشود و بر عالمیان تمسخر نمود. او "یوربا" و هفت شکلی که با او سکونت دارند را تحقیر کرد. او "شویاهی"ها را تحقیر کرد در حالی که در سفینه‌هایشان نشسته‌اند. او "قدشتا" را تحقیر کرد که همه چیزهای بد از او بودند. آنها را تحقیر کرد و رها نمود و رهسپار شد به مکانش رفت؛ در حالی که همه محافظینش در حیرت نشستند. او گفت: می‌خواهم بروم و آنچه را که به من دستور داد خدای بزرگ ببینم؛ ببینم گنج پروردگار عظیم را؛ می خواهم بروم و روشنی را ببینم که گشود پدرم و به آن حیرت‌زده شد. قاصد پاک به سرعت آمد، مرا گرفت و از اینجا نجات داد و به خانه گنجش مرا بالا برد. او گفت: بیا بیا ای "مانا"، بیا روشنی را ببین؛ بیا ببین روشنی را که می‌خواستی ببینی و ندیدی و خوب تحمّل کردی ای "مانا"؛ تو به خوبی رهایی یافتی و صعود کردی. "مانا" در روشنی خوشحال می‌شود و خدای عظیم را تبرک می‌نماید و به او می‌گوید: من وقتی که صعود

کرده‌ام، به شما خواهم گفت بر آنچه که از آتش زنده می‌شود. وقتی که "کیمصا"یتان رها می‌شود در دادگاه آدم‌ها، از انگورچینی خودتان در دست "شویاهی" می‌افتد. تو گفته‌ای و قائم نموده‌ای ای "مانا"، برو بر کرسی‌ات بنشین، ما به خوبی می‌دانیم که از دوّم این چنین خارج می‌شود؛ و خداوند ستایش باد.

کتاب ۳۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از خداوند عظیمم، من یک "مانا" از پروردگار بزرگم که می‌درخشم در درخشش ارزشمند. چه کسی مرا کاشته است و مرا فرستاده است و به نیرنگ این عالم آورده است؟ چه کسی مرا در جامه‌ی بدنی افکنده است که از دردها و نقصان‌ها خارج نمی‌شود؟ چه کسی نیرنگشان را به من نشان داده است و مرا در اغفالشان ساکن کرده است؟ چه کسی مرا از ایمان دور کرد و میان زبان‌های منحرف مرا افکند که هیچ نوع درستی در آنها نیست؟ چه کسی مرا میان خشمگین‌ها افکند که همه از خشم و دروغ و اغفال پُرند، مبادا بروم و جایم را نبینم، مکان نور را؛ مبادا آنها را فراموش نمایم و اعمال باطل را انجام دهم. مبادا فراموش نمایم آرامشی را که خداوند برای من فراخوانده است و مرا یاد داده است. رازهای مخرّب بر من بزرگ شدند و رازهای مکان نور مرا نمی‌بینند. صدای نجات دهنده‌ی پاکم است، صدای شخص کمک کننده‌ام که یاد داد با صدایش و به سمعم رساند. مرا با ثمر نمود با یک ثمره پاک که آن را عالم‌ها می‌بینند و به لرزه درمی‌آیند. او گفت: "من تو را تجهیز کردم و برایت تدارک دیدم، اگر بخواهی به اینجا صعود کنی." وقتی اینها تو را می‌بینند، تو بر آنها مقهور شو؛ وقتی که اینها خشمناک و عصبانی می‌شوند تو ای "مانا" با آرامش مملو باش؛ گرم مشو، غضبناک مشو و گناه نکن ای "مانا" و نگیر نقصی بر پوششت. وزین شو با ثمره‌ی پاکت و آرامش یاب در روشنی که به تو دادند. بنگر به درخشش پنهانت و از پوشش ناقص بگریز. تصدیق کن به مؤمنان صادق که همه قبل از تو باطل می‌شوند. تو وقتی که این چنین انجام می‌دهی پوششت در جایش برقرار می‌شود و تو به نزد ما پابرجا می‌شوی. وقتی که این را شنید "مانا" قرار داد حیات را بر فکرش. به او می‌گوید: "با

ایمان و پابرجا شو و صعود کن ببین بزرگان را." معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۳۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از پروردگار عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم که مرا از منزلگه خدای بزرگ آوردند؛ آمدم نسل را بالا ببرم و پُر کنم نقصی را که بوجود آمد. آمدن "آدم" از "بیت هیّی"، "شویاهی" نگریستند و او را دیدند که اینها وارونه و کجند؛ وقتی که "شویاهی" او را دیدند، "آدم" ندانست به آنها چه بگوید. وقتی که بر جایش ایستاده است آنها را ترساند، سپس عبور و به آنها گفت: ای چشمان کج و منحرف، ناپاک‌ها، چگونه بالا می‌روید؟ ای دهان بد، چه چیزی می‌گویید به زبان راستین؟ ای آنهایی که فنا می‌شوید، از لب‌های راستین می‌خواهید چه چیزی یاد بگیرید؟ای معیوب‌ها، ای بریده‌ها، از شکل منوّر چه چیزی یاد می‌گیرید؟ من به خاطر شما به اینجا نیامدم، بلکه خداوند مرا فرستاده است که پندی از خداوند برایتان نشد. به خاطر "تنیانا" آمده‌ام که اعمالش فنا نشوند؛ به خاطر اینکه راستش پاک است. وقتی که این را از او شنیدند، برایش پرستار شدند؛ یکی آب را فراهم کرد و دیگری باد را و تاجی برای همه به هم بافت یکی به او درخشندگی داد و با خوراک او را بزرگ نمودند. او آنها را منوّر کرد و باطل ننمود. اینها برایش پرستار شدند؛ اینها در هر زمان بر او ترس رها کردند. "مانا" در روشنی دعا می‌کند و ترس بر او رها نمی‌شود. "آدم" ستایش نمود به خداوند بزرگ که این کمک کننده را برای او فرستاد. زمان کوتاهی در میانشان ماند و زود از زیر دستشان خارج شد؛ از عیب و نقص و از میان سوء قصدها صعود کرد. آنها درخشش وسیعش را می‌بینند در حالی که نور درخشان او را احاطه می‌کند. او بالا رفت و شخص کمال پاک را دید که بر او آمد؛ به او گفت: بیا بیا ای کمک کننده آرامم، به خاطر تو در عالم سکونت کردم؛ به خاطر درخششت و سخنت ترسی بر من باقی نماند. او با دست راستش "آدم" را گرفت و بالا برد و در "اشخنتا"یش برقرار کرد، مکانی که سکونت دارد خدای بزرگ و درخشش‌اش و شکلش روشن است؛ "آدم" را که به من تحویل دادی،

دوباره به نزدت برقرار شده است. خداوند او را تبرّک نمود با دهان پاکش و ایشان به خوبی به او گفت: "مبارک باد تو و خالقت که تو را خلق کرده است، این "مانا" را برایت آوردم؛" و خداوند ستایش باد.

کتاب ۳۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

©من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، چه کسی مرا از مکانم آورد و در خانه‌ی "شویاهی" قرار داد؟ چه کسی مرا در خانه‌ی "شویاهی" ساکن کرد که بدها بر من خشمگین می‌شوند؟ بدها بر من خشمگین می‌شوند و هر روز به بدی بر من اندیشه می‌کنند و می‌گویند: او را می‌بُریم و به نزدمان رها می‌کنیم و از جای اصلی خودش او را بازنگه خواهیم داشت و در سهم خودمان خوانده خواهد شد. "آدم" فکر می‌کند و می‌گوید: شاید مرا اینجا محکوم نمایند و مرا از مکان اصلی پدرم قطع نمایند. در حالی که "آدم" ایستاده و اندیشه می‌کند کمک کننده‌اش به سویش می‌آید و می‌رسد؛ "اثرا"یی که او را به اینجا آورده است. به او می‌گوید: تو خانه‌ای که در آن سکونت می‌کنی، چرا بر آن سؤال می‌کنی؟ تو نمی‌دانی ای "آدم" که این چنین می‌شود؟ همچنان که تو گفتی ما در خفا می‌دانیم که زود از آن خارج می‌شوی و به نزد خودمان صعود می‌کنی و در "اشختنا"ی خودمان می‌نشینی. وقتی که "آدم" این را شنید دیگر درباره‌ی فانی‌ها نپرسید که خانه‌ی افتادنی را ساختند؛ او تحمّل کرد و در آن سکونت نمود؛ البته زود پرواز کرد و به مکانش رسید، جایی که از آن ایجاد شد و شکلش در آن منوّر بود. "آدم" در فکرش خوشحال شد؛ آگاه شد در فکرش: چقدر والاست آنچه که پدرم به من گفت؛ چقدر والاست آنچه که خدای بزرگ مرا یاد داد. بروید، بروید ای "شویاهی"، سهم خانه‌هایتان باشید و خانه‌هایتان به سهمتان باشند. من با اندیشه‌ی پدرم صعود می‌کنم و خانه برای خودتان رها می‌شود. ستایش باد پروردگار؛ پیروز است خداوند که دوستداران نامش را محکوم نمی‌کند.

کتاب ۳۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از خدای بزرگم، من یک "مانا" از خداوند عظیمم، من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، اینجا در دوره‌ها ماندم و "هیبل زیوا" برایم یک پرستار بود."هیبل زیوا"برایم یک پرستار بود؛ او کمک کننده‌ی پاکم بود،پسر درخشش بسیار و قدرتش برایم یک تکیه‌گاه بود. او مرا پابرجا کرد و مرا از عالم رهایی داد، از دست‌ها و اعمال شوا. او همه وقت راه را به من نشان داد و برایم جاده‌ای به سمت مکان نور ایجاد کرد. او مرا با خودش بالا برد و در سکونتگاه باطل مرا رها نکرد. او مرا با لباس درخشش ملبّس نمود و با شکوه و جلال از عالم خارج نمود و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم، چه کسی مرا از مکانم آورد؟ و چه کسی مرا میان کوه‌ها افکند؟ چه کسی مرا در مکان مرگ افکند و از خداوند جدا کرد؟ که ایشان والا و بی‌نقص است. در حالی که "مانا" می‌ایستد و می‌اندیشد، کمک کننده‌اش برایش آمد و رسید، "اکلیلی" را به او نشان داد که به او واگذار کردند؛ به او نشان داد گنج بزرگ را که نهاده و در مکانش ایجاد شد. اگر خارج می‌شوی از خداوند، این "اکلیل‌ها" را برایت تقسیم نمی‌کرد و این گنج را برایت ایجاد نمی‌کرد؛ ای "مانا" برایت مقدّر است که تحمّل کنی و در عالم سکونت نمایی؟ باطل خواهند شد اعمالی که پدرت "تنیانا" انجام داد. هر بار که بر تو سخت شود، صدایمان بر تو خواهد آمد و تو آنچه را که به تو گفتیم تغییر نده. سه "اثرا" "مانا" را تکیه دادند، و "مانا" در روشنی‌اش آرامش یافت و فکرش را محکم نمود و نشاند و تحمّل کرد و در عالم سکونت گزید؛ عالمی که دشمنی‌اش باطل نمی‌شود. آنها "مانا" را با همه‌ی قدرتشان گرفتند و او را با دو دست محکم نگاه داشتند. او را از بدنش خارج کردند و در مکانش راست نمودند؛ درب نور را برایش گشودند و راه‌های حقیقی را نشانش دادند. او

پوشاندند. او کمک کننده‌اش را ستایش می‌کند که توانست با قدرتش در عالم ساکن شود. با شکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۳۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" از پروردگار بزرگم، من یک "مانا" از خدای عظیمم، من یک "مانا" از خدای بزرگم. چه کسی مرا از مکانم آورد؟در خانه‌ی "شویاهی" چه کسی مرا ساکن کرد؟ چه کسی مرا در نقص افکنده است؟ چه کسی مرا در مکانی افکنده است که همه‌اش ننگ‌ها است و همه نیرنگ و از دروغ پُرند؟ چه کسی مرا در رازشان محبوس کرد و در زنجیرهایشان مرا اسیر کرد؟ چه کسی مرا در مانع بزرگشان افکند و چه کسانی خودشان را به من نشان دادند؟ چه کسی مرا در ویرانه‌هایشان افکند و چه کسی به روی من دربشان را بستند؟ چه کسی مرا با باژبانان یکسان کرد و از مطرثاهایشان عبور داد؟ وقتی که آنها را دیدم، لرزیدم و ترس بر من فائق آمد. من لرزیدم و به خود گفتم که فراموش می‌کنم آنچه را که خدای عظیم به من دستور داد. در حالی که "مانا" می‌ایستد و می‌اندیشد کمک کننده‌اش رسید و برایش آمد: "من برایت آمده‌ام که میان اعمال دست‌هایت ساکن شوی. وقتی که میانشان هستی، ببین مبادا خودت را ضایع کنی؟ ببین مبادا با گناهشان گناه نمایی و با انتهایشان شمرده شوی؟ وقتی که تو خود را به دور از آنها نگاه داری، اینها به تو نخواهند توانست؛ آنها تو را درگیرشان نخواهند گرفت و به تو در راه تقدّم نخواهند یافت. زودتر تو را از آنها و از مطراثانشینان باطل و از دیوارهای ظلمت که سهم فانی‌ها می‌باشند رهایی خواهم داد. خداوند اعمالت را. با عشق راستین تو را بالا خواهم برد؛ برایت آشکار خواهم کرد بر "سام" پنهان و نام نیکش، که در آن بودی. من به تو سه چیز پاک نشان خواهم داد که والا و غیر دنیوی هستند، قلبت که درد می‌کرد، آرامش خواهد یافت و تو آزار عالم را فراموش خواهی کرد." "مانا" کمک کننده‌اش را تبرّک می‌کند و او را می‌ستاید: "وقتی که این چیزها را به من نشان

می‌دهی، چرا باید با فانی‌ها ساکن شوم؟" پیمانه‌اش پر شد و وقتش رسید و "مانا" به مکانش صعود کرد و اثراهای آرام مقابلش خارج شدند؛ آنها درخشش و نور و روشنی‌ها برایش آوردند. آنها او را با درخشش ملبّس کردند، از آن که اینها در مکانشان می‌پوشند. آنها او را با عمّامه‌ی نور پوشاندند، از نوعی که اینها در مکانشان می‌پوشند. و درب را با ستایش برایش گشودند. ها این چنین ما تو را دوستدار شدیم و به تو ارج نهادیم، به خاطر اینکه تو خودت را رهایی دادی و از عالم صعود کرده‌ای و میان ما راست شدی از سرتاسر. با شکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۳۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم. پیوستگی و آسایش خداوند و بخشنده گناهان باد برای این "نشمتا"ی خودم امهتم بر شارت و برای پدرم یهیا بر سیمت و برای مادرم شارت پث شارت سیمت و برای همسرم شارت سیمت پث یاسمن و برای فرزندانم امهتم یهانا و یاسمن و سام و مهنُش و هوا ماماني و آدم یهانا و امهتم و مُدلل و نرگس و شارت فرزندان شارت سیمت و برای برادرم آدم یهانا بر شارت و برای "نشمتا"های پدران و بزرگانمان و برادران و خواهرانمان که خارج شدند از جسمشان و برای آنهایی که قائمند در جسمشان، بخشش گناهان بر آنها باد.

کتاب ۳۷

◎ ای "مانا"ی آرام، ای "مانا"ی مرتّب و منظّم، ای "مانا"ی آرام می‌آیند به همراه تو کمک کنندگان، تا اینکه ترازو وزن کند اعمال و اجرها را.

کتاب ۳۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند بزرگ، عظیم است نور والا. به امر خداوند بعد از اینکه آسمان گسترده شد و بعد از اینکه زمین جامد گردید، خورشید و ماه را در آسمان قرار دادند. هفت طبقه

آسمان به نام"مطراثا" ایجاد شدند، همچنین دوازده منطقه‌البروج به نام "منزالا" نیز در آسمان قرار داده شدند. "مطراثا" و "منزالا" را به نام "شوآ و اتریستر" نیز می‌نامند. به امر خداوند، فرشتگان جسمی از گل این دنیای خاکی ساختند و به صورتی بسیار زیبا و حساب شده آن را تراش دادند و کامل کردند. این جسم حرکت نمی‌کرد، تکلّم نمی‌نمود و حالت یک مجسمه را داشت؛ پس به امر پروردگار فرشتگان روان "آدم" (نشمتا) را از دنیای نور به دنیای خاکی آوردند و به او گفتند: ای "آدم" وارد این جسم شو. روان "آدم" امتناع کرد، ناراحت شد، گریه نمود و اشک ریخت و به آنها گفت: ای برادرانم چه گناهی میانتان مرتکب شدم که می‌خواهید مرا از بین خودتان برانید و در این قفس حبس نمایید. من فریاد می‌زنم و "منداده‌یّی" را به کمک می‌طلبم، که زود نجات دهنده‌ای برایم بفرستد و مرا از این دنیای ویران و پر از بدی‌ها رهایی دهد؛ مرا به مکان اوّلیه‌ام برگرداند. فرشتگانی که روان "آدم" را آورده بودند یکی یکی به او گفتند: ای روان پاک که از آنِ خداوند هستی، ای قاصد پاک همه‌ی نورها، ای بیگناه و مبرّا از همه‌ی گناهان و بدی‌ها و تمرّدها، برخیز و وارد این بدن شو، ای روان پاک معصوم وارد این بدن شو و آن را تسخیر و مقیّد نما. به وسیله تو که در این بدن جای می‌گیری شیران ژیان خشمناک اسیرت می‌شوند؛ به وسیله تو اژدهای آتش‌زا و بلعنده مقهورت می‌شود؛ به وسیله تو ای روان پاک ظلمت مقیّد می‌شود. فرشته‌ها او را تحسین می‌کنند: ای روان منزّه تو رسالت والایی داری، ای "نشمتا"ی مبرّا و بیگناه که از آنِ خداوند هستی، برخیز وارد این جسم شو. "نشمتا" به فرشتگان فرستاده خداوند می‌گوید: اگر می‌خواهید که من وارد این قفس گردم اسلحه‌ای به من بدهید تا بتوانم به وسیله آن آزاردهندگانم را از خود دور کنم، تمرّد را از بین ببرم، دروغ و ریا و هر آنچه که در این دنیا بر خلاف نور عمل می‌شود را مقیّد و فنا نمایم و بدی‌ها را ریشه‌کن کنم. قاصد نور به او می‌گوید: چه سلاح عالی می‌خواهی ای روان، خداوند از گنج خود برایت خواهد فرستاد، از "گنزا ربّا" ؛ سلاحت "ناصیروثا" خواهد بود، سخنان راستین و حقیقی از جانب خداوند، از مکان نور، چون با این سلاح مسلّح شوی همه‌ی بدی‌ها و تمرّدها و تاریکی را مقهور و منکوب خواهی نمود و پیروز و سر بلند خواهی شد. ای روان به خاطر تو این آسمان گسترده شد و در آن ستارگان ایجاد شدند؛ به خاطر تو ای روان زمین جامد شد و خشکی بوجود آمد؛ به خاطر تو ای "نشمتا" خورشید را در آسمان قرار دادند و ماه آشکار شد؛ به خاطر تو

هفت طبقه "مطرثا"های بالای زمین و دوازده منطقه‌البروج ایجاد شدند؛ به خاطر تو چهار باد و آیر که می‌وزد ایجاد گردیدند؛ حکمت را در دلت ریختند که خدای معظّم متعّال را ستایش کنی. وقت و زمان می‌گذرند و سال‌ها کوتاه می‌شوند همچون سایه‌ها؛ ماه‌ها و دقایق پرواز می‌کنند و زمان به تدریج از بین می‌روند، همچون که نبودند. حرص و طمع و شادی و آوازهای باطل فنا می‌شوند. مال اندوزان که می‌روند و برای فرزندانشان باقی می‌گذارند، در آتش می‌سوزند و نهایتاً دنیای جسمی که در آن جای گرفتی فنا می‌شود و به انتها می‌رسد. به نام خداوند و سرورم "منداده‌یّی" وارد بدن شدم و همسرم همچون من برایم ایجاد شد. بدی‌ها از اعماق بر من خشم گرفتند و تلاش کردند که روان متعلّق به خداوند را به میان خودشان بکشانند و در میان خود نگهدارند. وقتی که تلاش آنها را دیدم، سرورم "منداده‌یّی" به من التفات نمود و دستور داد مرا با درخشش ملبّس نمودند و با نور پر ارزش پوشاندند؛ برایم قدرت ایجاد کرد، بر سرم اکلیل و تاج پیروزی نهاد که برگ‌هایش منوّرند. فرمود "منداده‌یّی" : ای "نشمتا" مواظب باش با سخنان و رفتارت، مبادا بدی‌ها تو را مقیّد و از راه راست منحرفت کنند. معبود است خداوند پیروز؛ و پیروز است شخص صالح که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۳۹

◎ بشمیهون اد هیّی ربّی. به نام خداوند معظّم. اندیشه‌ام به خداوند عشق ورزید و مکانم نور را تصدیق نمود.

کتاب ۴۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من مجهّز و آماده‌ام، اثراهای مکان نور بر توشه‌ام افزودند. من مجهّزم و خداوند بر توشه‌ام افزود. من آماده هستم، فرشته‌ها با توشه کشطا بر من افزودند و با حکمتشان مرا مجهّز کردند. برای چه و به چه علت دنیا به امر خداوند توسط فرشته "اپثاهیل" ایجاد گردید؟ برای چه این اندیشه ایجاد گردید که مرا از مکانم آوردند؟ آنها مرا به دنیای پر از لغزش‌ها و گناهان فرستادند، دنیای مملو از آتش خورنده و سرتاسر پر از خار و تیغ و

مملو از وهم و خیال، مملو از نیرنگ و دروغ. "شویاهی"هایی که در آن ساکنند هر روز علیه من به بدی می‌اندیشند و می‌گویند: ما او را به شک خواهیم افکند و فکرش را منحرف خواهیم نمود. می‌گویند: قلبم را که پر از کشطا و عشق به خداوند است از آنِ خودمان خواهیم نمود و آن را می‌لغزانیم؛ چشمانم را که به سوی مکان نور می‌نگرند را وادارشان می‌کنیم که چشمک بزنند؛ دهانم که پروردگار ازلی را ستایش می‌کند، می‌گویند که دروغ بگوید؛ دست‌هایم که خیرات، صدقه و کشطا می‌دهند، می‌گویند که مرتکب قتل شوند؛ زانوهایم که برای خداوند سجده می‌کنند، می‌گویند برای اهریمنان سجده کنند؛ پاهایم که به راه‌های کشطا و ایمان به خداوند قدم برمی‌دارند، می‌گویند برهنه و به راه‌های ناصواب قدم بردارند. چشمانم را به سوی عرش کبریایی خداوند بلند کردم و روانم به درگاه خداوند نظر دوخت؛ با صدای بلند خداوند را طلب نمودم. وقتی که خداوند صدایم را شنید نجات دهنده‌ای برایم فرستاد، نجات دهنده‌ای که برایم لباس نورانی و زیبا آورد. آن را گشود و به من درخشش‌اش را نشان داد، من بیرون آوردم لباس دنیوی بد بو را و لباس درخشش را پوشیدم. مرا با کف دست راستم گرفت و از "هفیقی میّا" گذراند، از جویبارهای آب روان گذراند و هدایت نمود و به خداوند تکیه‌ام داد. خداوند حیات را تکیه‌گاه داد، خداوند از آن خودش را یافت، و روانم یافت آنچه را که در این "مسقتا" آرزو داشت. خداوند پیروز است و پیروز است شخص پاک و به عرش اعلی صعود می‌کند و مکان نور را می‌بیند.

کتاب ۴۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به نام خداوند معظّم. "نشمتا" (روان) به "اثرا"ها می‌گوید: ای "اثرا"ها برادرانم که در عالم نور نشسته‌اید، شما را به حیاتتان قسم می‌دهم، ای "اثرا"ها به من بگویید "هیبل زیوا" سکونتگاهش کجاست؟ مرا از دنیای نور خارج و آشفته کرد و وارد بدن خاکی نمود، مرا ترک نمود و به دنیای نور صعود کرد.

کتاب ۴۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ خوشا به حالت ای روان که از دنیا خارج شدی. خارج شدی از بدن بد بو و فاسد شدنی که در آن بودی. سکونتگاه بدها و مکانی که همه‌اش خطاکاران است. عالم ظلمت، حسد، کینه و نفاق. سکونتگاهی که "شویاهی" در آن ساکنند، که سبب دردها و کاستی می‌گردند؛ که نقص‌ها و دردها را باعث می‌شوند و هر روز پریشانی و رنج می‌افکنند. برخیز برخیز ای روان، به مکان اولیّه‌ات صعود کن. بالا برو به مکان اولیّه‌ات، به مکانی که از آن ایجاد شدی، مکانی که از آن فراکاشته شدی. به مکانت، مکان خوب "اثرا"ها. بجنب، بپوش لباس درخششت را و قرار ده "اکلیل" درخشان را. ساکن شو در "اشختنا"، میان "اثرا"ها برادرانت. همانطور که یاد گرفتی تبرّک کن منزلگه نیاکان نخستینت را و نفرین کن مکان تغذیه دهنده‌ات که سال‌ها در آن بودی؛ و "شوآ" هر روز با تو دشمنی می‌کردند. "شوآ" با تو دشمن بودند و "اتریستر" تو را آزار می‌دادند. معبود است خداوند و پیروز است؛ پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۴۳

◎ ای "هوشبا"، کشطا و زدقا برای روان گواه باشید، شما برایش گواهان باشید و او را از "بیت ماخسی" عبور دهید.

کتاب ۴۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ برو به سلامت ای برگزیده‌ی پاک؛ ای منزّهی که نقصی ندارد. خودت از تیبل برگزیده شدی و سرنوشت و تقدیرت از نسل‌ها جدا شده است؛ مافوق همه‌ی عالم‌ها قرار داری. تو گفتی برگزیده‌ی پاکم که بینا و آگاه هستم. عالمیان برای داوری جمع می‌شوند و قضاوت علیه آنها گفته می‌شود، علیه آنهایی که اعمالی نظیر شخص راستین انجام ندادند. تو به تنهایی ای برگزیده‌ی پاک، ای "مانا"ی درخشان، به خانه‌ی قضاوت نمی‌روی و داوری بر

علیه تو گفته نمی‌شود، بخاطراینکه اعمال شخص راستین را انجام داده‌ای؛ آنچه را که دیگران تحمّل کرده و حمل می‌نمایند، تو ای برگزیده در مقابلت نخواهی یافت. خارج شو از زیر دست "شویاهی" و زورگویان این دنیا. لباس درخشش‌ات را بپوش و اکلیل درخشانت را بر سرت بگذار؛ قامتت را خم و سجده کن و به خاک بیفت و خدای معظّم را ستایش نما؛ و ستایش کن مکانی را که نیاکانت به آنجا رفتند. ای برگزیده تو از این مکان نبودی و از این مکان خلق نشدی؛ مکانت مکان خداوند است و سکونتگاهت سکونتگاه ابدی. برایت کرسی آرامش قرار دادند که گرمی و خشم در آن نیست. تو را محافظت خواهد نمود "همیانایی" که عیب و نقصی ندارد. ای شخص نیک بالا برو، به منزلگه خداوند و سکونتگاه ابدی. میان چراغ‌های نور، چراغت را بالا می‌برند و خواهی درخشید در زمان و وقتت؛ صعود کن ببین مکان نور را. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۴۵

◎ بنام خداوند معظّم. روشنی و ستایشم مرا به آن سو هدایت می‌کنند. ای عبور دهندگانم، ای آن که عبور می‌دهد، مرا به آن سو هدایت کن. در ابر نور، و روان با پیروزی به مکان نور صعود می‌کند.

کتاب ۴۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ آرامش و سلام خواهد بود در راهی که "آدم" با موفقیت به آن نائل شد. آرامش و سلام خواهد بود در راهی که "نشمتا" می‌رود. برو به سلامت ای روان؛ با پیروزی به مکانی که از آن ایجاد شدی. به مکان شادی که در آن صورت‌ها می‌درخشند. روان زنجیرهای اسارت را گشود و قیدها را شکست. خارج نمود جامه‌ی بدنی را، سپس برگشت آن را دید و لرزید. چندشش شد، غمگین و دلگیر شد نسبت به شخصی که او را با این بدن پوشانده بود. صدای روان متعلّق به خداوند است که از بدن فنا شده جدا می‌شود، صدایش بلند، نجات را می‌طلبد. بدها او را نمی‌گذارند؛ سرانجام رهایی دهنده او را آزاد

می‌کند. روان پرواز می‌کند و می‌رود تا به درب منزلگه خداوند بزرگ می‌رسد. "اثرا"ها به مقابلش می‌آیند و او را تبرّک می‌کنند و به او می‌گویند: بیا به سلامت ای آزاده، ای نجیب‌زاده‌ای که در سکونتگاه بدها برده بودی. بیا به سلامت ای معطّر کننده که بدن بد بو را معطّر کردی. بیا به سلامت ای مروارید پاک که از گنج خداوند بودی. بیا به سلامت ای برگزیده پاک که خانه‌ی تاریک را منوّر کردی. روان پرواز می‌کند و می‌رود تا به درب منزلگه خداوند می‌رسد. وقتی به درب منزلگه خداوند رسید نجات دهنده به سویش می‌آید، در حالی که یک تاج درخشان در دست گرفته و لباس نورانی بر دو بازویش قرار داده؛ بیا ای روان، تکان بخور ، لباس درخشانت را بپوش و اکلیل شادابت را بر سرت قرار ده. صعود کن، به "اشخنتا" برو، مکانی که "اثرا"ها می‌نشینند، مکانی که "اثرا"ها و برادرانت جای دارند. به خداوند متّعال پیوند داده شد، همچون برگزیدگان پاک که پیوسته‌اند در مکان نور. معبود است خداوند و پیروز؛ و پیروز است شخص پاک که به این سو راهی شده است.

کتاب ۴۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ آرامش و سلام خواهد بود در راهی که "آدم" با موفقیت به آن نائل شد. آرامش و سلام خواهد بود در راهی که "نشمتا" می‌رود. ای "نشما" با پیروزی برو به سکونتگاهی که از آن کاشته شدی. به مکان شادی که صورت‌ها در آن می‌درخشند، منوّر می‌شود شکل و تیره نمی‌گردد. "نشمتا" زنجیر را گشود، قیدها را شکست و جامه‌ی بدنی را در آورد، سپس برگشت و آن را دید، لرزید. توشه‌دهندگان "نشمتا" را می‌خوانند؛ آنها به او توشه می‌دهند و او را تبرّک می‌کنند. بیا در سلام ای منوّر کننده‌ای که منوّر کردی خانه افتادنی را. بیا در سلام ای معطّر کننده‌ای که معطّر کردی بدن متعفّن را. بیا در سلام ای مروارید پاکی که از گنج خداوند آورده شدی. بیا در سلام ای نجیب‌زاده‌ای که در سکونتگاه بدان تو را بَرده خواندند. بیا، تکان بخور، لباست را بپوش و اکلیل درخشانت را قرار ده بر سرت و ببند همیانه‌ات را که در آن دردها و عیب‌ها نیست. بیا در "اشخنتا"ها، میان "اثرا"ها برادرانت سکونت کن معبود است خداوند و پیروز؛ و پیروز است شخص پاک که به این سو راهی شده است.

کتاب ۴۸

◎ سرودها بسرایید و به سمع این "نشمتا" (روان) برسانید که پیمانه‌اش پر است و رفتنش به مکان خداوند است.

کتاب ۴۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ روزی که "نشمتا" از جسمش خارج می‌شود، روزی که شخص کامل صعود می‌کند، روزی که روان از زیر چرخ‌های مرگ خارج می‌شود، ستیز و آشوب در دنیای فانی افکنده شده است. "روها" در سوگ می‌نشیند و "شوا" در حیرت می‌نشینند. خاک بر سر "روها" افکنده شده است و دیوهای "مطراثا" وحشت‌زده می‌شوند. شخصی که مرا به اینجا آورد، برایم لباسی زیبا آورد. او مرا با یک لباس درخشش ملبّس نمود و با ردایی از نور مرا پوشاند. او برایم "اکلیلی" از "اکلیل" آیر قرار داد و از آنچه که خداوند بزرگ به "اثرا"ها عطا می‌نماید، عطا کرد. او مرا به خانه‌ی خداوند بالا برد، به سکونتگاهی که حدّی ندارد. او مرا میان "اثرا"ها راست کرد و میان اشخاص کامل قائم نمود. با شکوه است خداوند و پیروز؛ و پیروز است شخصی که به این سو راهی شده است.

کتاب ۵۰

◎ ای برگزیده نیکوکار، من با تو می‌آیم، به همراهت؛ تا اینکه ترازو اعمال و اجرها را وزن کند.

کتاب ۵۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ روزی که روان خارج می‌شود، روزی که روان به کمال رسیده صعود می‌کند. روزی که روان خارج می‌شود تیبل آشوب افکنده می‌شود؛ در تیبل جنگ و آشوب افکنده می‌شود، گنزوراهای این عالم جمع شدند و اجتماع کردند، و می‌گویند چه کسی خارج نمود

مرواریدی که منوّر کرد خانه‌ی فانی را، خانه‌ای که از آن خارج شد، دیوارها متلاشی شدند و افتادند، متلاشی شدند و افتادند دیوارها و تیرهای درب دروازه به زمین رسیدند و افتادند، مسدود شدند پنجره‌هایش و خاموش گشتند چراغ‌هایش و منوّر نشدند. چشمانم دیگر نمی‌بینند در دوره‌ها چه انجام می‌دهند و گوش‌هایم شنوایی ندارند در دوره‌ها چه می‌گویند؟ پاهایم گام برنمی‌دارند در دوره‌ها و تکرار نمی‌کنند (دوباره انجام نمی‌دهند)، و روان می‌گوید و می‌رود؛ آنکه لایق است برای سکونتگاه درخشان، مرا لخت به دنیا آوردند و تهی از آن خارج نمودند، تهی خارج نمودند از آن (از دنیا) مثل پرنده‌ای که چیزی با او همراه نمی‌شود، اجرم (پاداشم) جلویم می‌رود، و نیکوکاریم از پشت سرم می‌آید، امواج آب را در دستم گرفته‌ام و به مکان پایدار بالا می‌روم. شوا که روان را دیدند گرداندند (احاطه نمودند) و در مکان بریده پابرجا کردند، کیفرگاه‌ها با او نزاع می‌کنند و شیرین نمی‌شوند و هُل می‌دهند و او را می‌افکنند و نمی‌افتد؛ در گردنش لباسش را پاره می‌کنند، او درخشش خداوند را پوشیده است. او را سؤال می‌کنند، مردگانی که حیات را ندیدند؛ با قدرت چه کسی خارج شدی و نام چه کسی بر تو یاد شده است؟ من با قدرت خداوند خارج شدم و نام موجودات درخشان بر من یاد شده است. امواج آب را در دست‌هایم می‌گیرم و به مکان درخشان بالا می‌روم. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ٥٢

◎"نشمتا" بر راه‌ها می‌ایستد و به "اثرا"ها می‌گوید: نمی‌دانید ای "اثرا"ها برادرانم، که من میانتان سکونت کرده‌ام؟

کتاب ٥٣

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎میان خفا و درخشش، میان آشکاری و مکان پنهان، ماهران و تعلیم دهندگان خانه‌ی پدر می‌ایستند. بزرگان و ماهران درحکمت می‌ایستند و می‌پرسند "نشمتایی" را که از عالم خارج شده است. به او می‌گویند: خوبان می‌روند، درخشندگی خوبان را چه کسی دریافت می‌کند؟ و چه کسی شکلشان را منکوب می‌کند؟ به سخن درآمد "نشما" و به

بزرگان و ماهران در حکمت گفت: بزرگان، برگزیدگان نیکوکار در نیرنگ این عالم باز نگه داشته نمی‌شوند؛ فقرا و ترمیداها در نیرنگ این عالم باز نگه داشته نمی‌شوند؛ فرزندان فقرا و ترمیداها در نیرنگ این عالم باز نگه داشته نمی‌شوند. صاحب منصبان و مباشران در نیرنگ این عالم باز نگه داشته می‌شوند. اشراف زادگان و سروران در اندوه قلبشان از عالم خارج می‌شوند. آنها می‌اندوزند و آن را برای فرزندانشان باقی می‌گذارند و می‌روند و در آتش می‌سوزند. ای "نشما" خودت را با اجرت، اعمالت و خیراتت مسلّح کن، به خاطر اینکه راهی را که باید بروی وسیع است و حدّی ندارد. در آن فرسنگ‌ها پیمایش نشده‌اند و فرسنگ شمارها به اندازه‌های معیّن در آن نصب نشده است. در آن رها شده‌اند "مطرثا" نشینان و صاحب منصبان و باژبانان (مرزبانان) بر آن می‌ایستند. دیروز به چه شبیه بودی ای "نشما"، امروز به چه شبیه هستی؟ دیروز به یک ساختمان بلندی شبیه بودم که معمار آن را با مهارت ساخته بود و امروز خراب شده و افتاده است. دیروز خوردم و نوشیدم و امروز فکرم پر است. دیروز جاروب کرده، آب‌پاشی و تمیز نمودم و امروز بر پوچی‌ام صعود کردم. دیروز شستم و شانه کردم و امروز فهمم شکافته شده است. دیروز شبیه بودم به گُلی بر شاخه‌اش، امروز در مکانش خشک شده است. اگر برایت رنج‌آور است ای "نشما"، دوباره در بدنت وارد شو، در بدن جسمی که در آن بودی. ای برادرانم به من نگویید که دوباره در بدنت وارد شو، در بدن جسمی که در آن بودی. بدنم یک دریای رباینده است، که می‌رباید و می‌خورد گوسفندان را. یک اژدهای بد است که هفت سر دارد، و فهم و درک ندارد. اگر بر آن اندوهگینی ای "نشما" دوباره در بدنت وارد شو. بخاطر اینکه خداوند تو را به خوبی یاد کرد و اثراهای نور درباره تو سؤال نمودند. آنها مرا خارج کردند و بر من درب‌ها را بستند و پنجره‌ها را مسدود کردند. آنها خاموش کردند دو چراغی را که شب و روز منوّرند. شکسته شدند دو کفه ترازو که اجر و خیرات می‌دهند و می‌دهند "کشطا" از سرتاسر. بدن فریب می‌دهد صاحبش را و همه خانه با تاریکی پر شده است. پرواز می‌کند و به تنهایی در آیر می‌رود "نشما" و نمی‌ترسد. وقتی که بدها راجع به آن شنیدند دوباره او را در مکان بریده شده قائم کردند، در "مطرثا"ها (خانه‌ی مرزبانان). آنها به او می‌گویند: با قدرت چه کسی خارج شدی ای "نشما" و نام چه کسی بر تو یاد شده است؟ به آنها جواب می‌دهد: من با قدرت خداوند خارج گشتم و نام "منداد هیّی" بر من یاد شده است. به او می‌گویند: ای "نشما" تو به خانه‌ی خداوند صعود

می‌کنی، جلوی محکمه می‌ایستی و پیروز می‌شوی. وقتی به خانه‌ی خداوند می‌روی، در مقابل پروردگار درباره ما یاد کن. به آنها جواب می‌دهد: وقتی که به خانه‌ی خداوند صعود می‌کنم و به سکونتگاه درخشان می‌روم، وقتی که خدای بزرگ مرا سؤال می‌کند، خواهند آمد شاهدان و شهادت می‌دهند. این‌ها شاهدانی راستینند، که راست است هر چه که می‌گویند. من برای شما چه انجام می‌دهم ای "شویاهی" که چشمانتان نور را نمی‌بینند و پاهایتان استحکام نمی‌یابد. من و اثراها برادرانم صعود خواهیم کرد و مکان نور را خواهیم دید. مکانی که آفتابش غروب نمی‌کند و چراغ‌های نورش تیره نمی‌گردند. به آن مکان که خوانده و دعوت شده‌اند "نشمتا"هایتان. با شکوه است خداوند، و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۵۴

ای "مانا"ی آرام، ای "مانا"ی مرتّب و منظّم. ای "مانا"ی آرام، بیایند با تو کمک‌کنندگان، تا اینکه ترازو اعمال و اِجرها را وزن کند.

کتاب ۵۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

من در رأس خبرگان، میان برگزیدگان هستم. من در رأس مؤمنین هستم. از ابتدا با نشان خداوند، نشان شدم، و به کنار یردنا رفتم. شیاطین در بازارها می‌ایستند. همین که "شوآ" مرا دیدند برخاستند، مجهّز شدند و گفتند: تو خارج شدی ای شخص، به ما سرت را بده و سپس خارج شو. سرت را به ما بده، شاید برگردی و بیایی بر ما. سرم را به شما نمی‌دهم، بر سرم نشان قرار دارد. تو خارج می‌شوی ای شخص، به ما چشمانت را بده و سپس خارج شو. چشمانت را به ما بده، شاید که برگردی و بیایی بر ما. چشمانم را به شما نمی‌دهم، چشمانم با نور پُرند. از ابتدا با نشان، نشان شدم و به کنار یردنا رفتم. "شوآ" مرا دیدند و مجهّز شدند. همه دشمنانم بازارها را می‌گیرند. تو خارج می‌شوی ای شخص، به ما گوش‌هایت را بده و سپس خارج شو. گوش‌هایت را به ما بده، شاید که برگردی و بیایی با ما. گوش‌هایم را به شما نمی‌دهم، گوش‌هایم سرودها می‌شنوند. تو خارج می‌شوی ای

شخص، به ما دهانت را بده، شاید برگردی و بیایی با ما. دهانم را به شما نمی‌دهم، دهانم با کشطا پر است. ای شخصی که خارج می‌شوی دست‌هایت را به ما بده سپس خارج شو. ای شخص دست‌هایت را به ما بده، شاید که برگردی و به جانب ما بیایی. دست‌هایم را به شما نمی‌دهم، دست‌هایم خیرات می‌دهند و کشطا را گسترش می‌دهند. ای شخصی که خارج می‌شوی قلبت را به ما بده سپس خارج شو. قلبت را به ما بده، شاید که برگردی و به جانب ما بیایی. قلبم را به شما نمی‌دهم، قلبم مملو از کشطا است. در قلبم معرفت ساکن است. ای شخصی که خارج می‌شوی زانوهایت را به ما بده سپس خارج شو. زانوهایت را به ما بده شاید برگردی و به جانب ما بیایی. زانوهایم را به شما نمی‌دهم، زانوهایم برای خداوند سجده می‌کنند. ای شخصی که خارج می‌شوی پاهایت را به ما بده سپس خارج شو. پاهایت را به ما بده شاید که برگردی و به جانب ما بیایی. پاهایم را به شما نمی‌دهم، پاهایم در راه‌های حقیقت گام برمی‌دارند. پاهایم گام برمی‌دارند در راه‌های کشطا و ایمان به خداوند و به سوی مکان نور. شما در راه‌های کشطا و ایمان صعود خواهید کرد و مکان نور را خواهی دید. تو پیروزی ای "منداد‌هیّی" و پیروز می‌نمایی همه‌ی دوستدارانت را و خداوند پیروز است.

کتاب ۵۶

◎مانا" به گنج‌ها شاد است و با روشنی خداوند که بر او قرار دارد. ای برگزیده نیکوکار من به تو تصدیق می‌نمایم که "نشمتا"یم را از گناهکاران رهایی دادی.

کتاب ۵۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎خدای معظّم به نیکی یاد باد. به خوبی یاد باد پروردگار بزرگ که مرا رهایی داد و از عالم خارج نمود. از عالم ناقص و اعمال باطل. مرا خلق نمود و با درخشش ملبّس کرد همچنان که اشخاص برگزیده می‌پوشند. اشخاص راستین و مؤمن ملبّس می‌شوند. من وارد شدم در عالم و مملو گشتم. چشمانم را گشودم، چشمانم با نور پر شدند. بازوانم را به جنبش درآوردم. بازوانی همچون بال‌های درخشش برایم ساختند. ساخته‌های خوب و

درخشان دیگری برایم ساختند. من سرود می‌خوانم و با همه "نشمتا"ها می‌روم. وقتی که مرا دیدند، خارج گشتند و مقابلم جمع شدند. آنها مقابلم جمع شدند و مـرا سـلام دادنـد. آنها گفتند: ای فرزند خوبان، به پدرت بگو چه موقع اسیران رهـا خواهنـد گشـت و بـرای اشخاصی که در مضیقه‌اند گشایش خواهد شد. من پیش از اینکه به پدرم بگویم بـه شـما می‌گویم: هر کس اعمال زشت انجام دهد در اینجا در قید و بند و اسارت خواهد نشسـت، تا زمانی که فرات از دهانه‌اش خشک شود و دجله از مسیرش خارج گردد، و تا اینکه همـه دریاها خشک شوند و همه رودها، جویبارها و چشمه‌ها آبشان را بیرون بریزند، آنگاه کسی که در چاه افکنده شده و محبوس گردیده صعود خواهـد کـرد و آن کـس کـه در اسـارت است، رها خواهد شد. برای "نشمتا"هایی که در اینجـا در خانـه رنـج سـاکنند، گشـایش خواهد شد. برای نجیب‌زادگانی که دارا بودند و اکنون چیزی ندارند، گشایش خواهد شـد. برای بیوه زنی که در دنیای تیبل متحمّل عذاب شده، گشایش خواهد شد و از دست بدها رها خواهد شد. گشایش برای اشخاصی که در مضیقه‌اند، بوجود خواهد آمد. معبـود اسـت خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۵۸

◎ می‌خواهم بروم با دو "اثرا"یی که به جانبم آمدند. می‌ترسم بروم، از مأموران بازداشتگاه‌هایی که در راه قرار دارند. ای "روان" برای چه می‌ترسی؟ در حالی که "اثرا"ها تو را همراهی می‌کنند.

کتاب ۵۹

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎ چقدر خوشحال و مسرورم. چقدر قلبم خوشحال است. روزی که آشوب رها می‌شـود و من به مکان نور می‌روم. پرواز می‌کنم و می‌روم به "مطرثا"ی «شامش» می‌رسم. رسـیدنم به "مطرثا"ی «شامش»، صدایی می‌زنم و می‌گویم: از "مطرثا"ی «شامش» چه کسی مـرا عبور خواهد داد؟ اجر و نیکوکاریت، اعمال و نیکـی‌هایـت تـو را از "مطرثـا"ی «شـامش» عبور خواهند داد. چقدر خوشحال و مسرورم، روزی که نزاعم فـرو نشـانده مـی‌شـود و بـه مکان خداوند می‌روم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی «سِرآ» می‌رسم. فریـاد

می‌زنم از "مطرثا"ی «سِرآ» چه کسی مرا عبور خواهد داد؟ اجر و خیراتت، نیکی و اعمالت تو را از "مطرثا"ی «سِرآ» عبور خواهند داد. چقدر خوشحالم و قلبم شاد است. روزی که آشوبم فرو نشانده می‌شود و به مکان خداوند است رفتنم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به مطرثای «نورا» می‌رسم. فریاد می‌زنم از "مطرثا"ی «نورا» چه کسی مرا عبور خواهد داد؟ اجر و نیکی‌ات، اعمال و خیراتت تو را از "مطرثا"ی «نورا» عبور خواهد داد. چقدر خوشحالم و چقدر قلبم مسرور است، روزی که نزاعم فرو نشانده می‌شود و پرواز می‌کنم و می‌روم تا به "مطرثا"ی «شوآ» می‌رسم. فریاد می‌زنم از "مطرثا"ی «شوآ» چه کسی مرا عبور خواهد داد؟ اجر و خیراتت و اعمال و نیکوکاریت تو را از "مطرثا"ی «شوآ» عبور خواهند داد. چقدر مسرورم و قلبم شاد است. روزی که آشوبم فرو نشانده می‌شود و به مکان خداوند صعود می‌کنم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا به "مطرثا"ی «روها» می‌رسم. رسیدنم به "مطرثا"ی «روها» فریاد می‌زنم چه کسی مرا از "مطرثا"ی «روها» عبور خواهد داد؟ اجر و خیراتت، اعمال و نیکوکاریت تو را از "مطرثا"ی «روها» عبور خواهند داد. چقدر خوشحال و مسرورم، روزی که نزاعم فرو نشانده می‌شود و قلبم خوشحال می‌شود که به مکان خداوند صعود کنم. پرواز می‌نمایم و می‌روم تا اینکه به «هفیقی میّا» می‌رسم. رسیدنم به «هفیقی میّا» او "صورخ زیوا" مقابلم ظاهر می‌شود. مرا با دست راستش گرفت و از «هفیقی میّا» عبور داد. برایم درخشش آوردند و با آن مرا ملبّس کردند. نور آوردند و مرا با آن مستور نمودند. خداوند حیات را پشتیبانی نمود. خداوند از آنِ خود را یافت و روانم آنچه را که امید داشت، یافت. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۶۰

◎ای فرزند نیکان به من نشان ده راهی را که در آن آمدی. به من نشان ده مسقتایی را که پدرت با آن به مکان نور صعود نمود.

کتاب ۶۱

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎اعتقاد و امید به خوبی برایم آمد که می‌گوید: خارج می‌شوی ای روان. بار دیگر برایم اعتقاد و امید آمد که می‌گوید: وقتی که می‌روی بفرست برای برادرانم و به آنها بگو که

برایم دعا کنند. برادرانم چقدر خوبند که خودشان آمدند. ای برادرانم به حیاتتان ای خوبان و نیکان، اگر چیز زشتی را می‌بینید، نیکوکاری و ثمرتان کم نشود؛ اگر بار دیگر زشتی ببینید، از نیکی‌تان کاهش نکنید، بلکه بر آن بیفزایید؛ بخاطر اینکه آن کس که پر بار است به دنیای نور صعود می‌کند. آن کس که تهی از ثمرِ خوب است، اینجا بریده می‌شود و صعود نمی‌کند. من پر بار هستم و صعود خواهم کرد. اعمال و اجرهایم جلویم می‌روند و من بر نیکی‌هایم تکیه می‌نمایم. ای "نشمتا"یم چرا تو را افسرده می‌کند وقتی که خانه را ترک می‌کنی؟ وقتی از آن خارج شوی خانه به ویرانی می‌افتد و نزاع و آشوب در آن فروکش می‌کند. خانه‌ی شیاطین باطل می‌شود و اعمالشان فنا می‌گردد. من پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به درب "شویاهی" می‌رسم؛ آنها را می‌بینم که نجوا می‌کنند. به آنها می‌گویم: چرا نجوا می‌کنید؟ من به شما تعلّق ندارم. به پرواز درمی‌آیم، تا اینکه به درب نور می‌رسم. به محض رسیدنم به دنیای نور، فرشتگان نور مقابلم خارج می‌شوند؛ با درخشش مرا ملبّس می‌کنند و در نور مستور می‌نمایند. به امر خداوند، به حساب نور محاسبه شدم. مرا به نیکی در میانشان قائم کردند. برایم پهثا را تکه تکه کردند. اندیشه‌ام خداوند را ستایش نمود. خداوند فرمود چون شخص خوبی را بیابی به او نزدیک شو؛ چون شخص بدی را ببینی، از او دوری کن. چراغ‌هایت میان چراغ‌های نور بالا آورده می‌شود و منوّر خواهند بود. با سخنان راستین قائم و پابرجا می‌شوید؛ با سخن راستینی که برای خوبان فرستاده شد؛ سخن حقیقی برای مؤمنین. "نشمتا"هایتان فراخوانده و دعوت شده‌اند به مکانی که همه‌اش حیات است و خداوند پیروز است.

کتاب ۷۰

◎وقتی که خوبان می‌روند، نزاع برگزیدگان فرو نشانده می‌شود. وقتی که خوبان می‌روند، درخشندگی آنها را چه کسی خواهد گرفت؟

کتاب ۷۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ وقتی که ظلمت توطئه نمود، روان "آدم" از بدنش خارج شد؛ خارج شد روان از بدن "آدم"، "نشمتا" در درخشش و نور مستور گردید. "نشمتا" پنهان شد در درخشش و نور

و قلب "روها" تیره گشت. "روها" می‌گوید: روان به خانه‌ی خداوند صعود می‌کند. مادامی که روان در دنیای فانی بود، همه‌ی تاریکی در ناراحتی قرار گرفت. همه‌ی ظلمت در ناراحتی نشست و "روها" سرش را با دست‌هایش پوشاند و گفت: وای بر من که هیچ ندانستم درباره‌ی گنج موجودات دنیای نور. من خواستم درباره "نشمتا" عمل نمایم و او را اسیر کنم در شکنجه‌گاه‌های زمین او را اسیر نمایم و او را در درب‌های ظلمت بازدارم. در درب‌های ظلمت او را بازمی‌دارم و در "مطرثا"ها او را مقیّد می‌کنم. همه‌ی نسل را با خودمان تحقیر می‌کنیم و به ظلمت گناهکار می‌کشانیم. صدای روان به منزلگه خداوند بزرگ صعود نمود؛ وقتی خدای بزرگ این را شنید، یک قاصد نور فرستاد. خدای بزرگ به "هیبل‌زیوا" گفت: ای اثرای خوب که نامش خوشایند است؛ تو "آدم" را از ظلمت رهایی ده و به اینجا بالا ببر. من درخشش پوشیدم و از مکانم آمدم؛ روان "آدم" را خارج نمودم و از همه‌ی شکل‌های زشت رهانیدم و او را عبور دادم. نور بدها را تیره کردم و شکستم همه‌ی "مطرثا"هایشان را. "روها اد قچّا" می‌آید و بدن "آدم" را می‌یابد، در حالی که "نشمتا" در آن نیست. "روها" ناله می‌کند و خود را می‌زند و طرفداران و "ایشتار"ها را می‌خواند و می‌گوید: بیایید می‌خواهیم سوگواری کنیم و گریه نماییم و "ایشتار"ها با صدای بلند فریاد بزنند که شخص والا این را انجام داده است. در حالی که من بر گنج آنها آگاهی نیافتم. من "نشمتا"ی "آدم" را از هر چه زشت است گذراندم و مقابل "اشخنتا"ی "اپثاهیل" رسیدم. وقتی به "اشخنتا"ی "اپثاهیل" رسیدم، "اپثاهیل" از کرسی‌اش برخاست. "اپثاهیل" برخاست از کرسی‌اش و با سجده مقابل خداوند دعا نمود؛ سجده نمود در محضر خداوند و "کشطا" به "نشما" داد. "کشطا" داد به "نشما" و به او گفت: پیمانه‌ات پر شده است ای "نشما" و تو از عالم بدها خارج گشته‌ای. "نشما" به "اپثاهیل" گفت: ای "اثرا" بر کرسی‌ات بنشین. "اپثاهیل" بر کرسی‌اش نشست و من عبور کردم و به مقابل "اشخنتا"ی "اواثر" رسیدم. "اواثر" از کرسی‌اش برخاست و خداوند را سجده نمود و به "نشما" "کشطا" داد. داد "کشطا" به "نشما" و سپس "نشما" به جانب "یوشامن" عبور نمود. "یوشامن" وقتی "نشما" را دید از کرسی‌اش برخاست و ستایش نمود خداوند را. سجده نمود و دعا کرد در مقابل خداوند و با "نشما" دست "کشطا" داد. دست "کشطا" به جانب "نشما" دراز نمود؛ سپس من "هیبل زیوا" "نشما" را به جانب "انش‌اثرا" عبور دادم. "انش‌اثرا" وقتی که "نشما" را دید با سجده‌ای

مقابل خداوند ستایش نمود و دعا کرد و دست "کشطا" به جانب "نشما" دراز نمود. "کشطا" داد به "نشما"، سپس او را عبور دادم به جانب فرزندان سلام. فرزندان سلام وقتی که "نشما" را دیدند در محضر خداوند سجده نمودند. ستایش کردند و دست "کشطا" به جانب "نشما" دراز کردند و سپس من "نشما" را به جانب درب منزلگه خداوند عبور دادم. در منزلگه خداوند وقتی مرا دیدند با مهر و محبت ما را پذیرفتند. "اثرا"های نور با خوشحالی مملو شدند. خداوند مرا برکت داد و "مندادهیّی" نیکیم را پذیرفت؛ و گفتند: مبارک باد تو را ای "نشما" و مبارک باد شخصی که تو را رهایی داد و به دنیای نور راهنمایی نمود. به "اثرا"ی خداوند می‌گویند: تو "نشما" را وارد کرده‌ای؛ تو او را بالا آوردی و برایش کمک کننده بودی. برای "نشما" درخشش ایجاد کرد و با پوشش نورانی خودش او را پوشاند و او را بر کرسی که برایش ایجاد کرده نشاند. وقتی که "نشما" بر کرسی که برایش ایجاد کرده بود نشست، سپس درخشش و نور بر او قرار گرفت. شادی نمود و به وجد آمد؛ از کرسی‌اش بالا جهید، برخاست و در مقابل خداوند سجده نمود. ستایش نمود و دعا کرد در مقابل خداوند بزرگ. ستود "مندادهیّی" را که او را رهایی داد. "نشما" ستایش می‌کند و می‌گوید: در این "مسقتا"یی که من صعود کردم، مردم "ناصورایی" راستین و مؤمن و خوب صعود خواهند کرد؛ و همچنین زنان کامل و مؤمن وقتی که از جسمشان خارج می‌شوند صعود خواهند کرد. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۶۴

◎لباس و "اکلیلم" را نگریستم و "نشمتا"یم برای مکان نور مجهّز گردید.

کتاب ۶۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ پیمانه‌ام کامل است و خارج می‌شوم. روح به "نشمتا" می‌گوید: اگر خارج می‌شوی، چرا غمگینی؟ اگر غمگینی، چرا خارج می‌شوی؟ من خارج می‌شوم، شیاطین می‌ایستند، من برمی‌گردم، حسابم کامل است. "نشمتا" می‌گوید: کجاست خداوند که من به او عشق

ورزیدم؟ کجاست پروردگار که به من محبّت داشت؟ کجاست برگزیده نیکوکاری که به نام او خیرات دادم؟ کجاست "مندادهیّی" که به نام او به جانب یردنا رفتم. بـه کجـا مـی‌روی ای صاحب کشطا کـه شـیاطین جسـمم را احاطـه مـی‌کننـد؟ شـیاطین بـدنم را احاطـه می‌کنند. "شوِا" بپا می‌خیزند و بر من به بدی می‌اندیشند. توطئه‌های مرموز بر من طـرح می‌کنند؛ می‌گویند: وقتی از میان ما خارج شود او را در خانه کیفرگـاه‌هـا مقیّـد خـواهیم کرد. اگر فریاد زند، چه کسی به او جواب خواهد داد؟ و چه کسـی بـرایش رهـایی‌دهنـده خواهد بود؟ چه کسی رهایی‌دهنده‌ی او خواهد بود وقتی کـه در خانـه کیفرگـاه‌هـا مقیّـد شد؟ لرزشی بوجود آمد؛ برایم اثرایی فرستاده شد، شخصی کـه در عـالم والا اسـت. بـرایم "اثرا"یی بزرگ فرستاده شد، شخصی که برایم یک کمک کننده می‌باشد. کمک کننده‌ای برای اشخاصی که نسل را پابرجا می‌کننـد. او "مطرثـا"هایشـان را شکسـت و در دژ آنهـا شکافی ایجاد کرد. شکافی در دژ آنها ایجاد کرد و "شوِا" گریختند و از راهش دور شـدند. او درخشش آورد و مرا پوشاند و با جلال و شکوه مرا از عالم خارج نمود. "شوِا" و شیاطین و هُمراهایشان (ارواح بد) به سوگ می‌نشینند. همگی بر شخصی که از تیبل خارج شده به سوگ می‌نشینند؛ بر شخصی که از تیبل بیرون جسته و در دژ آنها شکاف ایجاد کرد. او را با شکوه و جلال از عالم خارج کردند. وقتی "شوِا" ایـن را دیدنـد، خودشـان را بـه عنـوان گناهکاران شمردند. آنهـا برگشـتند و در راهشـان نشسـتند و برگزیـدگان و "اثـرا"هـا بـا ستایششان صعود کردند و مکان نور را دیدند. معبود است خداوند و پیروز اسـت؛ و پیـروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ٦٦

◎ "نشما" درخشش را دید؛ او در مکان اصلی‌اش می‌ایستد و جلوه می‌کند.

کتاب ۶۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ "نشمتا" در ثمره حیات می‌شکفد و شکوفه می‌کند. اثراها بپاخاستند و از او پرسـیدند: وقتی در دنیا، در خانه افتادنی بودی، در میان "شوِا" فرزندان سکونتگاه باطل. وقتی میان آنها بودی چه چیزی و چه عملی به تو انجام دادند؟ "نشما" به آنهـا جـواب داد: آنهـا مـرا

بردهای نامیدند که صاحبی ندارد، و هر روز مرا به محکمه خارج می‌کردند. آنها داوری را علیه من منحرف می‌کردند و بر علیه من لب‌هایشان را باز می‌کردند و تمسخر می‌نمودند. آنها مرا بردهای نامیدند که سرور و بانویی ندارد؛ هر کدام که به او می‌رسید، او را می‌زد. هر کس که به او برخورد می‌کرد، او را خشمگین می‌نمود. هر کس به او می‌رسید، او را تحقیر می‌کرد. آنها مرا رودخانه‌ای نامیدند که معبری ندارد، وقتی که بالا آمده دهانه‌اش مسدود گردیده است. بالا آمده و مسدود شده است دهانه‌اش و گیاهانش به خاطر تشنگی‌شان خشک می‌شوند و می‌میرند. آنها مرا اسیری بی‌شهر خواندند که پدری ندارد. ندارد پدر و ندارد پرستاری. من پریشان اندوهگینم. مادامی که می‌نگرم و انتظار می‌کشم کمک کننده‌ام را، شخصی که صدایش را به سمعم رساند که می‌آید و مرا از بدها بیرون می‌کشد. مرا بیرون می‌کشد از گناهکاران و مأموران مجازات کننده و جاسوسانی که با خشم در تیبل گماشته شده‌اند. مرا از "مطرثا"نشینان بیرون می‌کشد و از قاضیانی که قضاوت دروغ می‌کنند. به خود گفتم، چه موقع از این بیابان خراب خارج می‌شوم و مکان نور را می‌بینم. در حالی که در جایم ایستاده‌ام، کمک‌کننده‌ام را دیدم؛ دیدم "اثرا"ی آرام و مهربان را؛ شخصی که صدایش را به سمعم رساند. او فریاد زد و صدایش را به سمعم رساند و قلبم را بر تکیه‌گاهش تکیه داد. وقتی که پدرم "اثرا" را دیدم، بر عالمیان درخشیدیم. او به سخن درآمد و به فرزندان سکونتگاه باطل گفت: من یک بنده هستم که سرورش یکی است و اشراف‌زاده‌ای نیست که به من شبیه باشد. من پدری "اثرا" دارم و دارم پرستاری. پدری قاضی دارم که قضاوت می‌نماید امر حقوقیم را با آزاردهندگانم. من برای کاشته‌ها سروری دارم که کاشته‌هایش را سیراب می‌نماید. "شویاهی" می‌ایستند و با هم نجوا می‌کنند و می‌گویند: او با قدرت چه کسی قیام می‌کند که فکرش اینچنین محکم و مطمئن است؟ سرورش کیست؟ کمک‌کننده‌اش کیست؟ کیست داوری که امور حقوقیش با آزاردهندگانش را داوری می‌نماید؟ به سخن درآمدم و به "شوآ" گفتم، آنها که خودشان را محکوم کرده‌اند: من برده‌ی شخص والا هستم، شخصی که پابرجا می‌کند دوستدارانش را. من برده‌ی شخص والا هستم، شخصی که کمک‌کننده می‌باشد. کمک‌کننده برای اشخاص و پابرجا می‌کند نسلش را. معبود است خداوند و پیروز است؛ پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۶۸

◎وقتی میان شما بودم، مرا در اندیشه‌تان نگرفتید؛ اکنون که می‌خواهم بروم، چه ارتباطی میان من و شما است.

کتاب ۶۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎صدای "نشمتا"ی از آنِ خداوند را می‌شنوم که از بدن فانی گریه می‌کند و می‌گوید: مرا لخت به دنیا آوردند و تهی از آن خارج نمودند. تهی خارج کردند از آن، مثل پرنده‌ای که هیچ چیز با او همراهی نکرد. صدای "نشمتا" را می‌شنوم که در جایش ناله می‌کند و گریه می‌نماید و می‌گوید: در این عالم با تو ای بدنم، چه کنم؟ اگر درخشش و نور بودی، تو را می‌پوشیدم و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. اگر یک همیانای درخشش و نور بودی، تو را به کمرم می‌بستم و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. اگر یک پوشش درخشش و نور بودی، تو را می‌پوشیدم و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. اگر یک اکلیل درخشش و نور بودی، تو را بر سرم می‌نهادم و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. اگر یک مرگنای (عصای صلح) درخشش و نور بودی، تو را در دستم می‌گرفتم و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. اگر صندل‌های درخشش و نور بودی، در پاهایم قرار می‌گرفتی و با من به منزلگه خداوند صعود می‌کردی. همچنان گفت و گفت "نشمتا" و بدن با او همراه نشد. صدای فرستادگان خداوند را می‌شنوم که "نشمتا"ی متعلّق به خداوند را می‌خوانند: بیا بیا ای منوّرکننده‌ای که خانه‌ی تاریک را منوّر کردی. بیا بیا ای معطّرکننده‌ای که بدن متعفّن را معطّر کردی. بیا بیا ای اشراف‌زاده‌ای که در سکونتگاه بدها تو را کنیز خواندند. "نشمتا" برمی‌گردد و به بدن و هیکلی که او را از آن خارج کردند، نگاه می‌کند. به بدن می‌گوید: مگر تو بدنی نبودی که از کلوخ گِل شکل گرفتی؟ از کلوخ گِل ایجاد شدی و بدها که در عالم تو را آزار دادند، به عنوان گناهکاران بپاخاستند. معبود است خداوند و پیروز است؛ پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۷۰

◎در راهی "نشمتا" می‌ایستد و به جانب درستکاران خارج می‌شود؛ به آنها می‌گوید: ای خوبان بیایید، بخورید و بنوشید و من با شما خواهم بود.

کتاب ۷۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎گرچه کوچکم، پیمانه‌ام پر شد. گرچه یک طفل هستم، خروجم رخ داد. گرچه یک کودکم، پیمانه‌ام کامل شد و از این عالم خارج می‌شوم. اهریمنان "متوقّف" می‌شوند. من برمی‌گردم، چون حسابم کامل است. چقدر نادان هستند نسل‌هایی که بر من به سوگ و عزا می‌نشینند. بخاطر من به سوگ می‌نشینند و به خاطر من خوراک جمع‌آوری شده می‌خورند. به خاطر من بر حصیر می‌خوابند و لباسشان را به خاطر من پاره می‌کنند. به خاطر من اشک می‌ریزند و برای من موهایشان را می‌کَنند. هر کس که لباسش را به خاطر من پاره کند، در لباسش نقصان خواهد شد. هر کس به خاطر من اشک بریزد، دریاها و نهرها جلویش ایجاد خواهد شد. هر کس برای من موهایش را بکَنَد، او را در کوه تاریک مقیّد خواهند کرد. من پیمانه‌ام کامل شد و زمانم فرارسید و موقع رفتنم به مکان پروردگار است. معبود است خداوند و پیروز؛ پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۷۲

◎وقتی که در پوشش بدنی سکونت کردم، پوششم از من گرفته نشده؛ اکنون که مرا از این پوشش خارج کردند، اعتمادم به خداوند شده است.

کتاب ۷۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بر مکان بلند می‌ایستم و چشمانم به "تیبل" می‌نگرند. من می‌نگرم و "نشمتا"یی را می‌بینم که گریه می‌کند. زاری می‌نماید و اشک می‌ریزد. با موهایش بازارها را جاروب

می‌کند و با ناخن‌هایش خاک را حفر می‌کند. با اشک‌هایش کلوخ گِل را تر می‌کند و با دست‌هایش گنبد می‌سازد. او بپامی‌خیزد و ساختمان را بنا می‌کند. "نشمتا" آن را ساخت و صیقل داد؛ سپس صعود نمود و در بالای برج نشست. او بدرآورد پوشش گل‌ها را و به زیبایی‌اش حیرت‌زده شد. به او می‌گوید: وای بر تو ای زیبایی بدن جسمی، خوب و درست است که تو را کرم‌های شئول (جهنم) می‌خورند. وای بر تو ای لباس گِل‌ها که پرندگان تو را پاره می‌کنند. "نشمتا" می‌نشیند و منتظر می‌ماند؛ شاید همراهی بیاید و من به همراه او بروم. "نشمتا" به بالا نگاه می‌کند و می‌بیند که همراه بدها می‌آید؛ ظلمت از جلویشان می‌رود و تاریکی از پشت سرشان می‌آید. اهریمنان آنها را همراهی می‌کنند و "لیلیثا"ها(نوعی دیو) قاصدان آنها می‌باشند. صدای گریه آنها از یک فرسنگ و نیم می‌آید. از یک فرسنگ و نیم بوی تعفّنشان می‌آید. وقتی که به نزد "نشمتا" رسیدند، به سخن درآمد "نشمتا"ی بیگناه و به آنها گفت: ای بدها اعمالتان چیست که توشه‌تان اینچنین است؟ به او جواب دادند: سرمان در مسائل دنیای خاکی و این عالم وارد شد. چشمانمان در این عالم چشمک زدند. گوش‌هایمان در این عالم بر درب‌های دیگران استراق سمع کردند. دست‌هایمان در این عالم قتل نمودند. قلب‌هایمان در این عالم به تردید افتاد. بدنمان در این عالم زنا کرد. زانوهایمان برای بدها در این عالم خم شدند. پاهایمان در این عالم پوچ راه افتادند. "نشمتا"ی بیگناه از آنِ خداوند به سخن درآمد و گفت: اگر اعمالتان اینچنین بد هستند، اینچنین توشه‌تان برایتان خوب است. بروید، بروید ای بدها؛ من به همراه شما نمی‌آیم. "نشمتا" می‌نشیند و منتظر می‌ماند. شاید همراهی بیاید، شاید بیاید همراهی و من همراه او بروم. "نشمتا" به بالا نگاه می‌کند و می‌بیند که همراه خوبان می‌آید. از جلویشان درخشش می‌رود و از پشت سرشان نور می‌آید. "اثرا"ی خداوندگار آنها را همراهی می‌کنند و فرشتگان درخشش قاصدانشان می‌باشند. از یک و نیم فرسنگ بوی خوششان می‌آید. به سخن درآمد "نشمتا"ی بیگناه از آنِ پروردگار و به آنها گفت: اگر برایتان خوش آیند است ای برادران خوبم، مرا هدایت کنید به همراهی‌تان باشم. من می‌خواهم یک مصاحب برای خوبان و یک همراه برای مؤمنان باشم. به او گفتند: اعمالت چیست ای "نشمتا" که تو را در راه با خودمان و همراهمان هدایت کنیم. به آنها می‌گوید: پدرم نان داد و مادرم خیرات نمود. برادرانم سرود خواندند و خواهرانم "کشطا" را گسترش دادند. به او گفتند: پدرت که نان توزیع

نمود، برای خودش آن را انجام داد. مادرت که خیرات داد، برای "نشمتا"ی خودش آن را انجام داد. برادرانت که سرود خواندند، در راه‌های "کشطا" صعود خواهند کرد. خواهرانت که "کشطا" را گسترش دادند، "منداد‌هیّی" برایشان کمک کننده خواهد بود. اعمال خودت چیستند که انجام دادی؟ تا اینکه ما به همراهمان تو را هدایت کنیم. به آنها جواب داد: من به شما می گویم ای برادرانم. من به شما می گویم ای اشخاص راستین و مؤمن. من به شما می‌گویم ای برادرانم همچنان که بود. برادرانم به میل خودشان و خواهرانم به میل خودشان مرا عروس بدها کردند. مرا عروس بدها ساختند که اجر و خیرات نمی‌دهند و در تاریکی مقیّد می‌شوند. من به خداوند عشق ورزیدم؛ "منداد‌هیّی" در اندیشه‌ام جای گرفت. هنگامی که شنبه در شامگاه به پایان رسید. هنگامی که یکشنبه به نیکی وارد شد. من دامنم را پر از خیرات کردم و در دستم قرص نانی گرفتم. من در دامنم خیرات برداشتم و به درب "مشکنا" رفتم. خیرات را میان خیرات دیگر گذاشتم و قرص نان را بر خوراک آورده شده، نهادم. هر یتیمی را که یافتم، سیر نمودم و دامن بیوه‌زن را پر کردم. من هر برهنه‌ای را که یافتم، بر چاک گردنش لباس قرار دادم. اسیری را که یافتم، رهایی دادم و به شهرش بازفرستادم و برای راهش توشه‌ای مهیّا کردم. درخشش آوردند و او را با آن ملبّس کردند. نور آوردند و او را با آن مستور نمودند. یک تاج بزرگ درخشش بر سر او قرار دادند و یک اکلیل درخشان بر او نهادند. آنها به او بستند همیانه‌ای که سرتاسر همه‌اش درخشش است. در دریاها برایش معبری گذاشتند و در رودخانه "میصرا" قرار دادند. او را با کف دست راست گرفتند و از "هفیقی میّا" گذراندند. خداوند حیات را پشتیبانی کردند. خداوند از آنِ خود را یافت. خداوند یافت از آنِ خود را و "نشمتا"ی امهتم یهانا بر شارت یافت آنچه مربوط به این "مسقتا" است. آنچه را امید داشت یافت. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۷۴

◎"نشمتا" در راه می‌ایستد و چشم انتظار کمک‌کننده‌اش است. چشمانم به دنبال تو می‌نگرند ای سروری که همه‌اش نیکی است.

کتاب ۷۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎میان خفا و درخشش، میان نور و اثراها، آنها میان خفا و درخشش می‌ایستند و از "نشمتا" می‌پرسند؛ به او می‌گویند: بگو، بگو ای "نشمتا" چه کسی تو را ساخته است؟ چه کسی تو را بنا کرده است و چه کسی تو را ساخته است؟ چه کسی خالقت بود؟ یکی مرا بنا کرد؛ یکی مرا ساخت. یکی خالقم بود؛ یکی از فرزندان سلام، سهمی به نیکی گرفت. او مرا در یک پوشش درخشش پیچاند. او مرا گرفت و به "آدم" تحویل داد. "آدم" در ساده‌لوحی‌اش، در حالی که هنوز نمی‌دانست و در حالی که هنوز آگاهی نداشت، مرا گرفت و در بدن جسمی افکند. او مرا گرفت و در بدن جسمی "افسنطین" و گیاهان تلخ و علیق‌ها (نوعی گیاه) افکند. "نشمتا" می‌نشیند و در بدن جسمی که برایش گماشتند، منتظر می‌ماند. "نشمتا" می‌نشیند و آن را حراست می‌کند تا اینکه پیمانه و شمارشش کامل گردد. وقتی که پیمانه و شمارشش کامل شد، رها کننده به جانب او رفت. رها کننده به جانب او رفت و او را رهایی داد و هدایت نمود؛ کسی که او را اسیر کرده بود. آن کس که "نشمتا" را رهایی داده بود به جلویش رفت. آن کس که او را اسیر کرده بود، پشت سرش رفت. "نشمتا" دوید و به کسی که او را رهایی داده بود، رسید. دوید آن کس که او را اسیر کرده بود و به "نشمتا" نرسید. "نشمتا" و رها کننده‌اش به مکان خداوند می‌روند و خداوند پیروز است.

کتاب ۷۶

◎به چه جهت آمدم و در بدن فریبنده باطل سکونت کردم؟ به چه جهت آمدم و در آن سکونت کردم؟ در حالی که به همراهم، به مکان نور صعود نمی‌کند.

کتاب ۷۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"نشمتا" خارج می‌شود؛ پیمانه‌اش کامل و وقتش رسیده است، چشمانش را به رها کننده مملو نمود و قلبش پر از گریه است. رها کننده رشوه نمی‌گیرد. او نمی‌گیرد رشوه و

بدن را با "نشما" معاوضه نمی‌کند. رها کردند "نشما" را و او را هدایت نمودند به جلوی قاضی او را ایستاندند. قاضی از او می‌پرسد درباره گناهان و درباره خطاهایش. ای "نشما" چه اعمالی انجام دادی در عالم نیرنگ که در آن بودی؟ ای قاضی تو شاهد من هستی که به خواست خودم هیچ بدی انجام نداده‌ام. مرتکب زنا نشده‌ام و به اراده بدها عمل ننمودم. مرتکب هیچ قتلی نشده‌ام و خون هیچ فرزند آدمی را نریخته‌ام. هیچ افسونی انجام ندادم و "نشما" را در بدن عذاب ندادم. من برده را به دست صاحبش تحویل ندادم و نه کنیز را به دست بانویش؛ همچنین هیچ شهادت دروغی ندادم. من حدود را جابجا نکردم و فرسخ‌شمارها را تغییر ندادم. چشمانم چشمک نزدند و دهانم هیچ دروغی بیرون نداد. فال‌بینان برایم فال‌بینی نکردند و کلدانیان دروغین مرا افسون نکردند. من دو خیرات را نخوردم و برای دو سرور سجده ننمودم. به فقرا خیرات دادم و برای کورها راهنما بودم. من گرسنه را یافتم و او را سیر نمودم. دامن بیوه‌زن را پر کردم. برهنه‌ای را یافتم و بر گردنش پوششی قرار دادم. گرفتاری را یافتم او را رهایی دادم و به وطنش فرستادم؛ او را با توشه‌ی راه مجهّز نمودم. در رابطه با بیمار برای عیادت به بسترش رفتم. به دنبال متوفی به قبرستان رفتم. ای "نشما" اگر اعمالت اینها هستند شاهدانت خواهند آمد و گواهی خواهند داد. در حالی که هنوز "نشما" مقابل قاضی بود شاهدانش پرواز کردند و به او رسیدند. یردنا و دو ساحلش برای "نشما" شهادت دادند. تعمیدی که با آن تعمید شده بود. "پهثا" و "کشطا" و "ممبوغا" برای "نشما" شهادت دادند. اجر و خیرات و تعمید برای "نشما" شهادت دادند. آنها "نشما" را با کف دست راستش گرفتند و او را بالا بردند و در خانه کمال برقرار نمودند؛ در جایی که آفتابش غروب نمی‌کند و چراغ‌های نورش تیره نمی‌گردند. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۷۸

◎ پیر شد، برایش بال‌ها ساختند. او پرید و در ابر درخشش نشست.

کتاب ۷۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ رهایی یافتم. پیمانه‌ام کامل شد. من رهایی یافتم. شمارشم کامل شد. وقتی که "نشمتا" بدن را به درمی‌آورد، جسم دهانش را بسته نگه می‌دارد. بدن سفتی گرفت. "شویاهی" بدنم را احاطه می‌کنند و می‌نشینند. آنها به "نشمتا" می‌گویند: وقتی که تو ای "نشمتا" خارج می‌شوی ما تو را به مقابل مأموران کیفر وارد می‌کنیم. من خارج می‌شوم؛ شیاطین متوّقف می‌شوند. من برمی‌گردم، شمارشم کامل شده است. کجاست آن دویدنی که دویدم؟ کجاست سلام و صفایی که دست‌هایم انجام دادند؟ کجا هستند صندل‌های پاهایم که آنها را با دوستانم فرسوده کردم؟ به کجا می‌روی ای صاحب "کشطا" که شیاطین بدنم را احاطه کرده‌اند و چشمانم در سرم پر از شرم شده‌اند؟ من چشمانم را به سوی عرش بالا بردم و "نشمتا"یم به سوی خانه خداوند متوجّه شد و شخص کمک کننده‌ام را دیدم. به من کمک کن. "نشمتا" می‌گوید: به من کمک کن و مرا رها نکن. او در میان "شوآ" به من کمک کرد و از روی مأموران کیفر بالا برد و در خانه کمال قائم نمود. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۸۰

◎"مانا" شاد می‌شود. شادی می‌کند که "هیبل‌زیوا" از منزلگه خداوند به جانب او می‌آید.

کتاب ۸۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎صدایی از عرش و از ملکوت اعلی ندا داد. صدایی از عرش ندا داد؛ گفت اسیران آزاد خواهند شد. او گفت: اسیران آزاد خواهند شد و گشایش خواهد شد برای گرفتارانی که در مضیقه‌اند. من به راه افتادم و آمدم تا اینکه به زندانشان رسیدم. وقتی به زندانشان

چیزی خوراک و چه چیزی نوشیدنی اسیران می‌باشد؟ خوراک اسیران "افسنطین" و گیاهان تلخ و علیق‌ها است؛ و نوشیدنی اسیران آبهای سیاه و چرک است. به سخن درآمدم و به بزرگ اسیران گفتم: سیخ‌ها و کلیدها را بردار و درب زندان را باز کن و اسیرانی که اسیرند را آزاد کن؛ گشایش خواهد شد برای گرفتارانی که در گرفتارند. او به من گفت: چه مقدار برایت از یک هزار خارج کنم. چه تعداد از ده هزار برایت خارج کنم. او برایم درب را گشود و بر گذرنامه نشانی قرار داد. او زناکاران و دزدان را برمی‌گزیند و آنها را به درب "شئول" خارج می‌کند. او ساحران و ساحره‌ها را برمی‌گزیند و آنها را به درب "شئول" خارج می‌کند. مخبرها و خبرچین‌ها و چشمک‌زن‌ها را برمی‌گزیند و آنها را به درب "شئول" خارج می‌کند. اینهایی را که حدود را جابجا می‌کنند و اینهایی که فرسخ‌شمارها را تغییر می‌دهند، برمی‌گزیند و به درب "شئول" خارج می‌کند. من از زندان عبور کردم و شخص راستین را نیافتم. به سخن درآمدم و به بزرگ همه اسیران گفتم: بدها را به خاطر اعمالشان عذاب ده و "نشمتا"ها را مواظبت کن تا اینکه خدای بزرگ به داوری بنشیند؛ آنگاه بدها خواهند آمد و مورد بازخواست قرار می‌گیرند. اسیران سرود می‌خوانند و شاد می‌شوند، به خاطر اینکه قید از آنها گشوده شد. اسیران گریه و زاری می‌کنند، به خاطر اینکه قید بر آنها گذاشته شد. آنها می‌گویند: ما از تو شنیده‌ایم ای فرزند خوبان که تو مردم را بر کوه بریده شده محکوم نمی‌کنی. ای فرزندانم کوه بریده شده وجود ندارد و هیچ کس وجود ندارد که خداوند او را محکوم کرده باشد؛ لیکن شماها را وابستگان و فامیل‌هایتان که در نیرنگ این عالم هستند، محکوم کرده‌اند. آنها برایتان هیچ "مسقتا"یی نخوانده‌اند، هیچ یادبودی برای شما برگزار نکرده‌اند و طبق خیرات و "مسقتا" به نام شما ننهادند. و خداوند پیروز است.

کتاب ۸۲

◎ای "مانا"ی آرام و مهربان و ای "مانا"ی مرتب و منظّم. ای "مانا"ی آرام، کمک کنندگان با تو خواهند آمد.

کتاب ۸۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به درب اسیران گذر نمودم؛ درخششم به زندان آنها تابید و اینان با بوی من خوشبو شدند. اینها با بویم خوشبو شدند و جهنم با درخششم منوّر گشت. "نشمتا"ها درک کردند، گریه و شیون می‌نمایند و اشک می‌ریزند. من بزرگ اسیران را صدا می‌کنم؛ درب را برای "نشمتا"ها بگشا. بزرگ اسیران می‌گوید: چه مقدار از اسیران را برایت خارج کنم از یک هزار؟ چه مقدار برایت خارج کنم از ده هزار؟ او درب را گشود و بر سندِ خروج مُهر نمود. او درب را گشود و اجر را برای رفع زنجیرهایشان یادآوری نمود. کدام یک نان برای فقیران داد و به آزار یافتگان تقسیم نمود و سفره خودشان را اجر رفع اسارتشان اختصاص داد. "نشمتا"ها از مکان تاریکی به سوی مکان نور جدا شدند و خداوند منزّه است.

کتاب ۸۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ یک "نشما" در "تیبل" پوشانده شده و در عالم خوابیده است. مستور شده و در دنیا خوابیده است. "اثرا"یی کنار متکایش می‌ایستد و او را از خواب تکان می‌دهد و به او می‌گوید: برخیز برخیز ای "نشما"؛ برخیز به منزلگه خداوند بنگر و صورتت را به سوی مکان نور بگردان، ببین که همه‌ی عالم چیز بی‌ارزشی است و اعتمادی در آن نیست. ببین دریای بزرگ را که در آن معبری نسیت. ببین رود "هطفون" را که در آن میصرایی (حدودی) قرار داده نشده است. ببین "مطرثا" را که متمردّین در آن ایستاده‌اند. ببین لهیب‌های آتش را که شعله‌ی آنها بالا می‌رود و به آسمان می‌رسد. ببین گودال‌های توأم را که "روها" در راه حفر کرده است. ببین کوه بلندی را که در آن راهی هموار نشده است. ببین دیوار را، دیوار آهنینی که همچون یک اکلیل عالم را احاطه کرده و شکافی در آن ایجاد نشده است. اگر آنچه را که به تو می‌گویم، بشنوی ای "نشما"، همچنین با سخنم مخالفت نکنی در این دریای بزرگ برایت معبری قرار داده می‌شود. در این رود "هطفون" میصرایی برایت قرار داده می‌شود. من تو را از "مطرثا"هایی که متمرّدین در

آن ایستاده‌اند، عبور می‌دهم. من تو را از لهیب‌های آتشی که شعله‌شان بالا می‌رود و به آسمان می‌رسد، عبور می‌دهم. من تو را از گودال‌های توأمی که "روها" در راه حفر نموده است، عبور می‌دهم. در این کوه بلند برایت راهی هموار می‌کنم. در این دیوار، دیوار آهنین برایت شکافی ایجاد می‌کنم. من با همه‌ی قدرتم تو را می‌گیرم و با همه‌ی قامتت امتداد می‌دهم. تو را می‌گیرم با همه‌ی قدرتم و با خود بالا می‌برم به مکان نور و خداوند پیروز است.

کتاب ۸۵

◎ به نام خداوند معظّم. آمدند برگزیدگان از سرزمین تیبل، آنها می‌آیند و با "تاکم" در آغوش گرفته می‌شوند. آنها می‌آیند و در آغوش گرفته می‌شوند با "تاکم" و صعود می‌کنند، مکان نور را می‌بینند.

کتاب ۸۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ این روان چه کسی است که این چنین ساخته شده و بنا گردیده است؟ این چنین بنا گردیده و ساخته شده است، که این چنین راستین و مؤمن است؟ این چنین مؤمن و راستین است، این چنین مجهّز و مسلّح است. نمی‌ترسد و وحشت نمی‌کند، ترس و لرز در او نیست. نه از "باژبانان" می‌ترسد و نه از ملاخی‌های منحرف. یک اکلیل آیر بر سرش قرار دادند و او را از دنیا خارج کردند. این روان پرواز می‌کند و می‌رود تا اینکه به خانه‌ی "باژبانان" می‌رسد. بزرگ "باژبانان" وقتی که "روان" را دید از او سؤال نمود، ای روان با قدرت چه کسی خارج شدی و نام چه کسی بر تو یاد شده است؟ من با قدرت خداوند خارج گشتم و نام "منداهیّی" بر من یاد شده است. ای روان تو را با چه چیزی تشبیه کنم؟ تو را با چه چیزی در این عالم تشبیه کنم؟ من تو را به آفتاب روز، تشبیه می‌کنم؛ من تو را به ماه شب، تشبیه می‌کنم؛ من تو را به باد شمال، تشبیه می‌کنم، هنگامی که در عالم به وزش درمی‌آید؛ من تو را تشبیه می‌کنم به امواج آبها، وقتی که باد شمال بر آنها می‌وزد. روان منوّر شد بیشتر از آفتاب روز و درخشان‌تر از ماه شب شد. قدرتمندتر از

باد شمال بود، وقتی که در عالم به وزش درمی‌آید. روان خوشایندتر از امواج آبها بود، وقتی که باد شمال بر آنها می‌وزد. بزرگ "باژبانان" سرش را خم نمود و روان از بالای سرش صعود نمود. برو ای "نشما"، صعود کن ای روان. برو، پرواز کن و برس. معبود است خداوند و منزه است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۸۷

◎چه بسیار خوشحالم؛ قلبم چه بسیار خوشحال است. چه بسیار خوشحالم روزی که نزاعم فرو نشانده می‌شود، رفتنم به مکان خداوند است.

کتاب ۸۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ یک نامه مُهر شده است که از عالم خارج می‌شود. نامه‌ای که با حقیقت نوشته شده و با خاتم خدای عظیم مُهر شده است. آن را کامل‌های نیکوکار نوشته‌اند و مردان مجهز کردند. آن را به گردن روان آویزان کردند و به درب سکونتگاه پروردگار فرستادند. چگونه "دایوم" (یکی از اسامی روها) "نشما" را دید که نامه را حمل می‌کرد؟ چگونه "دایوم" روان را دید در حالی که هفت فرزندش دورش جمع شده بودند؟ آنها می‌گویند: چه کسی نامه را نوشته؛ ما به رازش آگاه نبودیم؟ نامه با حقیقت نوشته شده و با خاتم خدای عظیم مُهر شده است. آن را نیکوکاران کامل نوشته‌اند و مردان مؤمن تجهیز نموده‌اند و به گردن "نشما" (روان) آویزان کردند و به درب منزلگه خداوند فرستادند. روان با حکمتش درخشش را گستراند و آن را محافظت کرد، آن را در نور پوشاند و لفاف کرد. بدها سرهایشان را خم نمودند و روان بر آنها صعود نمود. یک اکلیل آیر بر سرش قرار دادند و از عالم او را خارج کردند. روان پرواز می‌کند و می‌رود تا به "هفیقی میّا" (نهرهای آب روان) می‌رسد. وقتی که به "هفیقی میّا" رسید، تابش و درخشش بزرگ به مقابلش خارج شد. او را با کف دست راستش گرفت و از "هفیقی میّا" گذراند. او را در "اشخنتا"یش قرار دادند؛ در جایی که اثراها می‌نشینند. خداوند حیات را تکیه داد. خداوند از آنِ خود را یافت. خداوند از آنِ خودش را یافت و "برهیّی" از آنِ خودش را هدایت نمود و خداوند پیروز است.

کتاب ۸۹

◎ روشنیم و ستایشم عبور دهندگانم هستند. ای کسی که عبور می‌دهد، در لحظه‌ی گذر، مرا عبور ده با ابر نورانی، و او صعود می‌کند با پیروزی به مکان نور.

کتاب ۹۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ از بدنم خارج می‌شوم. وقتم رسیده است و پیمانه‌ام کامل شده است. کامل است پیمانه‌ام و وقت خروجم رسیده است. خروج از بدن. روان بی‌درنگ خارج می‌شود. جسم دهانش را بست. بدن حالت سفتی گرفت. بدن به لرزه افتاد. عفریت‌ها قلب را سوراخ کردند. یکی از بدها به او گفت: مسلّح می‌شویم و برپا می‌کنیم "ملاخی"ها (بدها) را در راهت؛ ای روان خارج می‌شوی. وقتی که خارج می‌شوی، مقابل قاضی تو را وارد می‌کنند؛ اعمال و کارهایت تو را به جلوی قاضی وارد می‌کنند. برخیز با او برو؛ با حاکم بزرگ که به جانب تو آمده است. خدایا راهی که در آن می‌روم وسیع و بی‌حد است. در گذرگاهی که در آن عبور می‌کنم شکافی هست؛ آفتابش غروب نمی‌کند و چراغ‌های نورش تاریک نمی‌شوند. کسانی که آنجا هستند اکلیل‌های درخشان بر سرهایشان قرار می‌دهند؛ با درخشش پوشیده شده‌اند و نور بر همگی آنها گسترده شده است. در کنار همدیگر می‌ایستند؛ وقتی که خوبان صحبت می‌کنند، سخنشان یکی است. خداوند معبود و پیروز است و موفّق است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۹۱

◎ای روان برخیز، با فرشته‌ی خدای بزرگ که به جانب تو آمده است، برو.

کتاب ۹۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من رهایی یافتم؛ پیمانه‌ام کامل شد. خدای بزرگ به دنبالم فرستاد؛ به جوانه‌هایم می‌گویم و بزرگانم را آگاه می‌کنم. به جوانه‌هایم می‌گویم: ای جوانه‌هایم من از میان شما

خارج می‌شوم؛ وقتی از میان شما خارج می‌شوم، شما چه خواهید کرد؟ در سایه تاک‌هایم نشستم؛ درخششم بر تاک‌ها تابید. درخششم تابید بر تاک‌هایم، تاک‌هایم از مکانشان سخن گفتند. آنها می‌گویند: ای روان وقتی تو از میان ما خارج می‌شوی، چه چیزی به ما واگذار می‌کنی؟ به ما بگو درباره‌ی نامت؛ سخن زنده که وسیع است و حدّی ندارد. به ما بگو درباره‌ی سخنان پنهان و درباره‌ی "مانا"ی کاشته شده، هنگامی که خارج می‌شود. به ما بگو خدای بزرگ چه چیزی به او "مانا" واگذار کرد، هنگامی که از عالم خارج می‌شود. ای برادران من به شما می‌گویم درباره‌ی سخنان پنهان و درباره‌ی "مانا"ی کاشته شده؛ هنگامی که "مانا" (روان) از بدن خارج می‌شود، بدها دشمنانش هستند. تا منزلگه "اِپثاهیل"، "شوِا" (بدها) به دشمنی روان می‌ایستند. روان وقتی که از منزلگه "اپثاهیل" خارج می‌شود، فرشته "اواثر" او را می‌پذیرد؛ با درخشش و نوری که وسیع است. از درخشش وسیعش ترس به فرشته دوّم می‌رسد. فرشته از کرسیش برمی‌خیزد و خدای عظیم را ستایش می‌کند. ستایش باد تو را ای پروردگار عظیم که این کمک کننده را برایم فرستادی. جوانه‌هایم سرهایشان را خم کردند. آنها در مکانشان ناله کردند و گریه نمودند. می‌گویند: ای شخصی که از میان ما خارج می‌شوی، چه موقع تو را خواهیم دید؟ چه موقع شکلت را که از عالم پنهان می‌شود، خواهیم دید؟ روان به آنها جواب داد: اگر خدای بزرگ مرا در میان شما رها می‌کرد همراهتان در عالم می‌ماندم؛ اکنون که خداوند مرا طلب کرده اشخاص کامل پنهان مرا بر شمار خودشان افزون کردند. من بر ماناهای پنهان مستور افزوده شدم، بر درخششی که در تاک فروزان است. خدای بزرگ به فرستاده دستور می‌دهد، به جانب روان برو. فرستاده به روان می‌گوید: ای روان، جوانه‌هایت را نزد چه کسی رها کرده‌ای و شخصی که باید آنها را آموزش دهد، کیست؟ جواب می‌دهد: قدرت خداوند معظّم آنها را محافظت خواهد کرد و روشنی خداوند بر آنها خواهد تابید و برای آنها کمک کننده خواهد بود و خداوند منزّه است.

کتاب ۹۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به نام خداوند معظّم. به درب باغ گذشتم. صدای باغبان را شنیدم. شنیدم صدای باغبان را که گریه می‌کرد و به گریه می‌انداخت درختان باغ را. چرا گریه می‌کنی ای

باغبان، و به گریه مـی‌انـدازی درختـان باغـت را؟ چـرا بیـل از دسـتت دور شـد و آب در نهرهایت مسدود شد؟ نه بیل از دست من دور شد و نه آب در نهرهایم مسدود گردید، امّا دیروز شامگاه یک سرو از باغم ریشه‌کن شد. ریشه‌کن شد یک سـرو از بـاغم و یـک سـرو ماده از ریشه کنده شد. من بر مصاحب‌هایم و کاشته‌هایم گریه می‌کنم کـه بـه نـزدم رهـا شده‌اند. سروی که از باغت ریشه‌کن شد، شخصی که آن را کاشت، ریشـه‌کـن کـرد. سـرو ماده‌ای که از ریشه کنده شد، در اینجا همراه ما برقرار می‌شود. کاشته‌های نیکی کـه آنهـا را به همراهت رها کرده‌اند، به بالا تاب خواهند خورد و به خوبی پیشرفت خواهند کـرد؛ و خداوند پیروز است.

کتاب ۹۴

◎من یک "مانا"ی بزرگ هستم. من یک "مانا"ی مخلوق خدای عظیم هستم. من یک "مانا"ی بزرگ هستم که در دریا سکونت کردم. من سکونت کردم در دریا، تا اینکه برایم بال‌هایی ساختند. تا اینکه ساختند برایم بال‌هایی و تا اینکه یک موجود بالدار شدم و بال‌هایم مرا بالا بردند به سوی مکان نور.

کتاب ۹۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بر درب زندان، درخشش "هوشبا" گـذر کـرد. گـذر کـرد درخشـش "هوشـبا" و درب اسیران از نور مملو شد. وقتی که "نشمتا"ها درخشش و نور "منداد‌هیّی" را دیدند، حـس نمودند و خوشحالی را درخواست کردند، در حالی که در زنجیر بودند. بـزرگ اسـیران کـه میانشان ساکن بود به سـخن درآمـد و بـه آنهـا گفـت: بهتـرین روز مـن در میـان روزهـا چیست؟ روزی که در آن خوشحالی را در حالی که زنجیر شده‌اید، حس نمودید. آنهـا بـه سخن درآمدند و به بزرگ اسیران که میانشان ساکن بود گفتند: بهترین روزمان در همه‌ی روزها درخشش "هوشبا" است که گذر کرد. گذر کرد درخشش "هوشبا" و درب اسـیران از نور مملو شد. ما وقتی که درخشش و نور "منداد‌هیّی" را دیـدیم، در حـالی کـه زنجیـر شده بودیم، خوشحالی را حس نمودیم. آنگاه من به سخن درآمدم و به بزرگ اسـیران کـه

میانشان ساکن بود، گفتم: ای بزرگ همه‌ی اسیران، فوراً "نشمتا"هایت را به من بده؛ "نشمتا"هایی که برای مکان نور شایسته و باارزشند؛ هر کس که با نشان خداوند نشان شده و در چهار یردنا تعمید شده است. به سخن درآمد و گفت بزرگ اسیران که میانشان ساکن بود: ای شخص نیک، "نشمتا"هایت بسیار هستند، بدون حد و شمار. برایشان با اندیشه‌ی آرامت سخن بگو و با صدای والایت صحبت کن و تشخیص بده و بشناس "نشمتا"هایت را و آنها را هدایت کن. تشخیص بده و هدایت کن "نشمتا"یی را که شایسته و باارزش است برای مکان نور و هر کس که به نشان خداوند نشان شده و در چهار یردنا تعمید شده است. من سخن راندم در فکر آرامم و صحبت کردم با صدای والایم. من صحبت کردم و تشخیص دادم "نشمتا"هایم را و آنها را هدایت کردم. من شناختم و هدایت کردم "نشمتا"هایی را که شایسته و با ارزشند برای مکان نور؛ هر کس را که با نشان خداوند نشان شده است و در چهار یردنا تعمید گردیده است. به سخن درآمد و گفت بزرگ اسیران که میانشان ساکن بود: ای شخص نیک، بسیار هستند "نشمتا"های متعلّق به خودت؛ بدون حد و شمار هستند. در اندیشه آرامت برایشان صحبت کن. صدای والایت را به سمع آنها برسان. با صدای والایت صحبت کن و تشخیص بده و بشناس "نشمتا"هایت را و آنها را هدایت کن. بشناس و هدایت کن آنهایی را که برای مکان نور شایسته و ارزنده‌اند؛ هر کس را که با نشان خداوند نشان شده و در چهار یردنا تعمید گردیده است. من در اندیشه آرامم سخن راندم و با صدای والایم صحبت کردم. من صحبت کردم و تشخیص دادم "نشمتا"هایم را و آنها را هدایت کردم، آنهایی را که برای مکان نور شایسته و ارزنده‌اند؛ هر کس که با نشان خداوند نشان شده و در چهار یردنا تعمید شده است. به سخن درآمد و به او گفت بزرگ اسیران که میانشان ساکن بود: "ای شخص نیک، تو تشخیص دادی و هدایت کردی "نشمتا"های متعلّق به خودت را. چه کسی به آنها آسوده شدن از زنجیرهایشان را عطا می‌کند. آنگاه من به سخن درآمدم و به بزرگ همه اسیران گفتم: در عالمی که این "نشمتا"ها ساکن بودند، آنجا هستند که آسایش ایجاد می‌کنند و به فقرا و مساکین نان می‌دهند. بر سر سفره خودشان آرامش قرار می‌دهند برای زنجیرهایشان. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۹۶

◎خارج می‌شوم و شکلم به مقابلم خارج می‌شود. او مرا نوازش می‌کند و در آغوش می‌گیرد، مثل اینکه از اسارت آمده بودم.

کتاب ۹۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎چه موقع پیمانه‌ام تکمیل خواهد شد؟ چه موقع نزاعم فرو خواهد نشست؟ چه موقع لباس جسمی را درخواهم آورد و به مکان خداوند می‌روم؟ به مکان خانه‌ی خوبان؛ به عالمی که در آن جا خانه‌ام قرار دارد. من خارج می‌شوم و به خانه‌ی پدرم می‌روم. به خانه‌ام در اینجا برنخواهم گشت. مرا اندوهگین و پریشان می‌کرد که باید در این عالم سکونت می‌کردم. مکانی که پروردگار از ثمرها و درخشش به من جواب داد. از مکانی که وسیع و دور است دیدم و شناختم پدرم را. معبود است خداوند و پیروز است. و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۹۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به چه شبیه هستند خوبان وقتی که از بدن‌هایشان خارج می‌شوند؟ آنها شبیهند به تیرهای برنده و سریع که آنها را صیقل داده و این عالم را ترک کردند. به چه چیزی شبیه هستند بدها وقتی که از بدن‌هایشان خارج می‌شوند؟ آنها شبیه‌اند به زنبورها وقتی از لانه‌شان خارج می‌شوند. آنها خوردند و تمام کردند عسل‌شان را و سپس رفتند و بر کوه سنگی تکیه دادند. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۹۹

◎ من می‌خواهم صعود کنم و به خدای بزرگ بگویم که هر روز و همه روز ندا و قدرت برایم بفرست. صدا و قدرتی که برایم می‌فرستی مرا بیدار نگه خواهد داشت و لغزش نخواهم کرد.

کتاب ۱۰۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎این "نشمتا"ی کیست که اینچنین ساخته شده و بنا گردیده است؟ اینچنین مسلّح و مجهّز است؛ اینچنین راستین و مؤمن است. او در یک ابر درخشش می‌نشیند و ملائک برایش تکیه‌گاهی مهیّا می‌کنند. اثراها به جلویش می‌روند؛ با "کشطا" راه را برایش هموار می‌کنند. "نشمتا" از زندان بدن عبور کرد و با شتاب خانه‌ی رنج را ترک کرد. "نشمتا" به راه می‌افتد و می‌رود تا اینکه به خانه‌ی "باژبانان" (مأموران کیفر) می‌رسد. "باژبانان" اسیران و بردگان را می‌خوانند، اشخاصی که "شئول" (جهنم) را خدمت می‌کنند. همه‌ی سلاح را بگیرید و به نصف راه خارج شوید، ببینید این "نشمتا"ی چه کسی است که اینچنین ساخته شده و بنا گردیده است؟ اینچنین مسلّح و مجهّز است. اینچنین راستین و مؤمن است. او در یک ابر درخشش می‌نشیند و ملائک برایش تکیه‌گاهی مهیّا می‌کنند. اثراها به جلویش می‌روند و با "کشطا" راه را برایش هموار می‌کنند. او زندان بدن را عبور کرد و با شتاب خانه‌ی رنج را ترک کرد. مگر آنها همه‌ی سلاح را نگرفتند و خارج شدند به میانه‌ی راه؟ با این وصف "نشمتا" به خانه‌ی خداوند صعود کرد در حالی که "شوا" با شرمساری برگشتند. معبود است خداوند و منزّه است؛ پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۰۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"نشما" گفت: به امر خداوند مرا منظّم کردند. در نظم خداوند مرا تکان دادند. خداوند را در نیکی یاد می‌کنیم. پروردگار عظیم را در نیکی یاد کرده که پوششم را از عالم تغییر داد؛ جامه‌ی ظلمت را از من بدرآورد و مرا لباس درخشش ملبّس نمود. مرا ملبّس نمود با پوششی که والا و بی‌حد است. من قامتم را در آن وارد نمودم، به پُری عالم شدم؛ بال‌هایم را در آن جنباندم، رفتم و پرواز کردم، به آسمان رسیدم. چشمانم را در آن گشودم، چشمانم با نور پر شدند. من در پوششم می‌روم، پوششی که خداوند مرا با آن

ملبّس نمود. من در لباس حیات‌بخش می‌روم تا اینکه به منزلگه "شوآ" می‌رسم. هنگامی که به منزلگه "شوآ" رسیدم، آنها بپامی‌خیزند و نجوا مـی‌کننـد. چـرا نجـوا مـی‌کنیـد ای "شوآ"؟ من به شما تعلق ندارم. من در پوششم راهی می‌شوم، در پوششـی از آنِ خداونـد، تا اینکه به منزلگه اواثر می‌رسم. "کشطا" (حقیقـت) بـر تـو بـاد ای برگزیـده نیکوکـار. از خودتان به من "کشطا"یی بدهید. من در پوششم راهی می‌شوم، در پوششی کـه خداونـد مرا ملبّس نمود. من در لباسم می‌روم تا اینکه به منزلگه فرزندان صلح می‌رسـم. حقیقت بر تو باد ای برگزیده نیکوکار. "کشـطا"یـی از خودتـان بـه مـن بدهیـد. مـن در پوششم می‌روم، در لباسی که خداوند مرا ملبّس نمود. من در پوششم می‌روم تا اینکه به "هفیقـی میّا" (جوی‌های آب روان) می‌رسم. وقتی به "هفیقی میّا" رسیدم، «صورخ هیّی» با ظهـور ناگهانی درخشش در مقابلم خارج شد؛ مرا با کف دست راستم گرفت و از "هفیقـی میّـا" گذراند. حقیقت بر تو باد ای برگزیده نیکوکار. "کشطا"یی از خودتان به مـن بدهیـد. مـن در لباسم می‌روم، در لباسی که خداوند مرا ملبّس نمود. من در پوششم می‌روم تا اینکه به منزلگه خداوند می‌رسم. وقتی که به منزلگه خداوند رسیدم، خوبان به مقابلم خارج شدند. آنها مرا با درخشش ملبّس کردند؛ نور آوردند و مرا با آن پوشاندند. حقیقت بـر تـو بـاد ای برگزیده نیکوکار. "کشطا"یی از خودتان بـه مـن بدهیـد. نیکـان مـرا در شـمار خودشـان شمردند و دعای خداوند بزرگ را برایم طلب نمودند. معبود است خداوند و پیروز اسـت؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۰۲

◎برای پروردگار بزرگ خوشایند واقع شد آنچه را که گفتم، شنید. هر روز، هر روز صدا و قدرت برایم بفرست. صدا و قدرتی که برایم می‌فرستی مرا بیدار نگه می‌دارد و لغزش نمی‌کنم.

کتاب ۱۰۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎پیمانه‌ام کامل است و خارج می‌شوم. وقتی که "نشما" (روان) بدن جسمی را به درمی‌آورد، بدن دهانش را می‌بندد؛ اتاق بدن خراب می‌شود؛ "شوآ" بدن را احاطه

می‌کنند، می‌نشینند و می‌گویند: "ای "نشما" وقتی که از بدن خارج می‌شوی، تو را جلوی "باژبانان" (ماموران کیفر) وارد می‌کنند." من از جسمم خارج می‌شوم. شیاطین متوقّف می‌شوند. من به سوی دنیای نور برمی‌گردم؛ شمارشم کامل شده است. کجا است خداوندی که به او عشق ورزیدم؟ کجاست خدایی که مرا دوست داشت؟ کجا است برگزیده‌ی نیکوکاری که به نامش خیرات دادم؟ کجاست "منداده‌یّی" که به نامش به یردنا رفتم؟ کجاست یردنای آب حیات که از آن پاکی گرفتم؟ از آن پیروزی و نشان پاک دریافت کردم؟ کجاست دویدنی که دویدم؟ کجاست سلامی که دست‌هایم انجام دادند؟ کجا هستند صندل‌های پاهایم که آنها را با دوستانم فرسوده نمودم؟ به کجا می‌روی ای صاحب حقیقت، در حالی که شیاطین بدنم را احاطه کرده‌اند. شیاطین بدنم را احاطه کردند و چشمانم در سرم شرمسار می‌گردند. چشمانم را به عرش اعلی دوختم و شخص کمک کننده‌ام را دیدم. او به من گفت: ای "نشما" از بدن خارج شو؛ من به خاطر تو به اینجا آمدم. مرا حمل کن؛ مرا حمل کن؛ "نشما" می‌خواند. مرا حمل کن؛ مرا حمل کن؛ از میان آنها و مرا رها نکن. او مرا از میان "شوا" حمل نمود و بالا برد، فوق "باژبانان". او مرا بالا برد و صعود داد و در خانه‌ی کمال برقرار نمود؛ در مکانی که همه‌اش درخشش است و در سکونتگاهی که همه‌اش روشنی‌ها است. "نشمتا"هایتان به آن مکان خوانده و دعوت می‌شوند. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۰۴

◎او صعود نمود و مرا با خودش بالا برد و در سکونتگاه فانی رها ننمود.

کتاب ۱۰۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎اگر چه هنوز یک کودک هستم، پیمانه‌ام کامل شد. اگر چه هنوز یک طفل هستم، خروجم رخ داد. اگر چه هنوز یک کودک هستم، خروجم از این عالم رخ داد. چقدر نسل‌ها نادانند؛ چقدر عالمیان ساده‌لوحند؟ چقدر نسل‌ها نادان هستند که برایم به سوگ می‌نشینند و به خاطر من بر حصیر می‌خوابند؟ آنهایی که سوگواری می‌کنند، می‌میرند.

آنهایی که بر حصیر می‌خوابند، کشته می‌شوند. آنهایی که به خاطر من "گبیا" (غذای جمع‌آوری شده) می‌خورند مکان نور را نمی‌بینند. اگر سوگواری نکنید، اگر بر حصیر نخوابید؛ چنانچه مرا بخوانید، به سرعت به شما جواب خواهم داد. من در مقابلتان صحبت خواهم کرد، وقتی که لباس درخشش را برایتان می‌آورم. لباسی که از یردنای بزرگ است. اگر سوگواری کنید و بر حصیر بخوابید، چنانچه مرا بخوانید به شما جواب نخواهم داد، در مقابلتان صحبت نخواهم کرد. برای شما لباس درخشش و اکلیل درخشان نخواهم آورد. روز خروجتان، روز اسیر شدنتان در کیفرگاه خواهد بود. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است.

کتاب ۱۰۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ صدایی، صدا، صدای دو صدا را شنیدم. صدای دو صدا را که با هم می‌نشینند و مباحثه می‌کنند. صدای "روها" و صدای "نشمتا" را که با هم می‌نشینند و آگاهی می‌یابند. "روها" به "نشمتا" می‌گوید: "به حیاتت ای خواهرم، وقتی که می‌روی مرا با خودت ببر. "نشمتا" به "روها" می‌گوید: "چگونه تو را با خودم ببرم، در حالی که تو یک "روها"ی فریبکار هستی. تو یک "روها"ی فریبکاری؛ آنچه را که ندیده‌ای به دروغ می‌گویی. چگونه تو را با خودم ببرم ای خواهرم؛ در حالی که شخص ترازودار قرار گرفته است و اعمال و اجرها را وزن می‌کند و مساوی می‌نماید "روها" را با "نشمتا". چنانچه کسی را وزن کند و به عنوان کامل مشخص شود، او را بالا می‌برند و به خداوند تکیه‌اش می‌دهند؛ چنانچه کسی را وزن کند و به عنوان کامل مشخص نشود، همان جا او را محاکمه می‌نمایند. ای خواهرم مرا تا جایی که ترازو قرار گرفته است با خودت هدایت کن تا اینکه مرا در ترازو وارد کنند. اگر مرا در ترازو وارد کنند و به عنوان کامل تشخیص دهند "روها" را با "نشمتا" وارد خواهند کرد و اگر ناقص تشخیص دهند مرا از دنبالت خواهند برید. تو چقدر خوبی ای خواهرم "نشمتا" که مرا با خودت هدایت کردی؟ وقتی که تو تا جایی رفتی که ترازو برقرار شده است، وزن می‌کند اعمال و اجرها را. آنها مرا وزن کردند و کامل تشخیص دادند. "روها" را با "نشمتا" وارد می‌کنند؛ چقدر "نشمتا" خوشحال است

که آنها را با هم وارد کردند. خداوند حیات را تکیه داد. خداوند دریافت از آن خودش را و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۰۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎کشطا خوب است برای خوبان و "مندادهیّی" برای فرزندان صلح. در حالی که هنوز در بدن‌هایشان قائم هستند و می‌خواهند با نام خداوند آگاه شوند. آنها می‌گویند چه موقع تاریک، چه موقع روشن خواهد شد؟ چه موقع پیمانه عالم کامل خواهد شد؟ چه موقع خوب از بد خارج خواهد شد؟ چه موقع شیرین از تلخ خارج خواهد شد؟ چه موقع حیات مقابل پدرش صعود خواهد کرد؟ چه موقع گیاهان تلخ از علیق‌ها خارج خواهند شد؟ چون که "نشمتا" در این عالم باید تحمّل می‌کرد. اگر چه تاریک نمی‌شود؛ اگر چه روشن نمی‌گردد، با این وجود به سرعت پیمانه بدن کامل می‌شود. اگر چه "کشطا" برای خوبان به اینجا نمی‌آید و "مندادهیّی" به نزد فرزندان صلح، با این وجود نور از ظلمت خارج می‌شود و خوب از بد جدا می‌گردد. شیرین از تلخ خارج می‌شود و حیات از مرگ خارج می‌شود. حیات جلوی پدرش صعود می‌کند و "نشمتا"ی از آنِ خداوند به نزد فرزندان صلح و بدرآورده می‌شوند گیاهان تلخ و علیق‌ها که "نشمتا" باید در این عالم حمل می‌کرد. شما برقرار و پابرجا خواهید شد در مکانی که خوبان پابرجا می‌شوند و آفریدگار جهان ستایش باد.

کتاب ۱۰۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎صدای" نشمتا" را می‌شنوم که از درون بدن گریه می‌کند. چه کسی مرا از بدنم خارج خواهد کرد؟ چه کسی مرا از جسمم عاری خواهد نمود؟ مرا اندوهگین می‌کند و بر من در این عالم فشار می‌آورد، عالمی که همه‌اش شب، همه‌اش با دسیسه مملو است؛ همه‌اش با گره‌ها، گره زده شده است، همه‌اش با مُهرها، مُهر شده است، با گره‌های بی‌شمار و با

مهرهای بدون اندازه. شخصی که خودش را دید و برای بدن‌ها گواهی داد؛ برای رها کردن آنها ستارگان را در آسمان شمارش نمود و اقیانوس‌ها و دریاها را پیمانه کرد، دید "سین" (ماه) را در آسمان، از او ضعیف شد و در اینجا تکیه نمود. درب بزرگ را دید که از آن عالم‌ها را گرفت. او گره‌هایت را خواهد گشود؛ آن شخص مُهرت را خواهد شکست. شما جستجو کردید و خواستید و یافتید؛ بار دیگر جستجو خواهید کرد و خواهید یافت و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۰۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ من یک "مانا" هستم از منزلگه خدای بزرگ. من یک "مانا" از منزلگه خدای عظیم هستم. از خانه‌ی خدای بزرگ چه کسی مرا آورد؟ در تیبل چه کسی مرا افکند در بدنی که دست‌ها و پاها ندارد؟ من می‌نشینم و نگهبانی می‌کنم اقامتگاهی را که مرا عهده‌دار آن کردند؛ تا اینکه شمارشم کامل شود. شمارشم کامل می‌شود، سپس رهاننده می‌آید. وقتی که رهاننده می‌آید، مرا رهایی می‌دهد و به سوی مکان نور هدایت می‌کند. آنکه مرا رهایی داد به جلویم می‌رود؛ آنکه مرا مقیّد نمود به دنبالم می‌دود. من دویدم و گرفتم به آنکه مرا رهایی داد. آنهایی که مرا مقیّد کردند به من نرسیدند. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینجا راه افتاده است. "نشما"، "نشمتا"ی متعلّق به خداوند می‌گوید: "چه کسی مرا در تیبل متوقّف کرد؟"

کتاب ۱۱۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ "نشما"، "نشمتا"ی متعلّق به خداوند می‌گوید: "چه کسی مرا در تیبل متوقّف کرد؟" از روزی که در جسم "آدم" افتادم چهار راز را دیدم. من به شکل آب راه افتادم، آب حیات این عالم است. من به شکل آفتاب راه افتادم، آفتاب نور این عالم است. من به شکل ماه راه افتادم، ماه شمارش این عالم است. "نشمتا"، "نشمتا"ی از آنِ خداوند می‌گوید:

"در تیبل چه کسی مرا افکند؟ و در دیوار چه کسی مرا مقیّد نمود؟ چه کسی مرا در قید افکند که به وسعت عالم است؟ چه کسی بر من زنجیر قرار داد، که از سرتاسر می‌باشد؟ چه کسی مرا با یک جامه‌ی رنگارنگ و جوراجور ملبّس نمود؟" آری "مندادهیّی" است که برای آمدن به عالم، به راه افتاد ؛ او مرا از زمین خارج نمود، از قید بیرون کشید. او مرا از قید خارج کرد که به وسعت عالم می‌باشد. او زنجیر را از من برداشت که از سرتاسر می‌باشد؛ از من بدر آورد جامه‌ی رنگارنگ و جوراجور را. او که مرا رهایی داد، جلویم رفت؛ او که مرا مقیّد کرد، به دنبالم دوید. من دویدم و آن کس را که مرا رهایی داد گرفتم. من دویدم، آن کس که مرا مقیّد کرد، به من نرسید. از میان ثمرها به من جواب داده شد؛ درخشش از دور دست به من جواب داد، از مکانی که وسیع و دور است. دویدم و شناختم پدرم را؛ و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۱۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من به انتها رسیدم، پوشیده شدم در لباسی که در آن نقصی نیست؛ در لباسی که در آن عیب و کمبودی نیست. خداوند بر من آگاه است. "آدم" که خوابیده بود، بیدار شد. مرا با کف دست راستم گرفت و نداد به دستم خواسته‌ی آنها را. او نور را در ظلمت افکند و تاریکی با نور پر شد. روزی که نور صعود می‌کند، ظلمت به مکانش برخواهد گشت. او به ابر نور نزدیک شد و هنگام رفتنش به سوی منزلگه خداوند است و خداوند پیروز است

کتاب ۱۱۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎پیمانه‌ام کامل شد و خارج می‌شوم. "روها" به روان می‌گوید: هنگامی که خارج می‌شوی، چرا محزون می‌گردی؟ هنگامی که محزون می‌شوی، چرا خارج می‌گردی؟ من خارج می‌شوم، شیاطین می‌ایستند و توقّف می‌کنند؛ من برمی‌گردم؛ شمارشم کامل است. کجاست خدایی که به او عشق ورزیدم؟ کجاست خدایی که مرا دوست داشت؟ کجاست

"مندادهیّی" که به نامش به جانب یردنا رفتم؟ به نامش به سوی یردنا رفتم و نشان پاک را دریافت نمودم. کجاست یردنای آب حیات که از آن پیروزی گرفتم؟ کجاست برگزیده‌ی نیکوکاری که به نامش خیرات دادم؟ کجاست دویدنی که دویدم؟ کجاست شفایی که دست‌هایم انجام دادند؟ کجا هستند کفش‌های پاهایم که با دوستانم آنها را فرسوده کردیم؟ به کجا می‌روی ای صاحب حقیقت، در حالی که شیاطین بدنم را احاطه کرده‌اند؟ "مندادهیّی" که از من دور است به من نزدیک شد. "مندادهیّی" در مکان حقیقت ایجاد کرد؛ اکنون حقیقت در عالم فراوان است، پس به من فرمود: چگونه در فساد گرفتار شدی؟ آیا خداوند تو را فرستاده است یا به میل خودت آمده‌ای؟ خداوند مرا به جانب تو فرستاده است ای "نشمتا"ی متعلّق به خداوند؛ او تو را از عالم نور فرستاد و از عالم ظلمت، نفرت، حسد و نفاق تو را به سکونتگاه درخشان بالا خواهد برد. تو پیروز بودی ای "مندادهیّی" و همه دوستانت را پیروز می‌نمایی.

کتاب ۱۱۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ گرچه هنوز یک کودکم، اما پیمانه‌ام کامل شد. اگر چه هنوز یک طفلم، وقت خروجم رسید. چه کسی را ندا دهم و چه کسی به من جواب خواهد داد؟ چه کسی برایم یک کمک کننده خواهد بود؟ من صدای خداوند را می‌خوانم؛ من می‌خوانم روشنی عظیم را که همه‌اش نور است. من برگزیده‌ی نیکوکار را می‌خوانم که با ایمان خیرات داد. خیرات داد با ایمان و خداوند او را برقرار نمود از سر تا سر. "مندادهیّی" صدایم را شنید. آمد، آمد برگزیده‌ی نیکوکار که با ایمان خیرات می‌دهد. با ایمان خیرات داد و با قلب راستین و مومن. آمد، آمد مخلوق خداوند و فرمود: "من برای تو یک کمک کننده خواهم بود. من تو را بر "شویاهی" عبور خواهم داد. اشخاصی که تیبل را نگهداری می‌کنند، پاسداری می‌نمایند. من تو را بر "یوربا" و "روها" که بزرگ "باژبانان" خوانده می‌شوند عبور خواهم داد. من تو را بالا خواهم برد و به تو نشان خواهم داد "گفنا"یی را که بیرون از عالم‌ها قائم است. دوستداران شخص برگزیده برقرار شدند؛ بیرون از عالم‌ها ایستاده و کامل‌ها را

فرامی‌خوانند. صدای خداوند است که می‌خواند. می‌شنویم و او را در مکان نور خواهیم دید. ستایش باد خداوند؛ و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۱۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"مانا" در دوره‌ها و اعصار می‌گرید؛ نامش برای عالمیان گرامی است. زمین با اشک‌هایش به لرزه می‌افتد؛ آسمان با صدایش مرتعش می‌شود. صاحب زمین تکان می‌خورد و فشارهای قید و بند به او جواب می‌دهند. پوشش "آدم" گریه می‌کند که از "سندرکا" بیرون آمده است. بیرون آمدند میوه و درخت و انگور و راز سکوت را نگه می‌دارند. برگزیدگان تجمّع نمودند؛ پرندگان و کوه‌ها را تصرّف می‌کنند. "مانا" به نسل‌ها می‌گوید و به سمع همه عالمیان می‌رساند: من یک اکلیل بلورین هستم که بر سر ربّی بزرگ قرار داده می‌شود. چه کسی مرا به اینجا آورده است؟ او رفت و مرا در دست "روها و شویاهی" افکند و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۱۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"مانا" در دوره‌ها می‌گوید: من یک اکلیل از بلور هستم؛ یک کمربند زرّین که درخشان است. من یک اکلیل از بلور هستم که بر سر ربّی بزرگ قرار داده می‌شود. "مانا" در دوره‌ها می‌گرید؛ نامش برای عالمیان گرامی است. آسمان با صدایش به لرزه می‌افتد. زمین با اشک‌هایش مرتعش می‌شود. پوشش "آدم" گریه می‌کند که از "سندرکا" بوجود آمده است. صاحب زمین گریه می‌کند و فشارهای قید و بند به او جواب می‌دهند. برگزیدگان تجمّع می‌کنند؛ پرندگان کوه‌ها را تصرّف می‌کنند. "مانا" در دوره‌ها می‌گوید: من یک اکلیل از بلور هستم. من یک اکلیل از منزلگه خداوند هستم. چه کسی مرا آورد و در سکونتگاه بدها افکند. آنها مرا در سکونتگاه بدها افکندند، در سکونتگاهی که گناهکاران ساکنند. بدها مرا گرفتار نمودند. همه عالم‌ها مرا فریب می‌دهند. با قدرت پدرم

"مانا" و با روشنی که از منزلگه خداوند آمد. "روهـا" نتوانسـت مـرا گرفتـار کنـد و همـه عالمیان نتوانستند مرا فریب دهند و خداوند ستایش باد.

کتاب ۱۱۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک نیک هستم؛ مخلوق خدای بزرگم که در پوششی اشـک‌آلـود سـاکن شـدم. در پوشش آتش خورنده که تاریک است و منوّر نیست. من در خانه هفت "شـویاهی" سـاکن شدم که هر روز بر علیه من اسلحه می‌سازند. من در پوشش ظلمت ساکن شـدم و خـودم را نظیر آنها ساختم. برایم اندوهگین و حزن‌آور بود ساکن شـدن در پوشـش باطـل. بـرایم حزن‌آور و اندوهگین بود در پوششم وقتی که بدنم آن را پوشید و هنگامی که آن را خارج نمود. آیا من مخلوق خدای بزرگم نیستم؟ چه کسی مرا با "شوا" محبوس نمود؟ مـن بـر آنها نورافشانی می‌کنم، البته آنها تاریـک هسـتند و منـوّر نمـی‌شـوند. آنهـا بـا خودشـان می‌گویند: ما او را می‌بُریم و همراهمان نگه می‌داریم. شخص والا به سویم راه افتاد و مرا از میان آنها بیرون آورد. او مرا بیرون آورد از آتش خورنده و مرا با پوشـش خـدای عظـیم پوشاند. برایم راهی هموار نمود از اینجا به سکونتگاه درخشان و خداوند ستایش باد.

کتاب ۱۱۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک موجود درخشش بزرگم که در او عیب و نقصی نیست. وقتی در لباس جسـمی جای گرفتم زنا نکردم و دزدی ننمودم و در من عیب و نقصی نبود. من عمـل مخفیانـه‌ای نکردم و چشمک نزدم و در من عیب و نقصی نبود. من خود را از بدها سالم نگه داشـتم و از اعمالشان انجام نـدادم. اکنـون پیمانـه‌ام کامـل گشـته اسـت و همـه‌ی بـدها در مـاتم نشسته‌اند. من در پوشش پدر رفیعم ملبّس شدم و پوشش هدیه خدای عظیم را دیدم. مرا در ترازو قرار دادند و در من عیب و نقصی نبود. مرا با پوشش حرارت زنده که در آن گرمـا و خشم نیست ملبّس کردند؛ بر سرم یک اکلیل درخشش و پیروزی نهادند که برگ‌هایش

منوّرند. مرا با پوشش حرارت زنده ملبّس نمودند و سپس صعود نمودم و مکان نور را دیدم و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۱۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎از یک مکان نیکو شخص کمک کننده برایم آمد؛ برایم سخن آورد و "نشمتا"یم را در مکانش مجهّز نمود. او صدای خداوند را برایم خواند و کمک کنندگانی برایم ایجاد نمود که از مکان نور بودند. او با صدایش فریاد زد و به سمعم رسانید و "نشمتا"یم را از خوابش بیدار نمود. او بیدار نمود صاحب رازها را؛ "آدم" را که در بدن جسمی کاشته شده بود. او مرا از خوابم بیدار نمود تا خداوند در فکرم قرار گیرد. او هفت رازی را که با من در پوششم بودند آشفته نمود. آنها را از جایشان دور نمود و بر آنها خشم رها نمود. او موجودات غرنده را آشفته نمود، اشخاصی که زمین را نگهبانی می‌کنند. او دیوهای "مطرثا"ها را افکند و در قلعه‌ی آنها شکافی ایجاد نمود. شکافی در قلعه‌شان شکافت و آشوب ایجاد کرد. آری او میانشان وارد شد و آنها ندانستند که علیه چه کسی بجنگند. آنها پدر والا مقام را ندیدند و ندیدند کمک کننده‌ام را. آنها نجات دهنده‌ی آرامم را ندیدند که مرا از میانشان بیرون آورد و هدایت نمود. او مرا از پوشش "آفسنطین" و گیاهان تلخ و عُلیق‌ها بیرون آورد. او مرا از پوشش جسمی و باطل بیرون آورد؛ مرا با درخشش‌اش پوشانید و با نور ارزشمندش ملبّس نمود. برایم یک همیان بست و شکلم را در مقابل "شوآ" درخشان نمود. وقتی که "شوآ" مرا دیدند به گناهکاری خود معترف شدند. با قدرت خالق متّعال از همه‌ی آنها عبور نمودم. ترازو برقرار بود. من منزلگه پدر والا را که برادرانم در آن ساکنند را دیدم. وقتی که برادرانم مرا دیدند با درخشندگی خودشان مرا پوشاندند؛ آن نیکان مرا در شمار خودشان شمردند و با نشانشان محافظت کردند و خداوند پیروز است.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"نشمتا"یم به پروردگار مشتاق شد. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. من پرواز نمودم و رفتم تا اینکه به اوّلین عالم رسیدم. ابتدا خادمین مقابلم بیرون آمدند؛ گفتند: برخیزید برویم آن شخص را گرفتار کنیم و از وی بپرسیم که از کجا آمده است؟ ای دوست ما، آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ می‌گویم من از "تیبل" می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. این است منزلگه خداوند، اینجاست، به کجا می‌روی؟ اگر میان عالم‌ها می‌روی، نسبت به تو هر عملی را انجام می‌دهند. آن نیست آنچه را که می‌خواهم. آن نیست آنچه که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی دوّم می‌رسم. خادمین "مطرثا"ی دوّم مقابلم بیرون آمدند؛ گفتند: "برخیزید برویم شخص را گرفتار کنیم و از او بپرسیم که از کجا آمده است؟ ای دوست ما، آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ گفتم من از تیبل می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. این است منزلگه خداوند، اینجاست، به کجا می‌روی ای "نشمتا"؟ اگر به میان آنها می‌روی، نسبت به تو هر عملی را انجام می‌دهند. آن نیست آنچه را که می‌خواهم. آن نیست آنچه که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"ی درون من به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند است رفتنم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی سوّم می‌رسم. خادمین مطرثای سوّم مقابلم بیرون آمدند؛ گفتند: برخیزید برویم شخص را گرفتار کنیم، از او بپرسیم که از کجا آمده است؟ ای دوست ما، آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ به آنها گفتم من از دنیای تیبل می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند راهی می‌شوم.

این است منزلگه خداوند، به کجا می‌روی؟ اگر به میان آنها می‌روی، آنها نام مرگ را یاد می‌کنند. آن نیست آنچه را که می‌خواهم. آن نیست آنچه که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم؛ پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی چهارم می‌رسم. خادمین "مطرثا"ی چهارم مقابلم بیرون آمدند. آنها گفتند: "برخیزیم، برویم شخص را گرفتار کنیم و از او بپرسیم که از کجا آمده است؟ ای دوست ما آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ گفتم من از "تیبل" می‌آیم؛ از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به مکان خداوند راهی می‌شوم. این است منزلگه خداوند، اینجاست، به کجا می‌روی ای "نشمتا" ؟ اگر به میانشان می‌روی، آنها نام مرگ را یاد می‌کنند. آن نیست آنچه که می‌خواهم. آن نیست آنچه که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند راهی می‌شوم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی پنجم می‌رسم. خادمین "مطرثا"ی پنجم مقابلم بیرون آمدند، گفتند: "برخیزیم برویم شخص را گرفتار کنیم، بیاید و برایمان مصاحب باشد. برخیزیم برویم شخص را گرفتار کنیم و از او بپرسیم که از کجا آمده است. ای دوست ما آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ من از تیبل می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و رفتنم به مکان خداوند است. این است منزلگه خداوند اینجاست، به کجا می‌روی؟ اگر به میانشان می‌روی، آنها هر عملی را نسبت به تو انجام می‌دهند. اگر به میانشان می‌روی آنها نام مرگ را یاد می‌کنند. آن نیست آنچه را که می‌خواهم. آن نیست آنچه را که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند راهی می‌شوم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به "مطرثا"ی ششم می‌رسم. خادمین "مطرثا"ی ششم مقابلم بیرون آمدند، گفتند: "برخیزیم برویم شخص را گرفتار کنیم و از او بپرسیم از کجا آمده است. ای دوست ما آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ من از تیبل می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند و به منزلگه خداوند راهی می‌شوم. اگر به میان آنها می‌روی، آنها نام مرگ را یاد می‌کنند. آن نیست آنچه را می‌خواهم. آن نیست آنچه که" نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند راهی می‌شوم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا

می‌گویند: "برخیزیم برویم شخص را گرفتار کنیم که بیاید و برایمان مصاحب شود. برخیزیم برویم شخص را گرفتار کنیم و از او بپرسیم از کجا آمده است؟ ای دوست ما آمدنت به اینجا از کجاست و به کجا می‌روی؟ من از تیبل می‌آیم، از خانه‌ای که "شویاهی" ساختند. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند است رفتنم. اگر به میانشان می‌روی آنها نام مرگ را یاد می‌کنند. آن نیست آنچه را که می‌خواهم. آن نیست آنچه که "نشمتا"یم می‌خواهد. "نشمتا"یم به خداوند مشتاق شد. در درونم معرفت شکوفا شد. "نشمتا"ی درونم به خداوند مشتاق شد و به منزلگه خداوند است رفتنم. پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به منزلگه خداوند می‌رسم. وقتی که به منزلگه خداوند رسیدم، خداوند مقابلم خارج شد و مرا با درخشش پوشاند؛ نور آورد و مرا مستور کرد. مرا در محاسبه‌اش حساب نمود. مرا در شمار خوبان قرار داد، میان چراغ‌های نور. فرمود: چراغ‌هایت برافراشته خواهند شد و خواهند درخشید. برقرار و قائم خواهید شد با سخنان راست و حقیقی که برایتان آمده است؛ سخن راستی که برای خوبان آمده است؛ سخن حقیقت برای مؤمنین و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۲۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎برای چه این چنین مدت طولانی ایستاده‌ای، راه چه کسی را نگهبانی می‌کنی؟ راه او را که باید در عالم بنشیند، نگهبانی می‌کنم. از کجا آمد و از کجا است شکل شخصی که راهش را نگهبانی می‌کنید؟ پوشش‌اش، پوشش درخشش است و نور بر شانه‌هایش قرار گرفته است. او از میان عالم‌ها عبور نمود؛ آمد و آسمان را شکافت و آشکار شد و ترازو در مقابلش برقرار شده است. اعمال و اجرها را وزن می‌کند و می‌سنجد و "روح" را با "نشمتا" مساوی می‌سازد. چنانچه کسی را وزن کند و شخص کاملی مشخص شود او را بالا می‌برند و به خداوند تکیه می‌دهند. چنانچه کسی را وزن کند و به عنوان کامل مشخص نشود او را رها می‌نمایند و در این عالم ترک می‌کنند.ما که پروردگارمان را ستایش می‌کنیم گناهان و خطاهایمان را خواهند بخشود و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۲۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ به درب اسیر شدگان گذشتم و به عذاب این عالم واقف شدم. صدای روان‌ها را می‌شنوم که از درون زندان‌ها گریه می‌کنند و می‌گویند: وای بر ما که عالم ما را فریب داد؛ و "الوهیتی" که در آن است ما را فریب داد. مال و ثروتمان ما را در اینجا مقیّد کرده است. چه کسی می‌رود و به فرزندانمان که در این عالم آنها را رها کردیم می‌گوید که اعمال اشتباهمان را انجام ندهند تا در اینجا مقیّد نشوند. آنها شفا دهنده‌ی بزرگ را احترام بگذارند و روشنی عظیم را که همه‌اش نور است. "منداده‌ییّ" را احترام بگذارند که برخیزد و برایشان کمک کننده باشد. کمک کننده‌ای برای کامل‌ها از مکان ظلمت به مکان نور. تو پیروز بودی ای "منداده‌ییّ" و پیروز می‌نمایی همه‌ی دوستانت را و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۲۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ ای پرندگانی که بر درختان "خرنوب" و بر قندیل‌هایشان می‌نشینید، چه می‌خورید؟ ای پرندگان از درختان "خرنوب" و از قندیل‌هایشان چه می‌نوشید؟ وقتی زمان آن برسد که شما از بدنتان خارج شوید توشه‌تان و توشه‌ی راهتان خواهد بود؟ نه زر و نه سیم توشه‌ی راه خواهند بود. نه مال و نه ثروت توشه‌ی راه خواهند بود. همگی جمع شدند و به درب مخلوق خداوند آمدند. به ما بگو ای مخلوق خداوند هنگامی که خروج ما از بدنمان به وقوع می‌پیوندد چه چیزی توشه‌مان و توشه‌ی راهمان خواهد بود؟ به آنها فرمود: دست‌هایتان خیرات بدهند و قلبتان در ایمان به خداوند قائم شود. آن توشه‌ی شما است و توشه‌ی راهتان خواهد بود. معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۲۳

شمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎"هیّی ربّی قدمایی" در رأس، مسلّط بر همه دنیاها می‌فرماید و اعمال بد و گناهان این عالم را برمی‌شمارد: ای عالم نادان، ای فاسد و منحط؛ ای عالم احمق اعتمادت بر چه چیزی می‌باشد؟ ایمانت به چه کسی است؟ ای عالم از تو برداشته و گرفته خواهد شد نوری را که به تو دادند، در این صورت سقوط کرده و برخاستنی نداری. ای عالم، حیوان وحشی متمرّدی که از چپ به راست نمی‌شتابد. "شویاهی"، گاوان نر فربه که برای فروش در بازار می‌ایستند، اکنون تو را خدمت می‌کنند؛ اکنون که از خواب تکان می‌خوری مشت‌هایت را گره می‌نمایی و بر سینه‌ات می‌کوبی و می‌گویی: "وای بر من! آنچه که انجام داده‌ام و آنچه بسیار در این عالم عمل نموده‌ام، آنها مرا به راه خداوند خواندند اما من از حدود به کنار بودم." و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۲۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ پیمانه‌ام پر شد و کامل گردید و خارج می‌شوم. من یک شخص ماهر و در اعتقاد و ایمان راسخ هستم که از اشخاص هوشیار یاد گرفته‌ام و در عالم ساکن شدم. من سخن پدرم را شنیدم، شخصی که بر من گماشته شده بود؛ سخن خدای بزرگ را به سمعم رسانید و مرا از عالم جدا نمود. او به من ستایش کردن را عطا نمود و مرا از عالم بیگانه نمود. من از بدها و از خطاکاران بیگانه شدم. من با ستایشم ستایش نمودم و سکونتگاه درخشان را ستودم. من مکان وسیع را ستودم و اثراهایی را که حدّی ندارند. پیمانه‌ام کامل شد و از جسمم خارج شدم. "شوا" در راهم ایستادند. آنها دروازه ها را بر من گرفتند تا مرا در راه مقیّد کنند. بدها با خود می گویند "ما او را خواهیم بُرید و به همراهمان نگه خواهیم داشت." من چشمانم را به عرش دوختم و "نشمتا"یم به سوی منزلگه خداوند نگریست. خداوند به من جواب داد. خدای بزرگ اراده نمود و مخلوق خود را برایم فرستاد. او برایم شخصی را فرستاد که صدایش را به سمعم رساند. او درب‌ها را گشود و

آمد، آسمان را شکافت و آشکار شد. او درب‌ها و دروازه‌ها را برایم گشود و "شوا" را از سر راهم دور نمود. او مرا با درخشش اش پوشاند و با نورش مرا مستور نمود. او به من یک اکلیل درخشش عطا نمود و شکلم بیش از همه عالم‌ها درخشید. "شویاهی" بر جای خود متوقّف می‌شوند و نجوا می‌کنند و می‌گویند: "وقتی که او میان ما بود، وقتی که در کارهای دست هایمان جای داشت، به سخن ما گوش نداد؛ اکنون که پیمانه اش کامل شد و شکلش بیش از همه‌ی عالم درخشید. آنگاه به سخن درآمدم و به بدهایی که خودشان را محکوم نموده‌اند گفتم: "درباره چه نجوا می‌کنید ای "شوا"؟ من به شما تعلق نداشتم، من از اعمال شما انجام ندادم و از شما شمرده نشدم؛ من نامتان را نخواندم و با سخنان صحبت نکردم. من نه طالع‌بین بودم و نه فال‌بین و نه پیام‌آور دروغین." مخلوق خداوند به سخن درآمد و گفت: من سخن پدرم را شنیدم، شخصی که بر من گماشته شده بود سخن خدای بزرگ را به سمعم رسانید و من از عالم خود را جدا نمودم. او برایم یک اکلیل درخشش فرستاد. شوا مخفی شدند و من پیروز شدم. در درخشش پدرم می‌روم؛ در درخشش شخصی که بر من گماشته شده بود. من پرواز می‌کنم و می‌روم تا اینکه به صاحب میزان می‌رسم. من به صاحب ترازو رسیدم که اعمال و اجرها را وزن می‌کند و "روح" را با "نشمتا" یکی می‌کند و مساوی می‌سازد. او مرا در ترازو قرار داد؛ یک "مانا" از خداوند برایم باز نمود. آنها مرا بر "دموثا" و شکل خداوند تکیه دادند. خداوند حیات را پشتیبانی نمود. خداوند از آنِ خود را یافت. خداوند ستایش باد. پیروز است "منداده‌یّی" و آنهایی که نامش را دوست دارند.

کتاب ۱۲۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ صدای یک "نشمتا" را می‌شنوم که از سکونتگاه بدها و از درون تاریکی خود را جدا می‌نماید و می‌گوید: وای بر من که زر و سیمم مرا نگذاشتند که اعمالی برای آینده‌ام انجام دهم. طلایم مرا در جهنم افکند و نقره‌ام مرا در اعماق ظلمت ساکن نمود؛ جواهرات و مرواریدهایم، دوستانم چه بدی‌هایی به من آموختند، مال و ثروتم و دوستانم فنا شدند. آواز و شهوتم برایم دام‌ها و زنجیرها شدند، برایم دام‌ها و قیدها شدند؛ شکلم بطور کامل

مقیّد است. و می‌گوید: بدها مرا گمراه نمودند و من عاشق آرزوهای دنیوی گشتم؛ آرزوهای دنیوی را عاشق گشتم و قلبم مرا به فکر انداخت؛ درباره هر آنچه بد است. دلم مرا به بدی به فکر انداخت و زبانم با دروغ مرا لغزانید و منحرف کرد. "منداهیّی" به من فرمود، قاصد همه‌ی روشنایی‌ها: "ای "نشمتا" وقتی که تو را خواندم، جواب ندادی؛ اکنون که تو می‌خوانی چه کسی به تو جواب می‌دهد؟ از آنجایی که زر و سیم و ثروت دنیا را عشق ورزیدی، در اعماق "شئول" (جهنم) محبوس می‌شوی. از آنجایی که خواب غفلت و نیرنگ را عشق ورزیدی می‌افتی در دیگ‌ها، در حالی که می‌جوشند. اگر گناهانت پایان یابند و همه‌ی خطاهایت تمام شوند، آنگاه صعود می‌کنی با صعودی که کامل‌ها با آن بالا می‌روند. اگر گناهانت پایان نیابند و همه‌ی گناهانت تمام نشوند تو ای "نشمتا" یک مرگ دوّم خواهی مرد و چشمانت نور را نخواهند دید. من و اثراها برادرانم صعود خواهیم کرد و مکان نور را خواهیم دید." تبّرک باد خدای بزرگ و تبّرک باد نامش در مکان نور.

کتاب ۱۲۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎صدای یک "نشمتا" را می‌شنوم که از بدن فانی خارج می‌شود؛ خارج می‌شود از بدن زمخت و از درون این عالم. او می‌گوید: "مرا لخت به عالم آوردند و تهی از آن خارج کردند، مانند پرنده‌ای که چیزی او را همراهی نکرد." "نشمتا" دور می‌زند و می‌گوید به هیکلی که از آن خارج شد؛ چه کاری برایت انجام دهم ای بدنم؟ چه چیزی برایت انجام دهم در این عالم ای بدن زیبا؟ بدن زیبایی که کرم‌های جهنم تو را می‌خورند. چه کاری برایت انجام دهم ای لباس و پوشش گل مانند که پرندگان در "تیبل" پاره پاره می‌کنند؟ اگر یک پوشش درخشش و نور بودی که می‌توانستم تو را بپوشم ای بدنم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. اگر یک همیان درخشش و نور بودی که تو را بر کمرم ببندم، ای بدنم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. اگر یک ردای درخشش و نور بودی و می‌توانستم خودم را با تو بپوشانم، ای بدنم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. اگر یک عصای درخشش و نور بودی ای بدنم، که می‌توانستم تو را با دستم

بگیرم، ای بدنم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. اگر یک اکلیل درخشش و نور بودی که می‌توانستم تو را بر سرم قرار دهم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. اگر صندل‌های درخشش و نور بودی که می‌توانستم تو را به پاهایم بگذارم ای بدنم، با من به خانه‌ی خداوند صعود می‌کردی. چه چیزی برایت انجام دهم ای بدنم، که از کلوخ گِل ساخته شدی و "شوآ" و "اتریسَر" آزار دهندگانت بودند. در حالی که "نشمتا" ایستاده است به هیکلی که از آن خارج شد، می‌گوید. فرستادگان خداوند پرواز کردند و به او رسیدند؛ قاصدینی که رشوه نمی‌گیرند. آنها به او گفتند: بیا بیا ای مرواریدی که از گنج خداوند گرفته شدی. بیا بیا ای معطّری که معطّر نمودی بدن متعفّن را. بیا بیا ای منوّر کننده‌ای که منوّر نمودی خانه‌ی تاریک را. بیا بیا ای آزاده‌ای که در سکونتگاه بدها تو را برده خواندند. بیا خود را تکان ده؛ لباست را بپوش و اکلیل با طراوت را بر سرت قرار ده؛ صعود کن و ساکن شو در "اشخنتا"ها، میان اثراها چنانچه نشسته‌اند. تبرّک باد خدای معظّم و تبرّک باد نام خداوند در مکان نور.

کتاب ۱۲۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎یکی از فرزندان کشطا در سکونتگاه ظلمت گریه می‌کند: من دختر اشخاص نیکوکار و مؤمن هستم. من دختر نیکوکارانم؛ در سکونتگاه ظلمت چه کسی مرا افکند؟ چرا سبد پر از نانت را از گرسنگان و سبویت را از تشنگان دریغ کردی؟ کوزه‌ی پر از روغنت را از بیماران دریغ کردی؟ صندوق پر از لباست را از آنهایی که می‌خواهند خود را مستور کنند، دریغ کردی؟ همچنین چرا رختخواب آماده‌ات را از آنهایی که می‌خواهند بخوابند، دریغ کردی؟ راهی که بر آن گام نهاده شده و برایت آورده شده است، از آنهایی که به این راه می‌آیند، منع کردی. ای فرزند اشخاص نیکوکار، همچنان که منع کردی، در این عالم ممانعت خواهی شد. من اگر می‌دانستم که می‌میرم، اگر می‌دانستم که لغزش و خطا می‌نمایم، سبد پر از نانم را از گرسنگان دریغ نمی‌کردم. سبویم را از تشنگان منع نمی‌کردم. کوزه‌ی پر از روغنم را از بیماران دریغ نمی‌کردم و همچنین صندوق پر از لباسم را از آنهایی که می‌خواهند بپوشند، دریغ نمی‌کردم. رختخواب مهیایم را از آنهایی

که می‌خواهند بخوابند، دریغ نمی‌نمودم. راهی را که بر آن گام نهاده و آورده شده است از آنهایی که می‌آیند، منع نمی‌کردم. همچنان که منع کردم، در این عالم از من ممانعت شد. ای شخص خوب و نیک ما راجع به تو شنیده‌ایم که هیچ کس را در مکان بریده شده‌ی ناقص رها نمی‌کنی. ای نیک من گناه کردم و دیگران را به گناه انداختم؛ گناهان و خطاهایم را ببخش. ای نیک به خاطر پدرم که نان توزیع کرد و مادرم که خیرات داد، مرا ببخش. پدرت که نان توزیع نمود، برای خودش انجام داد و مادرت که خیرات داد، برای "نشمتا"ی خودش انجام داد. بخشش گناهان و خطاها با قدرت نیکوکاران و با کشطای مؤمنین برای "نشمتا"هایتان که توبه کرده‌اند ایجاد خواهد شد.

کتاب ۱۲۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎من یک درخشش، زاده‌ی موجودات درخشش هستم. من یک درخشش، مخلوق خدای عظیم هستم. چه کسی مرا به "تیبل" آورد و در خانه‌ای که دروغگویان ساختند، ساکن نمود؟ او مرا در آتش خورنده که تاریک است و منوّر نیست، ساکن نمود. بسیار تاریک است و منوّر نیست؛ رنگ نور در آن نیست. من بر آنها نور می‌افشانم، اما آنها تاریک باقی می‌مانند. من درخشش اوّل هستم، چه کسی مرا در خانه‌ی "شوا" (بدها) ساکن نمود؟ چه کسی پوشش بدها را به من پوشاند؟ چه کسی مرا در بدن افسنطین و گیاهان تلخ و علیق‌ها افکند؟ برایم سخت و رنج‌آور است که باید درون این عالم ساکن شوم. برایم دردآور و غمگین است. شخص والایی که صدایش را به سمعم رسانید برای پوشیدن و درآوردن چه موقع خواهد آمد؟ صدای آرامش را به سمعم رسانید؛ مرا نوازش نمود و قائم کرد. او برایم آشکار نمود و رازهای قائم را نشانم داد. در حالی که ایستاده و در صدد فهمیدن است شخص کمک کننده می‌رسد. کمک کننده‌ی والا می‌رسد؛ به همراهش درخشش بزرگ است. او لباس بدنی افسنطین و گیاهان تلخ را بدرآورد؛ او را از امیالش رهانید و او را از ترس شستشو داد. با پوشش خدای بزرگ مستورش نمود و عبور داد به جانب آن کس که او را فراخواند. او را عبور داد به جانب "اشخنتا"هایی که در آنها ساکن بود. او را بر فرزندان کمال گذرانید، اشخاصی که حقیقت را گسترش می‌دهند. او را بالا

برد و به او نشان داد "هوراران" را که "نشمتا"ها درون آن کامل می‌شوند و او برایشان شاهد خواهد بود. به سرعت او را با پوشش حرارت زنده پوشاند و بالا برد و در خانه‌ی کمال برقرار نمود. معبود است خداوند پیروز؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۲۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ای "نشما" در این عالم به کی و چه کسی خدمت کرده‌ای؟ آیا آنها را که خدمت کردی از عالم نبودند؟ افزون بر تو گسترده‌اند، ای آفتاب؟ افزون بر تو منوّرند، ای نور؟ آنها چراغ‌های نورند که در عالم می‌درخشند. وقتی که بررسی نمودی و خدمت کردی "ازلی" را، خدایی را که از ازل بوده است؛ تو خدمت نمودی "دوّم" را، اوّلین مخلوق خداوندرا، حیاتی که از خداوند بوجود آمد. تو خدمت نمودی "سوّم" را که نامش خوشایند است؛ تو به نزد چهارم رفتی که در آنجا نقص و عیب بود. آنجا نقص و عیب هست؛ رازها و علائم هستند و در آن عالم خشم هست. برای چه در دامن "مانا" پیچانده می‌شوی؟ من وقتی که آن را دیدم، رفتم و همه‌ی آنها را تحقیر و ترک کردم و به دنبال "مندادهیّی" رفتم. او شما را از بد به خوب و از بدی و رنج این عالم جدا می‌کند. معبود است خداوند پیروز؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۱۳۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎به درب خانه‌ی "آبادون"ها (خانه‌های طبقات جهنم) یک کرسی برای "ایلوانا" (روح حاکم در اعماق جهنم) نهاده شده است و مقابلش یک ظرف قرار گرفته است؛ او دزدان را می‌خواند: بیایید در ظرف بیفتید؛ بیایید خودتان را در ظرف بیندازید؛ بیایید خودتان را تشریح نمایید، درباره آنچه که در عالم انجام دادید. او قاتلان را می‌خواند: بیایید در ظرف بیفتید؛ بیایید خودتان را در ظرف بیندازید؛ بیایید خودتان را تشریح نمایید، درباره آنچه

که در عالم انجام دادید. او زناکاران را می‌خواند: بیایید در ظرف بیفتید؛ بیایید خودتـان را در ظرف بیندازید؛ بیایید خودتان را تشریح نمایید، درباره آنچه که در عالم انجام دادید. او اشاره‌کنندگان، چشمک زنان را می‌خواند، به آنها می‌گوید: بیایید در ظرف بیفتید؛ بیاییـد خودتان را در ظرف بیندازید؛ بیایید خودتان را تشریح نمایید، دربـاره آنچـه کـه در عـالم انجام دادید. او ساحران را می‌خواند: بیایید در ظرف بیفتیـد؛ بیاییـد خودتـان را در ظـرف بیندازید؛ بیایید خودتان را تشریح نمایید، درباره آنچه که در عالم انجام دادید. ای خوب و نیک، ما گناه کرده و خطا نموده‌ایم، گناهانمان را ببخشای. خداوند، گناهان و خطاهایمـان را که در عالم مرتکب شدیم، ببخشاید. بانگ خداوند می‌خواند: گوشی که هوشیار و مراقب است، می‌شنود. هستند بعضی که شنیدند و زنده و هشیار ماندند و هستند بعضی که خود را پوشاندند و به خواب غفلت رفتند. معبود اسـت خداونـد و پیـروز اسـت؛ و پیـروز اسـت شخصی که به این سو راه افتاده است.